

یادداشت‌های پیرامون مانیفست حزب نوساز آقای منصور حکمت

بیژن هیرمن‌پور

دوم اسفند ۱۳۷۱





<https://bijan.hirmanpour.net>

فهرست مطالب

تذکر	پ
مقدمه	ت
۱ زمینه‌های تشکیل حزب نو ساز آقای حکمت	۱
۲ مشخصات اساسی حزب نوساز آقای حکمت	۱۶
۱ خصلت عینی-اجتماعی سوسیالیسم کارگری	۱۷
۲ انترناسیونالیسم	۱۹
۳ سوسیالیسم به عنوان هدف نهائی	۲۱
۴ جهان نگرى و انتقاد مارکسیستى	۲۳
۵ سیر سوسیالیسم و علل ناکامی کمونیسم کارگری	۲۴
۶ انقلاب و اصلاحات	۲۹
۷ حزب و طبقه	۳۱
۸ جنبش شورائى	۳۲
۳ نکاتی درباره وظائف و شیوه‌های حزب نوساز آقای حکمت	۳۴

تذکر

ضمن مطالعه مقاله آقای حکمت بنام «مبانی و چشم اندازهای حزب کمونیست کارگری ایران» در نشریه «انترناسیونال»، ارگان حزب کمونیست کارگری ایران، شماره دوم خرداد ماه ۱۳۷۱، یاد داشت‌هایی برداشتم که بعد فکر کردم بهتر است با اندکی دستکاری و تنظیم آن به صورت یک جزوه، آنها را به نظر دیگران نیز برسانم. بواسطه فقدان امکانات، این جزوه به تعداد بسیار محدود تکثیر شده از خواننده می‌خواهم که آنرا برای مطالعه به دوستان و آشنایان خود بدهد و در صورت امکان آنرا تکثیر کند. ضمناً برای خواننده این یادداشت‌ها لازم است که متن مقاله آقای حکمت را در اختیار داشته باشد زیرا در بسیاری از موارد بخاطر طولانی نشدن یادداشت‌ها از نقل عین مطالب آقای حکمت خودداری کرده‌ام. برای تسهیل کار خواننده، عین مقاله را به این جزوه ضمیمه کرده‌ام.

بیژن هیرمن‌پور

دوم مرداد ۱۳۷۱

مقدمه

با روی کار آمدن گورباچف در شوروی در سال ۱۹۸۵ و آغاز اصلاحاتی که به فروپاشی دولتهای «سوسیالیستی» در کشورهای اروپای شرقی و سرانجام در خود شوروی منجر شد، در صف بندیهای سیاسی و اقتصادی جهانی تغییرات بزرگی بوجود آمد که هیچ کشور، هیچ طبقه یا قشر اجتماعی و هیچ حزب و سازمان سیاسی از آثار آن بر کنار نیست. همه باید در این شرائط جدید وضع خود را بازبینی کنند. در این میان شاید وضع کمونیستها از همه دشوارتر باشد زیرا فروپاشی بلوک شوروی بیش از هر چیز بعنوان پیروزی بورژوازی امپریالیستی بر سوسیالیسم جشن گرفته شد و سرخوردگی و سراسیمگی بسیاری در میان کارگران و روشنفکران کمونیست ببار آورد. فروریختن این باصطلاح اردوگاه سوسیالیسم قاعداً میبایست کمونیستهای را که از دیرباز به نقد آن پرداخته و ادعای سوسیالیسمش را تکذیب کرده بودند تقویت کند ولی به این دلیل که این نقد نتوانسته بود از حدّ تئوری فرارود و تشکیلات سیاسی معتبر و پیوند محکم با طبقه کارگر برقرار کند ضربه این فروپاشی حتّی آنها را نیز متزلزل کرد.

علاوه بر مشکلات سازمانی و تئوریک، خروج شوروی از صحنه، «نظم جدید»ی را بوجود آورد که در آن دولتهای امپریالیستی تصمیم دارند با دستِ باز و با همکاری کامل در آن هرگونه جنبش آزادیخواهی و سوسیالیستی را در هر جای جهان که باشد و مخصوصاً در کشورهای کوچک و وابسته سرکوب کنند: هر جا بخواهند جنگ براه بیندازند و هر جا بخواهند سکوت قبرستانی بر قرار کنند. خود بخود، در چنین شرایطی، استراتژی و تاکتیکهای مبارزه کمونیستها در سراسر جهان و مخصوصاً در کشورهای وابسته باید از نو طراحی و در عمل به معرض آزمایش گذاشته شود.

در جانب سازمانهای کمونیستی ایران وضع بویژه دشوارتر است زیرا بحران آنها حاصل شرایط جدید نیست و اگر چنین ادعائی کنند فریبکاری کرده اند. آنها همان زمانی که در جریان انقلاب ایران از راهگشائی برای توده هائی که با آن همه اشتیاق به سمتشان آمدند عاجز ماندند، در گیر بحرانی شدند که دیگر بحران

جنبش بین‌المللی کمونیستی لازم نبود تا آنها را دچار سراسیمگی و سردرگمی کند. آنها از پیش افتاده بودند و این ضربه‌ای اضافی بود. اکنون اگر مارکسیستهای ایرانی چه در داخل و چه در خارج سازمانها* بخواهند به وظایفی که تاریخ در مقابلشان گذاشته عمل کنند پیش از هر چیز باید به تبیین نظری شرایط موجود با اتکاء به مارکسیسم و با شرکت در مبارزه ایدئولوژیکی که کم و بیش در سطح جهانی آغاز شده بپردازند. این امری است که با توجه به شرایط موجود بلافاصله به ذهن همه کس میرسد و شاید یکی از علل بی‌حرکتی و بی‌عملی کنونی همین باشد که هر کس این وظیفه را بزرگتر از آن میدانند که با وسائل و امکانات موجود بتوان انجام داد

در این میان بزرگترین خطر از ناحیه کسانی نیست که «گیج» و «سر در گم» و «سراسیمه» و بی‌حرکت، نظاره‌گر اوضاع ایستاده‌اند - گر چه آنها نیز مسئولیت تاریخی خاص خود را دارند - بلکه خطر اصلی از طرف حکیم باشی‌هائی است که با نسخه‌های حاضر و آماده و چنان که گوئی راه حل کلیه مسائل را در جیب خود دارند به میدان می‌آیند، هیاهو به راه می‌اندازند، بحثهای بی‌مورد پیش میکشند و احياناً امیدهای کاذب ایجاد مینمایند.

به نظر من یکی از این حکیم باشی‌های حرفه‌ای آقای منصور حکمت است. بیش از دهسال پیش ایشان را دیدیم که چگونه با دست انداختن روی کومله توانست با تئوری بافی‌های انحرافی در مورد تشکیل حزب کمونیست، مبرم‌ترین مسائل جنبشی را که آخرین نفسهایش را در داخل ایران میکشید به عقب صحنه بفرستد و حالا باز ایشان را می‌بینیم که آن حزب را رها کرده‌اند و حزب دیگری می‌سازند و به خیال خودشان پاسخ همه مسائل را هم دارند. ولی، به واقع ضمن طفره رفتن از طرح مسائل اساسی امروز، با تحریف و جعل در تاریخ و واقعیات و نظرات دیگران، بحثهای انحرافی بر می‌انگیزند.

اگر در شرایطی نباشیم که بتوانیم خلاء موجود را پر کنیم لااقل اینقدر باید مراقبت نمائیم که این خلاء به محلی برای بساط پهن کردن اینگونه میدان‌دارها تبدیل نشود. هدف من از تکثیر این یادداشتها بیشتر نشان دادن شیوه کار ایشان در طرح مباحث است. در مقابل تحریفات ایشان گاه من ناگزیرم واقعیاتی را توضیح بدهم که ممکن است خواننده تصور کند که در موضع دفاع از گذشته در مقابل انتقادهای آقای حکمت قرار دارم ولی در واقع من شخصاً معتقدم امروز لازم است که همه چیز گذشته با دقت و وسواس و سخت گیری و در عین حال تواضع مورد بازبینی و نقد قرار گیرد. ولی بزرگترین آفت چنین نقدی همانا تحریف و جعل و خودبینی است که از مشخصات تئوری بافی‌های آقای حکمت می‌باشد.

مقاله‌ای که ظاهراً تلخیص و تنظیم شده سخنانی آقای حکمت است مطالب ایشان را زیر سه عنوان: «زمینه‌های تشکیل حزب»، «مشخصات اساسی حزب کمونیست کارگری» و «نکاتی درباره وظایف و

* به نظر من بعید است که سازمانهای کمونیستی موجود ایران در شکل فعلی خود بتوانند حتی در مبارزه ایدئولوژیک جاری نقشی داشته باشند. چهارچوبه تشکیلاتی و روابط حاکم بر این سازمانها مانع از آن میشود که این مباحث اساسی با تمام بغرنجی و پیچیدگی خود در کمال گشاده نظری و برکنار از هرگونه توجیه کاری طرح شوند. لذا، عقیده من آن است که بهتر است مارکسیستهای ایران صرف نظر از تعلق به این یا آن سازمان در وهله اول مستقیماً و فرداً و در حد توان خود به پیشبرد این کار تتوریک لازم اقدام کنند.

شیوه‌های ما» آورده است. ما نیز به همین ترتیب یادداشتهای خود را تنظیم کرده‌ایم و سعی کرده‌ایم حتّی الامکان روال مقاله را پی بگیریم. البتّه قصد ما این نبوده است که روی تمام مطالبی که آقای حکمت عنوان میکنند و جای بحث دارد بحث کنیم. توجه ما تنها به نکاتی است که مخصوصاً در شرایط کنونی، بحث درباره آنها به این یا آن دلیل لازم است.^۱

^۱ مثلاً وقتی آقای حکمت میگویند شرایط تغییر کرده، ما این را از ایشان قبول میکنیم ولی وقتی در نتایج این تغییر شرایط آنقدر مبالغه میکنند که به این ادعای مضحک میرسند که «مقولات بنیادی‌ای دارند در دهه نود از نو تعریف میشوند. حق، برابری، هویت ملی، بازار، جایگاه دولت در جامعه و غیره»، این را بحساب قلنبه‌گوئیهای توخالی ایشان میگذاریم.

زمینه‌های تشکیل حزب نو ساز آقای حکمت

در آغاز، آقای حکمت به شرایط پیدایش «حزب کمونیست کارگری ایران» میپردازند و حرفی میزنند که خودشان میدانند حتی برای بعضی از مریدان نیز غافلگیر کننده است: «بنظر من دیدن این حزب بعنوان نوعی محصول حزب کمونیست ایران اشتباه است. زیرا آن اختلافات و کشمکشهای داخلی حزب کمونیست ایران و جدائی‌هایی که پیش آمد، خود محصول یک شرایط عینی تاریخی و اجتماعی بودند و این حزب هم در انعکاس به خود همان شرایط عینی تشکیل شده است و نه در امتداد آن اختلافات».

رابطه تشکیل حزب با این «شرایط عینی تاریخی و اجتماعی» هرگز تشریح نمیشود، هر بار پیش کشیده میشود ولی جز لفاظی و بدیهی‌گوئی در توضیح آنها نمی‌آید. آقای حکمت همانطور که پیدایش «حزب کمونیست ایران» را به «شرایط عینی تاریخی و اجتماعی» نسبت دادند و به اصطلاح لزوم یک حزب سراسری را لازمه آن شرایط دانستند امروز هم تلاشی آن حزب و تشکیل حزب جدید را یکجا به همین «شرایط عینی تاریخی و اجتماعی» نسبت میدهند. در واقع، اگر بخواهیم به «شرایط عینی تاریخی و اجتماعی» استناد کنیم، پراتیک «حزب کمونیست ایران» از این لحاظ به هیچ ضرورتی پاسخ نداد و برنامه‌ها و چشم‌اندازهایی که در آغاز آقای منصور حکمت برای آن تراشیدند و اپورتونیستهای ساده لوح کومله آنها را یا وحی منزل و یا لاقل تسکینی بر بیماری فقدان تئوری خود دانستند در واقع چیزی نبود جز ذهنیاتی که بدون توجه به «شرایط عینی تاریخی و اجتماعی» بر روی کاغذ آمده بود و امروز که آقای حکمت مانیفست حزب جدید خود را اعلام میکند حتی لازم نمیداند که به توجیهات تئوریک آن زمان خود اشاره‌ای هم بکند و برای اینکه این قضیه را راحت دور بزند با زیرکی خاص خود به مریدان میگوید ما اصلاً دنباله آن حزب نیستیم، ما از «شرایط عینی تاریخی و اجتماعی» روئیده‌ایم. این حرف عملاً یعنی همه آن چیزهایی را که آنجا گفته‌ایم رها کنید، پرس و جو نکنید، بیلان نخواهید! «حزب کمونیست ایران» مرد، زنده باد «حزب کمونیست کارگری ایران»!

آقای حکمت روی کومله دست گذاشتند، هندوانه «حزب کمونیست ایران» را زیر بغلش دادند، آنرا بطور قطعی به بیراهه کشاندند و سرانجام متلاشی کردند. حالا با این جمله بندی که ما دنباله آن حزب کمونیست نیستیم، حتی از دادن بیلان کار خود سر باز میزنند و این حرف ایشان آنقدر دور از ذهن و عجیب است که خودشان میدانند که حتی برای مریدانشان هم قابل هضم نیست. ولی ایشان اینرا نیز میدانند که اینها عادت دارند غافلگیر شوند و از این غافلگیری خشنود میشوند و ستایش کورکورانه‌شان از آقای حکمت نیز همین است که او با تردستی ویژه خود همواره میتواند آنها را غافلگیر کند. آنها فراموش نمیکنند که چگونه وقتی «کمیته مرکزی» و «دفتر سیاسی»، و خلاصه تمام آن در و دکان‌های بوروکراتیکی که به سفارش آقای حکمت برای «حزب کمونیست ایران» ساخته بودند تقریباً بطور کامل و به اتفاق آراء در اختیار ایشان قرار گرفت و ظاهراً ایشان کاملاً بر «حزب کمونیست» سوار بودند و انتظار میرفت که بدون مزاحمت نقشه‌های خود را پیاده کنند و وسائل از میان برداشتن هر مانعی را نیز در اختیار داشتند، ناگهان ایشان دست به ابتکاری زدند که در تاریخ سیاسی احزاب در جهان بی‌سابقه است: ایشان از این حزب خارج شدند - غافلگیری تمام عیار بود - و اعلام کردند که «انشعاب» نیست، «خروج» است. ولی، بعد معلوم شد که خروج هم نیست. سپس با یک فراخوان، مریدان ایشان «حزب کمونیست ایران» را رها میکنند و به دور ایشان گرد می‌آیند و حزب جدید تشکیل میشود. کار ایشان درست به کار آن تاجر متقلبی شبیه است که شرکت قبلی خود را ورشکسته اعلام میکند و با اسمی دیگر شرکت جدیدی تشکیل میدهد تا مسئول بدهی‌های شرکت قبلی نباشد.

شیوه کار ایشان در توضیح تأثیر این شرایط «عینی تاریخی و اجتماعی» بسیار جالب و ابتکاری است. ایشان مینویسند: «اختلافات درون حزب کمونیست ایران ناشی از یک وضعیت جهانی خاص بود. ریشه آن در اوضاعی بود که جهان و کمونیسم بطور کلی در آن قرار گرفته است. طبعاً ما هم مانند سایر احزاب چپ دنیا و مانند همه کسانی که مدعی کمونیسم بودند از این وضعیت تأثیر گرفتیم. خیلی جریان‌ات منحل شدند، خیلی‌ها به انشعاب کشیده شدند و ما هم تغییر کردیم». پس این وضعیت خاص که دیگران را تا انحلال برده، ایشان را فقط «تغییر» داده. نوع تغییر را هم ما میدانیم: «حزب کمونیست ایران» را رها کردند و «حزب کمونیست کارگری ایران» را تشکیل دادند. ایشان حزب کمونیستی که از طرف کمیته مرکزی و دفتر سیاسی کاملاً رها شده را جزء منحل شدگان نمیدانند و در مورد آن فقط از تغییر حرف میزنند. لازم است که هر بار، آقای حکمت نسبت به دیگران برای خود فضیلتی قائل باشند و حرفی بزنند که مایه تسکین خاطر مریدان شود. بگذریم، تغییری به این عظمت چرا باید برای «حزب کمونیست ایران» بوجود آید مگر نه اینکه حزب کمونیست به تحریک آقای حکمت از همان زمان پیدایشش شروع به تجزیه و تحلیل و بحث درباره اوضاع جهانی و وضعیت «اردوگاه سوسیالیسم» نموده بود و در این زمینه نیز حرفهای شگفت انگیز بسیار از دهان ایشان و اطرافیانشان در آمده بود. پس اگر آن همه گنده‌گوئی‌های تئوریک بدرد آن نمیخورد که در «شرایط خاص»، «حزب کمونیست» بتواند تعادل خود را حفظ کند و دچار چنین «تغییر» وحشتناکی نشود - که مسئولین آن حتی فرصت انحلال آن را نیز نیابند - علت وجودیشان چه بود؟ آیا همه آن حرفها برای آن بود که مریدان آقای حکمت در «حزب کمونیست ایران» و کومله را از عمق معلومات ایشان دچار شگفتی کند و هیچ فایده عملی بر آن مترتب نبود؟ شرایط خاص جهانی فرا میرسد. آقای حکمت، بنیانگذار و سرکرده «حزب کمونیست ایران»، با دیدن موج بحران بجای ایستادگی و

مقابله و سکانداری کشتی حزبی که خود آنقدر در استحکامش تئوری بافته بودند همه چیز را جا میگذارند و صحنه را خالی میکنند. حتی صحبت از عقب نشینی نیست، حتی صحبت از فرار جمعی نیست، سردار بدون اطلاع قبلی یک تنه میگریزد و در جایی امن دور از معرکه می‌ایستد. میدان که از فرار سردار آگاه میشوند خود را باو می‌رسانند. کسی حتی باقی نمی‌ماند که «حزب کمونیست ایران» را منحل اعلام نماید. حالا در این جای امن سردار فراری میدان فراری را مخاطب قرار میدهد و میگوید اکنون لشکرآرایی جدیدی لازم است. ما «حزب کمونیست کارگری ایران» را می‌سازیم. ترفند خوبی است. سردار هنوز سردار است با اندکی «تغییر».

وقتی مهدی کومله را تقدیم آقای حکمت میکرد، در واقع نردبانی در اختیار این باصلاح تئورسین قرار میداد که او با فرصت طلبی به بالای آن خزید و برای خودش دم و دستگاهی به هم زد و خود را «یک سر و گردن از دیگران» بلندتر احساس کرد. ولی، امروز که آقای حکمت «حزب کمونیست ایران» را برای مهدی میگذارند و میگریزند درواقع خانه‌ای از پای بست ویران را ترک می‌گویند که احیاناً بر سر مهدی خراب خواهد شد.

در دنباله مطلب، آقای حکمت به تشریح این «وضعیت جهانی خاص» می‌پردازند و مینویسند: «بنابراین اگر در جستجوی عامل پیدایش این حزب در این دوره و مقطع معین هستیم، این عامل همان وضعیت عینی اجتماعی است که بیرون ما موجود بوده است. با سقوط بلوک شرق و تحولات ۶-۷ سال اخیر چهره دنیا بشدت تغییر کرده است. معادلات اقتصادی و سیاسی و وضعیت ایدئولوژیکی و روبنای فکری و عقیدتی جهان دستخوش تغییرات اساسی شده...».

برای کسی که مرعوب قلنبه نویسی‌های آقای حکمت است و بدون تعمق در آنچه وی میگوید آنها را میخواند این جملات ممکن است هیچگونه کنجکاوی را بر نیانگیزد. ولی، اگر بخواهیم در این جمله پردازشها دقیق شویم و آنها را از هم بشکافیم به نتایج دیگری می‌رسیم.

اگر از آقای حکمت قبول کنیم که در ۶-۷ سال اخیر اتفاقات زیادی در دنیا رخ داده و «معادلات اقتصادی و سیاسی» تغییر کرده، ولی این ادعای ایشان که «وضعیت ایدئولوژیکی و روبنای فکری و عقیدتی جهان دستخوش تغییرات اساسی شده»، ادعائی بسیار مضحک و غیرعلمی و در نتیجه غیر قابل قبول است. روبنای فکری و ایدئولوژیکی جهان چه تغییری کرده است؟ اصولاً کلمه جهان در اینجا چه نقشی دارد؟ واضح است که روبنای فکری و ایدئولوژیک بر یک زیربنای مادی و اقتصادی استوار است. پس بکار بردن کلمه جهان در این میان بدون در نظر گرفتن ساختار اقتصادی و زیربنای جوامع گوناگون تشکیل دهنده این «جهان» چه معنا دارد؟ وانگهی، تا آنجا که به مسئله روبنای ایدئولوژیکی و فکری مربوط میشود نه تنها جهان را باید به جوامع تقسیم نمود بلکه جوامع را نیز باید به طبقات و قشرهای درون طبقه‌ای بخش کرد. آقای حکمت با کلمات بازی میکنند. ایشان جرأت نمیکنند بگویند زیربنای اقتصادی جهان عوض شده و از واژه مبهم «معادلات اقتصادی» استفاده مینمایند، ولی با جسارت از «تغییر اساسی» روبنای فکری و ایدئولوژیک جهان صحبت مینمایند.

در زمینه تئوریک صرف میتوان پرسید چه تغییرات زیربنائی در جهان باعث این تغییر روبنائی آنهم در این مدت بسیار کوتاه ۶-۷ ساله شده است؟ زیرا معمولا تغییرات ایدئولوژیک و فکری و روبنایی نسبت به تغییرات تکنیکی و اقتصادی و زیربنائی تأخیر تاریخی دارند. این از جنبه تئوریک قضیه. ولی از لحاظ

تجربی کدام تغییرات فکری و ایدئولوژیک در کدام طبقه رخ داده است؟ آیا بورژوازی ایدئولوژی خود را عوض کرده است یا پرولتاریا؟ آیا مثلاً تغییراتی که در شوروی رخ داده را باید به معنای آن گرفت که روبنای ایدئولوژیک و فکری طبقه کارگر «جهان» عوض شده است؟ اگر وضعیت سیاسی جدیدی که پس از تلاشی بلوک شوروی بوجود آمده مستلزم آنست که همه طبقات و در رأس آنها روشنفکران آنها خط مشی‌های سابق خود را از نو ارزیابی کنند و خط مشی‌های جدید اتخاذ نمایند، آیا این به آن دلیل است که این طبقات روبنای فکری و ایدئولوژیک خود را رها کرده‌اند یا این ایدئولوژیها دچار «تغییرات اساسی» شده‌اند؟ و یا آنکه درست بر عکس، در این شرایط بحرانی جدید هر کس میکوشد با تکیه بر اصول فکری و ایدئولوژیکی خود از نو موضعگیری کند؟ و اگر ما امروز آشفتگی و سراسیمگی را چه در اردوگاه بورژوازی و چه در اردوگاه پرولتاریا و مخصوصاً در بین روشنفکران این طبقات می‌بینیم، این درست به آن دلیل است که هنوز این موضعگیریه‌ها که ناگزیر بر اساس اصول فکری و ایدئولوژیک طبقاتی خواهد بود قوام و استواری کافی نیافته‌اند. آقای حکمت با عنوان کردن «تغییرات اساسی» در فکر و ایدئولوژی - اگر صرفاً حرف دهان پرکنی زده باشند، بدون آنکه به نتایج حاصله از آن بیندیشند، خود را برای تجدید نظر در اصول فکری و ایدئولوژیک آماده میکنند. دلیل آنرا نیز از پیش اعلام کرده‌اند: «معادلات اقتصادی و سیاسی» جهان در ۷-۶ سال اخیر تغییر کرده است.

این تغییرات که نزد آقای حکمت به نحوی افراطی بر آنها تأکید می‌شود، ایشان را به اینجا میرساند که برای احزاب تمام طبقات در سراسر جهان حکم انحلال صادر کنند و بگویند: «طبعاً فلسفه وجودی احزاب سیاسی‌ای که در چهار چوب وضعیت پیشین و مطابق نیازهای دوره‌های گذشته شکل گرفته بودند، زیر سؤال میرود ...».

ایشان توجه ندارند که وضعیت کنونی به یک معنا حاصل تلاش همین سازمانها و احزاب سیاسی است که در دوره‌های قبل بوجود آمده‌اند و هر کدام به سهم خود تلاش کرده‌اند تا کار به اینجا رسیده است. بورژوازی با همین صف بندی‌ها و سازمانهای سیاسی توانست بلوک شوروی را با ضربات از داخل و خارج متلاشی سازد. حالا آقای حکمت به آنها موعظه میکنند که آن احزاب و سازمانهای سیاسی دیگر بدرد نمی‌خورند. ایشان ظاهراً فقط اهل تئوری‌اند ولی مسلماً آنها که اهل عملند به ایشان می‌گویند که ما احزاب و سازمانهای خود را که در این نبرد سرنوشت ساز آبدیده شده‌اند، در این شرایط بحرانی، نه تنها رها نمی‌کنیم بلکه صرفاً نجات خود را در چسبیدن به آنها و تحکیم آنها میدانیم. در زمینه «فکری و ایدئولوژیک» نیز آنها به آقای حکمت خواهند گفت که هیچ تغییری در این زمینه صورت نگرفته بلکه اصول فکری و ایدئولوژیکی سابق ما، در شرایط کنونی، هر چه بیشتر تأکید و تعمیم یافته است.

این تا جایی است که به بورژوازی مربوط میشود. اما در صف پرولتاریا وضعیت دیگری برقرار است. در این جانب، سالهاست که خلأ وجود سازمانهای احساس میشود که بتوانند پاسخگوی نیازهای «شرایط عینی تاریخی و اجتماعی» باشند. این خلأ مدتهاست وجود دارد و طبیعی است که در شرایط بحرانی کنونی بیشتر احساس شود. مثلاً همان زمانی که آقای حکمت مدعی بودند حزب کمونیست پاسخگوی نیازهای «شرایط عینی تاریخی و اجتماعی» آن زمان طبقه کارگر ایران خواهد بود، بودند کسانی که دروغ ایشان را بر ملا کردند. حالا می‌بینیم که ایشان حزب کمونیستشان را رها میکنند و استدلالشان هم اینست که

در شرایط کنونی پاسخگوی نیازها نیست. آیا این حزب در شرایط قبلی به کدامیک از نیازهای طبقه کارگر ایران پاسخ داد؟ اگر معیار، پاسخگویی به نیازهای طبقه در شرایط مشخص باشد، «حزب کمونیست ایران» اساساً نمیبایست بوجود آید و اگر آقای حکمت اندک صداقتی در حرفهای خود داشتند اکنون که در شرایط جدید، بیش از پیش، پوشالی بودن این حزب آشکار شده است می‌ایستادند و به کمک آقای مهندی خری را که به پشت بام برده بودند پائین میکشیدند. حزب کمونیست را منحل میکردند و به انقلابیونی که در صف کومله و در کردستان حاضر به جانبازی برای آزادی و رهایی خلق خود هستند می‌گفتند که فکری به حال خودتان نکنید. از امامزاده حزب کمونیست حکمت و مهتدی معجزه‌ای ساخته نیست.

اما تا جاییکه مربوط به وضعیت فکری و ایدئولوژیکی طبقه کارگر است، در شرایط کنونی بیش از پیش این نیاز احساس می‌شود، که با تکیه به آنها، سازمان و خط مشی مبارزه با بورژوازی تنظیم شود. تغییرات کنونی، کدام یک از اصول فکری و ایدئولوژیک پرولتاریا را دستخوش «تغییر اساسی» کرده است؟ کسی که چنین ادعائی میکند باید نه با یک جمله کلی بلکه در تمام جزئیات این ادعای خود را ثابت نماید. خلاصه، اگر «پاسخ مشترک به معضلات پیشین دیگر امروز لزوماً کسی را با کسی متحد نگاه نمیدارد» عکس آن نیز به طریق اولی صادق است. اگر عده‌ای دیروز مشترکاً به سؤالات پاسخ میدادند «لزوماً» امروز نباید از همدیگر جدا شوند. بلکه طبیعی‌تر آنست که امروز - که ظاهراً مشکلات بیشتر است - سعی کنند با همبستگی بیشتری این مشکلات بزرگ را از پیش پای خود بردارند.

تا اینجا ما بدنبال آقای حکمت در هوا حرف می‌زدیم ولی به زمین بیاییم و ببینیم که مشکلاتی که امروز در مقابل ماست در واقع نه حاصل یک شکاف در صفوف پرولتاریا و روشنفکران وی و یا تجدید نظر در مارکسیسم، بلکه حاصل هجومی همه جانبه از سوی بورژوازی است. در مقابل این هجوم، بدترین راه حل، راه حل آقای حکمت است: پراکندگی و تفرقه و جدائی و پشت پا زدن به تمام تجربه گذشته.

در دنباله بحث، آقای حکمت وضعیت احزاب و سازمانهای وابسته به شوروی را اینطور خلاصه میکنند که: «شاخه‌های طرفدار شوروی، چه در غرب و چه در شرق، بخشاً یا منحل شده‌اند و یا بطور کلی تغییر مشی و تغییر نام داده‌اند،^۲ یا بخش اعظم نیروی خود را از دست داده‌اند و به حاشیه رانده شده‌اند. [...] این جریان‌ات به هر حال بشدت منزوی شده‌اند و هیچیک دیگر احزاب مطرح و نیرومندی را تشکیل نمیدهند.»

خلاصه کردن نقش این احزاب بصورتی که در اینجا آمده و خواندن فاتحه همه آنها یکجا چنان وضع را ساده جلوه میدهد که با واقعیت پیچیده این احزاب تطبیق نمیکند.^۳ صرف اینکه بگوئیم فلان حزب تغییر نام داده کافی نیست که او را از صحنه بیرون رفته بدانیم. از قضا در خیلی از جاها همین حزب‌های تغییر نام یافته هنوز در صحنه هستند و از رأی و اعتماد مردم نیز کم و بیش برخوردارند. احزابی نیز که تغییر مشی داده‌اند تا حدی خواسته‌اند خود را با این شرایط جدید تطبیق دهند. چه بسا که به موقع نقش خود را نیز بازی کنند. مثلاً پس از تلاشی بلوک شوروی البته حزب توده و اکثریت در ایران پشتیبان برزگی را از دست دادند ولی ما در عین حال شاهد آن هستیم که اینها نیز، نه کمتر از آقای حکمت، به دست و

^۲ آیا این همان چیزی نیست که بر سر خود آقای حکمت و حزب دست سازشان نیز آمده است. ^۳ خود آقای حکمت نیز متوجه این امر هستند و سعی میکنند با عباراتی نظیر «البته بعید نیست» و «بهر حال منوط به» و غیره اندکی در این حکم کلی خود تغییر دهند.

پا افتاده‌اند و در صددند هویت تازه‌ای برای خود پیدا کنند و اتفاقاً نسبت به دیگران کادرها و هواداران کمتری را از دست داده‌اند و انشعاباتشان نیز چه از نظر شکلی و چه از نظر محتوی اصولی‌تر از انشعابی است که آقای حکمت صورت داده‌اند در حالیکه حتی مریدان خود را هم قدغن میکنند که نام این کار را انشعاب بگذارند.

در هر صورت، اگر «شاخه‌های طرفدار شوروی» را در سطح جهانی نگاه کنیم این خلاصه‌برداری آقای حکمت بسیار شماتیک و قلابی جلوه میکند و اتفاقاً یکی از کارهای انقلابیون باید این باشد که مواظب استحاله این نیروها و تحولشان در آینده باشند. صرفنظر از اینکه در کشورهایی مانند کوبا و ویتنام «شاخه‌های طرفدار شوروی» هنوز بر سر کارند، در جاهای دیگر این نیروها که اغلب پایگاه توده‌ای نیز دارند کم و بیش به فکر تطبیق خود با اوضاع جدید افتاده‌اند.

در همین کشورهای اروپای شرقی و یا کشورهای شوروی سابق اینها به این یا آن نام هنوز نیروی بزرگی را به نسبت نیروهای چپ تشکیل میدهند و بعید نیست که در نظام جدیدی که بوجود آمده در پاره‌ای از این کشورها، اگر نه به عنوان قدرت حاکم، لااقل به عنوان نیروی اپوزیسیون باقی بمانند. نباید به خواب خرگوشی فرو رفت و مانند آقای حکمت، مسحور تبلیغات تریومفالیستی بورژوازی امپریالیستی، گمان کنیم که همه این نیروها یک شبه بقدرت جادوی امپریالیستها «دود شده و به هوا رفته»‌اند. هم اکنون اگر زیاد دور نرویم در همین جنبش ایران «بقایای» «شاخه‌های طرفدار شوروی» بیش از همه نیروهای دیگری که خود را مارکسیست میخوانند کادر، هوادار، امکانات و فعالیت دارند. اینرا باید فهمید و به حساب آورد. در نظر داشتن این حقیقت مخصوصاً برای آقای حکمت که بیش از هر چیز «انترناسیونالیست» هستند و میخواهند انقلاب را در سطح جهانی سازماندهی کنند اهمیت دارد. ایشان فکر نکنند که بورژوازی صحنه را کاملاً جارو کرده تا ایشان وارد شوند و حزب خود را پیاده کنند. هنوز هم همه نیرو هائی که در سالهای «هشتاد» بودند در صحنه‌اند. ولی شاید این حرف آقای حکمت درست باشد که همه گیج‌اند. ولی بعید است که گیجی آنها از گیجی آقای حکمت بیشتر باشد. بعید است که آنها دیرتر از آقای حکمت به خود آیند و چشم هایشان را بمالند و راه و رسم مشخصی برای خود اتخاذ کنند. از آقای حکمت که بگذریم، بطور کلی چپ انقلابی باید بداند که تسویه حساب با اپورتونیستهای که در جنبش کارگری زیر چتر حمایت شوروی رخنه کرده بودند با پیروزی غرب بر شوروی، یکبار و برای همیشه، به پایان نرسیده است. اینها ممکن است یتیم شده باشند ولی پس از آشفتگی‌ها و گریه زاریهای اولیه دیده‌ایم که یتیم‌ها به خود می‌آیند و وقتی خود را بی‌پدر می‌یابند اکثراً زبل‌تر و فعال‌تر هم میشوند و خوش خیالی است که گمان کنیم این مسئله بغرنج را امپریالیستها برای کمونیستها حل کرده‌اند.

آقای حکمت باید از پیروزی اخیر امپریالیسم غرب در صحنه جهانی بسیار خوشحال باشد. زیرا بر اساس حساب‌های او روی کاغذ، همه مسائل جنبش کمونیستی را این پیروزی برای وی حل کرده است. دیدیم که «شاخه‌های طرفدار شوروی» چگونه بی‌سازمان شدند. ولی آثار این پیروزی به همینجا ختم نمی‌شود. «چپ رادیکال» نیز که گویا علت اصلی موجودیتش رویونیسم چین و شوروی بوده حالا که این رویونیسم بطور کلی نابود شده دچار بیکاری فنی میشود و خود بخود به زعم آقای حکمت راه خود

را میگیرد و دنبال کارش میرود.^۴

ولی گویا آقای حکمت متوجه میشوند که اینقدر مصرف تئوری برای منحل کردن کامل این جریانات کافی نیست به همین دلیل تئوری بافی جدیدی میکنند و میگویند که اصولاً نیروی اجتماعی حامی این جریانات در «تحولات سالهای اخیر دود شده و به هوا رفته است».

آقای حکمت که با تکرار عبارت «مارکس و ما» بلافاصله بعد از مارکس خودشان را می‌بینند و مواظبتند که حتی انگلس و لنین هم بین ایشان و مارکس حائل نشوند حالا مارکسیسم را کنار گذاشته‌اند و با ایده آلیسم خالص چنین میانداشته‌اند که «چپ رادیکال» میتواند صرفاً به عنوان یک جریان فکری و در مقابل رویزیونیسم شوروی و یا چین بوجود آید. ایشان که قهرمان تشخیص «شرایط عینی تاریخی و اجتماعی» برای ساختن و رها کردن حزب میباشند در اینجا به این فکر نمیافتند که صرفاً ضد رویزیونیست بودن نمیتواند جریانی را بوجود آورد، بلکه شرایط عینی ایجاب میکند نیروی بوجود آید و این نیرو در برخورد با محیط اطراف خود ضد رویزیونیست هم میشود. وقتی ایشان فکر میکنند بخشی از «رادیکال»ها بخاطر اشتیاق ضد رویزیونیستی‌شان بوجود آمده‌اند میتوانند بگویند حالا که رویزیونیستها رفته‌اند اینها هم خود به خود ناپدید میشوند. صرفنظر از پوچ بودن این ادعا میشود از ایشان پرسید که خوب به فرض که اینها دیگر بصورت سابق نمیتوانند وجود داشته باشند ولی مسلماً آقای حکمت وقتی میگوید اینها دود شدند و به هوا رفتند لحن استعاری دارند و به مجاز سخن میگویند. آیا در واقعیت قابل تصور نیست که اینها بجای اینکه بگویند چون دیگر کاری نیست پس ما از صحنه سیاست خارج شویم، در صحنه بمانند و کار تازه‌ای برای خود جستجو نمایند؟ بخصوص که «رادیکال»ها نشان داده‌اند که زیاد مطابق منطق مارکسیستهای از قماش آقای حکمت استدلال نمیکند که بگویند حالا که دیگر رویزیونیستها نیستند ما کاری نداریم پس برویم دنبال ...

ولی اینقدر، برای «رادیکال»ها کافی نیست و خود آقای حکمت میفهمد که لااقل روی کاغذ هم که شده باید بعضی حقایق را به حساب آورد و باید برای بعضی از «رادیکال»ها پایه اجتماعی قائل بود. و ایشان این کار را می‌کنند. ولی بلافاصله با تکیه بر همان تحولات سالهای اخیر این پایگاه اجتماعی را هم «دود هوا» میکنند. اما این تحولات چگونه توانستند این پایگاه اجتماعی را با این سرعت «دود هوا» کنند، این سؤالی است که آقای حکمت به آن پاسخ نمیدهند. همانطور که مشخص نمیکند که این پایگاه اجتماعی در کجا قرار دارد تا خواننده یا شنونده ایشان به محل مراجعه کنند و ببیند که آیا واقعاً «دود هوا» شده است یا نه.

تا اینجا ما در حیطه کار خود آقای حکمت حرکت میکنیم و باصطلاح روی خطی که ایشان کشیده‌اند راه میرویم ولی اگر بخواهیم از این خط خارج شویم و در دنیای واقعی قدم بگذاریم اولین سؤالی که از آقای حکمت باید بکنیم اینست که منظورشان از رادیکالیسم چیست و مشخصاً در ایران و سطح جهان کدام سازمانها را مد نظر دارند؟ اگر ایشان این زحمت کوچک را به خود میدادند راحت‌تر میشد فهمید

^۴ عین گفته ایشان چنین است: «جنبش چپ رادیکال ضد رویزیونیستی هم با از میان رفتن موضوعیت خود «رویزیونیسم» بطور کلی قطب نمای حرکت و فلسفه وجودی خود را از دست داده است. جناح رادیکالی که در تقابل با بلوکهای شوروی و چین و احزاب وابسته به آنها شکل گرفته بود، و طیفهای گوناگونی را شامل میشد، امروز گلاً علت وجودی روشنی ندارد».

که «رادیکال»ها الآن در چه وضعیتی هستند و آینده‌شان کدام است. ولی یکی از ترفندهای آقای حکمت این است که بجای امور مشخص، کلمات مجرد و انتزاعی میگذارند و از این کار دو فایده میبرند: یکی خود را از بند واقعیت که تاب لفاظی را ندارد میرهانند، دیگر آنکه مریدان را مرعوب میکنند که قدرت انتزاع تتوریک را ببین که تا کجا رفته!

ولی کار «رادیکالیسم» به همین جا ختم نمیشود. آقای حکمت برای اینکه با «رادیکالیسم» در کشورهای جهان سوم تسویه حساب کند اول اصطلاح «کمونیسم جهان سومی» را جعل مینماید تا هم پایه‌ای برای حرفهای بعدی خود ایجاد کرده باشد و هم تحقیر خود را نسبت به کمونیسم در این کشورها بطور ضمنی نشان داده باشد. آنگاه در این «کمونیسم جهان سومی» بدخواه خود دو عنصر تشخیص میدهد: «دموکراسی» و «ناسیونالیسم»، بعد بار دیگر به صحنه «تحولات سالهای اخیر» باز میگردد و می‌بیند که بورژوازی تعرض خود را علیه شوروی - که اینجا برای تتوری بافی آقای حکمت لازم است، نه مثل گذشته یک نیروی بورژوائی دیگر، بلکه یک نیروی «شبه سوسیالیست» باشد - زیر دو پوشش ایدئولوژیک «دموکراسی» و «ناسیونالیسم» انجام داده است. حالا دیگر برای تتوریسین ما کار چندان مانده است: «کمونیسم جهان سومی» با «دموکراسی» و «ناسیونالیسم» به جنگ بورژوازی رفته بود که ناگهان در میدان و در بحبوحه جنگ، پرچم «دموکراسی» و «ناسیونالیسم» را در دست بورژوازی مقابل خود دید و با دیدن آنها قالب تهی کرد. برای آقای حکمت تجزیه «کمونیسم جهان سومی» به «دموکراسی» و «ناسیونالیسم» فقط به یک چرخش قلم احتیاج دارد. ولی برای انقلابیون کمونیستی که در این کشورها بر ضد سلطه دیکتاتوری امپریالیستی مبارزه میکردند و می‌کنند قضیه هرگز به این سادگی نبود. کمونیستها به این دلیل با امپریالیسم مبارزه نمیکردند که ناسیونالیست بودند آنها فقط میبایست «شرایط عینی تاریخی و اجتماعی» را به حساب می‌آوردند و می‌فهمیدند که باید مبارزه خود را که در نهایت میبایست به جامعه کمونیستی در سطح تمام جهان منتهی شود، در حال حاضر و در شرایط کنونی در چهارچوبه مرزهای جغرافیائی-سیاسی که خارج از اختیار آنها بوجود آمده بود سازماندهی کنند. و این حرفها چیزی نیست که آقای حکمت ندانند. این «کمونیستهای جهان سومی» همانطور از «عرصه ملی مبارزه» صحبت میکردند که آقای حکمت نیز کلمه «ایران» را به اسم حزب نوساز خود اضافه میکنند و در یک جای همین مقاله - البته به شیوه خودشان - قبول میکنند که «عرصه اصلی» مبارزه حزب ایشان نیز قاعداً باید ایران باشد. حالا میشود تهمت ناسیونالیسم به این «کمونیستهای جهان سومی» زد و مشخص نکرد که منظور کیست و ارادت مریدان را هم ضامن این دانست که پرس و جو نکنند. اما واقعیت موضع اکثر احزاب «کمونیست جهان سومی» لااقل از لحاظ تتوریک اینطور بود و آقای حکمت نیز فعلاً در عرصه تتوری کار میکنند. اصولاً یکی از شیوه‌های دیگر کار ایشان اینست که بی‌جهت نسبت‌های موهوم به دیگران میدهند و اثبات آنرا به عنوان امری بدیهی غیر لازم جلوه میدهند و از این طریق مجال قلم فرسائی و تتوری بافی برای خود پیش می‌آورند.

اما این «دموکراسی» که به زعم آقای حکمت امروز بورژوازی با آن به جنگ ایشان آمده و دیروز در دست «کمونیستهای جهان سومی» بوده مطلق گرفته میشود تا مثلاً دموکراسی یلتسین را با دموکراسی «کمونیستهای جهان سومی» یکسان جلوه دهند. ممکن است آقای حکمت آنقدر غرق در مطالعات عمیق خود بوده‌اند که فرصت نکرده‌اند جزوه‌های حقیر و بدخط و بدکاغذ این کمونیستهای بیچاره جهان سومی را

مطالعه کنند. اگر این فرصت برای ایشان پیش می‌آمد می‌دیدند که کمترین آنها منظورشان از کلمه دموکراتیک و دموکراسی در واقع حکومتی است که مستقیماً از شوراهائی که با رأی مستقیم مردم انتخاب میشوند نشأت می‌گیرد و هژمونی طبقه کارگر در آن تأمین است و اگر آنها این حکومت را بلافاصله سوسیالیستی نمی‌خواندند برای آن بود که از آقای حکمت بسیار سوسیالیست‌تر بودند و میدانستند که سوسیالیسم فازی است فراتر از این و در کشوری تحت سلطه با اقتصادی وابسته و صنعت ضعیف و وابسته و جمعیت روستائی نسبتاً وسیع قبل از رسیدن به سوسیالیسم، پرولتاریا باید یک مرحله را بگذراند. اینها لااقل در تئوری سوسیالیستهای پیگیری بودند و دموکراتیسم‌شان نیز دموکراسی پارلمانی نبود. آیا آقای حکمت این حقیقت را میدانند یا میدانند و تجاهل میکنند؟ البته اگر این حقیقت را میدانستند و اذعان هم میکردند دیگر زمینه تئوری‌بافی‌شان از بین میرفت.

ما نمی‌خواهیم در اینجا از استراتژی و تاکتیک «کمونیستهای جهان سومی» دفاع کنیم. قصد ما اینست که بگوئیم آقای حکمت نظرات دیگران را تحریف میکنند تا فرصت تئوری‌بافی به خودشان بدهند. اینکه هجوم بورژوازی به پرولتاریا به کمک دموکراسی پارلمانی (آقای حکمت این صفت را فراموش میکنند ذکر نمایند)، ناسیونالیسم و در صورت لزوم فاشیسم صورت می‌گیرد امری است بدیهی و قدیمی. اما اینکه آقای حکمت آنرا در هجوم جدید بورژوازی به پرولتاریا بویژه کشف کرده‌اند و بلافاصله با این کشف خود به تحلیل «کمونیسم جهان سومی» می‌پردازند و از این طریق به نابودی آن حکم میدهند امری بدیع و ابتکاری است. نقد و تحلیل گذشته و برملا کردن اشتباهات و کمبودها یک چیز است، تحریف و تحقیر گذشتگان و مبارزات آنها برای اثبات وجود ناچیز خود چیز دیگری! چقدر بورژوازی خوشحال است که می‌بیند تئوریسین‌هایی مانند آقای حکمت بنام مارکسیسم سنت مبارزاتی یک قرن و نیم کمونیستهای سراسر جهان را به سخره گرفته و به همه می‌آموزند که تنها درسی که باید از آنها گرفت فراموش کردن آنها، تحقیر آنها و اهانت به آنهاست! بورژوازی در مقابل ما به اذعان آقای حکمت ناسیونالیسم و فاشیسم و مذهب را بیرون کشیده، گورهای دو هزار ساله را باز کرده، تاریک اندیشان و جلادان را از قعر تاریخ بیرون کشیده و از آنها بیرق ساخته. آقای حکمت به پرولتاریا می‌آموزد که تمام توشه تئوریک و تمام مبارزات گذشته خود را به دور بریزد و حتی از آنها شرمند باشد و باید در محضر ایشان درس حزب سازی بگیرد.

بار دیگر تأکید کنیم که دفاع از «کمونیسم جهان سومی» در مقابل تحریفات آقای حکمت به معنی آن نیست که ما معتقد نیستیم که باید جداً و عمیقاً این گذشته را بررسی کرد، همه تغییرات کنونی را به حساب آورد و با روشن بینی خط مشی جدید مبارزه را تنظیم نمود. آقای حکمت دماغشان را بالا نگیرند و نگویند باز هم یک «پوپولیست»، یک «رادیکال» و ... می‌خواهد به گذشته بچسبد و «عقب ماندگی» خود را ثابت کند. اگر پیشرفتگی در این است که در اروپا بنشینیم، از بازار مشترک اروپا و وضعیت ژاپن و بازار آزاد امریکا، کانادا و مکزیک اطلاع داشته باشیم ما نیز شاید کمتر از آقای حکمت پیشرفته نباشیم. ولی اینکه ما امروز در بعضی زمینه‌ها از ویت کنگ سی سال پیش در ویتنام و چریک بیست سال پیش در تهران بیشتر میدانیم^۵ نباید ذره‌ای از احترام ما به آن پیشگامان که درست یا غلط ولی با صداقت تمام

^۵ سوء تفاهم نشود رهبران ویت کنگ و چریکها کاملاً در جریان اوضاع زمان خود بودند. اینجا با قبول فرض آقای حکمت صحبت میکنیم.

مبارزه کرده‌اند و چرخ تاریخ را به پیش برده‌اند بکاهد.

اگر تئوری‌های آقای حکمت با زندگی عملی واقعی و مبارزات طبقه کارگر و سرانجام برقراری سوسیالیسم تقریباً هیچگونه رابطه‌ای ندارد - و مهارت ایشان اساساً در این است که مسائل عملی را که اصولاً باید تئوری در خدمت حل آنها قرارگیرد یا بطور کلی نادیده میگیرد یا آنها را نظیر مسئله ارتباط با طبقه کارگر با این ادعای عجیب که «ما خود را یک حزب سیاسی خارج طبقه نمی‌بینیم، بلکه ... در درون خود طبقه می‌بینیم» نادیده میگیرد، و یا آنها را چنان بی‌اهمیت جلوه میدهد که حل آنها میماند برای بعد - با وجود این، هر بار که ایشان در زمینه‌ای مشغول تئوری بافی میشوند باید مطمئن بود که این تئوری بافی لااقل برای خودشان یک استفاده عملی دارد. مثلاً ما در جریان «جنگ خلیج» دیدیم که چگونه ایشان تئوری خود را درباره نقش استعمار در شکل دهی کشورها و طبیعت جنگ تا حد ابداع مفاهیمی نظیر «اردوی کار» و «مرزهای مصنوعی»^۶ بسط دادند و غنا بخشیدند تا بخاطر مصالح عملی شخصی بتوانند، در آن مقطع، رفتن پشت سر صدام را توجیه کنند. و حالا هم که خر ایشان از پل صدام ظاهراً گذشته و مسئله ماست مالی کردن مبارزه مسلحانه در کردستان و موکول کردن آن به محال مطرح میشود، باز می‌بینیم که ایشان تئوریشان را از یکطرف دیگر بسط داده‌اند و برای حفظ استقلال خود نه حاضرند با دولت عراق کنار بیایند و نه با کردهای عراق. خوب، با این سابقه از ایشان تعجب ندارد که تئوری حمله اخیر بورژوازی با سلاح «دموکراسی» و «ناسیونالیسم» با همه عظمتش بلافاصله در خدمت توجیه کار ایشان در خروج از حزب کمونیست دست ساخت خود و بپا کردن حزب جدید قرار گیرد. گرچه حزب کمونیست آقای حکمت فرقی اساسی با حزبهای «کمونیست جهان سومی» داشت و یک رگه «سوسیالیسم کارگری» در آن بود که در جاهای دیگر نبود وگرچه این حزب «ابزاری بود که توسط آن کل جنبش سوسیالیستی کارگری در جامعه ایران خود آگاهتر شد ...» ولی پس از فرو ریختن بلوک شوروی و در توضیحات بعدی می‌فهمیم که حتی خیلی پیش از آن ناسیونالیسم از درون حزب به سوسیالیسم کارگری هجوم آورده و با آنکه همه ارگانهای رهبری در اختیار ایشان بوده باز توانسته چوب لای چرخ کارها بگذارد. البته ایشان توضیح نمیدهند که چگونه و در کجا. ولی در ضمن توضیح اینکه چرا از حزبی که همه چیزش در اختیار خودشان بود خارج شده‌اند ناگهان چرخش جالبی میکنند و مثل آنکه در حین سخنرانی فکر جدیدی به سرشان زده باشد میگویند: «ظاهر مسئله این بود که ما از حزب رفتیم اما واقعیت این بود که آنها رفتند. گرایشات دیگر دو سال قبل از اینکه ما از آن حزب برویم از نظر سیاسی حزب کمونیست ایران را ترک کردند.»^۷

^۶ تئوریسین ما در آن بحبوحه جنگ ناگهان بیادش آمده بود که کویت اردوگاه کار است و مرزهایش مصنوعی و ساخته دست استعمار. گوئی دیگر کشورها اردوی بیکاره هاست و مرزهای آنها طبیعی و برکنار از تأثیر حدود سه قرن سیاست استعماری در جهان.

^۷ اگر ترک جریانات دیگر را به این صورت در نظر بگیریم که کادرهای نمایندگان این جریانات نیز در همان زمان از حزب رفته‌اند این سؤال پیش می‌آید که پس خروج آقای حکمت چه لزومی داشت؟ ولی این جمله این شبهه را بوجود می‌آورد که شاید این جریانات از لحاظ سیاسی خارج شده‌اند ولی کادرهای نماینده آنها در حزب کمونیست مانده‌اند و حتی همگی به رهبری آقای حکمت رأی میدهند. در آن صورت باز این سؤال پیش می‌آید که چنین کادرهای سربراهی که اینطور در اختیار آقای حکمت هستند اصولاً چه ضرری میتوانند داشته باشند و یا اگر هم ضرری داشتند ایشان تمام وسائل تصفیه کردن آنها را در اختیار

این دو سال پیش بر میگردد به قبل از تلاشی شوروی و مسلماً این گرایش‌ها کار خود را خیلی پیش از آن تاریخ شروع کرده بودند تا دو سال پیش به ترک برسند. ولی آقای حکمت به عنوان یک روشنفکر خوب بورژوا می‌خواهد حداکثر استفاده را از پاشیدگی بلوک شوروی بنماید. این بحث نسبت به بحثی که ما تعقیب می‌کنیم جنبه فرعی دارد مهم این است که حزب دو سال پیش، از گرایش‌های دیگر، لااقل از نظر سیاسی، تصفیه شده است. پس علت خروج ایشان در این شرایط و بپا کردن حزب جدید چیست؟ ایشان به مریدان خود می‌گویند که: «ما دنباله حزب کمونیست نیستیم». در همین نشریه انترناسیونال شماره دو که ایشان این حرف را می‌زنند قطعنامه‌هایی به چشم می‌خورد که بر اساس آنها تصمیمات و نوشته‌های «حزب کمونیست ایران» را که تاریخ بعضی از آنها حتی به سال ۹۳ میرسد تنفیذ میکند. پس این حرف را هم فقط برای غافلگیر کردن مریدان می‌زنند. چگونه میتوان حزبی را که رهبر و تمام کادرهایش را رهبران و کادرهای «حزب کمونیست ایران» تشکیل میدهد و قطعنامه‌های اساسی آن حزب را هم با خود می‌آورد دنباله «حزب کمونیست ایران» تلقی نکرد؟ کسی که بخواهد این حرف آقای حکمت را باور کند باید ارادت ویژه‌ای به ایشان داشته باشد که حداقل منطق را از وی سلب کرده باشد.

خواندن مقاله را ادامه می‌دهیم و در ادامه این بحث مضحک آقای حکمت درباره اینکه ما از حزب خارج شدیم یا آنها از حزب خارج شدند به اعترافاتی بر میخوریم که ماهیت واقعی رابطه ایشان و تئوریسین‌های گروهشان را با کومله نشان میدهد. ایشان با تحقیر از کسانی یاد میکنند که تا دیروز برای آنها نقش «تور ایمنی» و «ناجی سیاسی» را بازی میکرده‌اند و ظاهراً امروز که ناسیونالیستهای حزب از جای دیگری بوی الرحمن^۸ شنیده‌اند به «تور ایمنی» این «ناجی سیاسی» - یعنی همان تئوری‌بافی‌هایی که بقول خود آقای حکمت مثلاً موفق شد جنگ کومله و حزب دموکرات را به عنوان جنگ بورژوازی و پرولتاریا^۹ جا بیندازد - احتیاج ندارند. از این حرفها چنین بر می‌آید که با اینکه آقای حکمت همواره حکومت شوروی را در صف بورژوازی تحلیل میکرده‌اند، تلاشی بلوک آن به اتوریته ایشان در درون حزب در مقابل «ناسیونالیستها» لطمه تعیین کننده‌ای زده و غرور ایشان را جریحه دار کرده است.^{۱۰} کسانی که دیروز به در یوزگی تئوری نزد ایشان آمده بودند و ایشان هم در کمال سخاوت و بزرگواری آنها را در تئوری رنگ و آب سوسیالیستی می‌زدند امروز از «تئوری سوسیالیستی» بی‌نیاز و در نتیجه زبانیشان در مقابل آقای حکمت

داشتند. شاید بگویند که ما استالین نیستیم که تصفیه کنیم. ولی اگر حزب کمونیست را لااقل برای یک لحظه جدی بگیریم باید بگوئیم کاری که ایشان با حزب کمونیست کردند از «تصفیه‌های استالینی» نیز برای این حزب تعیین کننده‌تر بود. ایشان می‌گویند: «امروز که دیگر دارند به ناسیونالیستها جایزه میدهند، این انتساب خود به کمونیسم دیگر برای اینها نفعی در بر ندارد».

^۹ایشان می‌گویند: «... این مارکسیستهای حزب بودند که ... تأکید کردند که علت این درگیری ... تقابل طبقات و جنبشهای مختلف طبقاتی است». گفته ایشان اکنون البته صراحت آن زمان را ندارد که کومله را پرولتاریا و دموکرات را بورژوازی میخواندند. اصولاً در این قسمت آقای حکمت با ایماء و اشاره صحبت میکنند و ظاهراً نمیخواهند اسرار پشت پرده را فاش نمایند.

^{۱۰}عین گفته ایشان را میخوانیم: «با سقوط سوسیالیسم کاذب بلوک شرق و هجومی که بورژوازی بر متن این سقوط بر کل کمونیسم و آرمان سوسیالیسم آغاز کرد، در حزب کمونیست ایران هم ناسیونالیسم و دموکراسی طلبی‌ئی که زیر چتر سوسیالیسم جای گرفته بود شروع کرد به این که ساز خودش را بزند. علت انتخاب جدائی از جانب ما این بود که گرایش‌های دیگر از تمکین به کمونیسم و به خط مشی کمونیستی در حزب سر باز می‌زدند».

دراز شده است.^{۱۱} اگر در حرفهای آقای حکمت در این قسمت دقیق شویم و اندکی هم از نیروی تخیل خود کمک بگیریم می‌بینیم که ایشان تاریخچه پیدایش «حزب کمونیست ایران» و دلیل از هم پاشی آنرا یکجا بیان کرده‌اند. سالها پیش بین آقای حکمت و گروهشان و کومله شراکتی صورت گرفت: آقای حکمت و شرکاء، سرمایه «تئوریک» خود را آوردند و کومله هم نیرویش را. کومله قبلاً برای تئوری با دیگران هم شریک شده بود ولی این بار شراکت حسابی جوش خورد چون آقای حکمت دیگر مثل پیکاریها و رزمندگانها نبودند که یک حرفهائی روز اول بزنند و چهار روز بعد که کارها پیش رفت و نیازهای عملی کومله‌ایها با همه «ناسیونالیسم و شوونیسم خرده بورژوائی» - و هر آنچه که آقای حکمت درباره آنها بگویند، که کم هم نگفته‌اند - توجیهات جدیدی را ایجاب کرد، نتوانند تحمل کنند و زیر بار تئوریزه کردن آنها نروند. ایشان از قضا در طی این ده - یازده سال هر بار با مهارت بسیار همه این زیگزاگهای کومله‌ای را لباس تئوری «مارکسیستی» و «سوسیالیستی» و آنهم «مارکسیسم انقلابی» و «سوسیالیسم کارگری» پوشاندند. این بود رمز بقای این اتحاد! کومله‌ای‌ها کار خودشان را میکردند و در جلسات به آقای حکمت رأی میدادند و آقای حکمت هم به برکت این رأی‌ها جای خود را محکمتر میکرد و تئوری را تا حدّ مقاله درباره «جنگ خلیج» بسط میداد. گذشت و گذشت تا جائی که شرایط مبارزه مسلحانه در کردستان دشوار شد. پیشمرگان کومله منتظر خط مشی و تاکتیکهای جدید بودند. اکثر رهبران سابق کومله اما به خارج از «منطقه» نگاه میکردند و آقای حکمت را به عنوان رهبر و تئورسین با اتفاق آراء تأیید مینمودند. آقای حکمت پوست خربزه را زیر پای خود احساس کرد و چنان که از این قسمت مقاله بر می‌آید این احساس دو سال پیش به او دست داد. برای اینکه کسی انتظار خط مشی و تاکتیکهای جدید درباره ادامه مبارزه مسلحانه را از ایشان نداشته باشد، ایشان ساز سوسیالیسم کارگری را که از پیش هم کوک کرده بودند بلندتر کردند و یکسره خود را در درون طبقه کارگر اعلام نمودند و «سوسیالیسم مارکس» را خواهان شدند. طبیعی است که تئورسینی که افقش تا آن حدّ وسیع است به مسائل پیش پا افتاده‌ای از این قبیل که مبارزه مسلحانه کردستان را چه کنیم توجه خاصی نداشته باشد. پس از آنکه از موقعیت رهبری استفاده میشود و امکانات «حزب کمونیست ایران» احياناً در جای مطمئن قرار میگیرد، حالا آقای حکمت باید خود را از شرّ حزبی که ساخته نجات بدهد و این کار را میکند و تئوری‌های این کار هم همین هاست که ما داریم مطالعه می‌کنیم.

ولی، هنوز تکلیف یک چیز روشن نیست. «گرایشات دیگر» که دو سال پیش رفتند دنبال «کوکاکولا». ایشان، آقای حکمت هم که تازه بیرون آمده‌اند (ایشان ما را می‌بخشند که «ظاهر» امر را در نظر می‌گیریم). پس ماهیت آنچه که به اسم «حزب کمونیست» روی دست آقای مهدی مانده چیست؟ البته حساب تئورسینی مانند آقای حکمت را باید از سایرین جدا کرد ولی «بهر حال» ایشان نیز بقول خودشان «تافته جدا بافته» نیستند و تحت تأثیر محیط و در هوای مسموم «شرایط عینی تاریخی و اجتماعی» مرض سایرین به ایشان نیز سرایت میکند. از بهمن ۵۷ به این طرف ما مرتب شاهد انشقاقها و جدائی‌هایی در درون سازمانهای سیاسی چپ ایران بوده‌ایم که همواره از طرف دست اندرکاران گناهش

^{۱۱} آقای حکمت مینالد که «از پائین فعالیت مورد نظر خود را دنبال میکردند» و یا «صحبت ما خطاب به گرایشهای دیگر از قبل این بود که اکنون که ظاهراً کمونیسم دیگر چیزی به شما نمیرساند بروید بگذارید این حزب یک حزب کمونیستی باقی بماند».

به گردن اموری از قبیل «انعکاس مبارزه طبقاتی در درون سازمان»، «حاصل تعمیق تضادهای طبقاتی» و ... خوانده شده‌اند و با این کار همه مسئولیتها می‌افتد به گردن «شرایط عینی تاریخی و اجتماعی» و آقایان کاری نکرده‌اند جز تحقق این ضرورت تاریخی. حال آنکه، اساساً این احزاب و سازمانها به یک جریان توده‌ای و جنبش اجتماعی تبدیل نشده بودند که بتوانند مدعی چنین تحولاتی باشند. حتی در مورد احزابی با پایگاه طبقاتی و توده‌ای وسیع باز انشعاب و جدائی، در صورت وجود گرایش‌های گوناگون، فقط در مقطعی پیش می‌آید که اختلاف نظرها واقعاً به مانعی بر سر راه مبارزه عملی تبدیل شده باشد والا این اختلاف نظرها باقی میمانند و مبارزه ایدئولوژیک بر سر آنها صورت میگیرد. ولی اگر به مقطعی رسید که در آن - در یک بحران انقلابی و یا یک شرایط بسیار مساعد اجتماعی - بر سر خط مشی یا سازماندهی، اختلافات بصورتی متبلور شود که واقعاً دو خط در مقابل هم قرارگیرند و عملاً حزب یا سازمان را در بن بست قرار دهند، انشعاب این بن بست را می‌شکند و به این معنا انشعاب انقلاب را به پیش میرد. یکی از بهترین نمونه‌های آن اتحاد و انشعابهای دو جریان بلشویک و منشویک در جنبش سوسیال دموکراسی روس بود. ولی انشعابیون ما که تقریباً همگی مانند آقای حکمت مدعی هستند که به هر حال اصل مطلب اینست که کشمکش‌های درون حزب کمونیست خود بر کشمکش‌های وسیعتر اجتماعی مبتنی بود، پس از هر انشعاب جز از دست دادن نیروها و گیرکردن در بن بست‌های جدید و سرانجام تقلیل یافتن و تحلیل رفتن چیزی بر جای نمی‌گذارند. تجربه این سالهای اخیر و همین انشعاب آقای حکمت (باز مامجوریم از ظاهر قضایا قضاوت کنیم) نشان میدهد که با هر انشعاب عده‌ای از نیروهای مبارز در حاشیه سازمانها دچار سردرگمی و نهایتاً انفعال میشوند، و از سوی دیگر از باقی مانده‌ها عده‌ای به دور این شاخه و عده‌ای به دور آن شاخه جمع میشوند، یکی این طرفِ تئوریسین انشعاب میشود و یکی آن طرف و پس از زدن انگهای گوناگون «پوپولیسم»، «ناسیونالیسم»، «تروتسکیسم» و ... - و در مورد آقای حکمت «دموکراتیسم» و «ناسیونالیسم» - به همدیگر، بالاخره به این نتیجه میرسند که انشعابشان زائیده شرایط «اجتماعی» بوده است. این تئوریسین‌های انشعاب بعداً در رهبری سازمانهای جدید خود را برای انشعابهای بعدی آماده میکنند زیرا در حقیقت امر انشعابها نه حاصل مبارزه در عرصه جامعه و طبقات بلکه حاصل بحران مناسبات عده‌ای روشنفکر است که در سازمانی گرد آمده‌اند که از لحاظ عملی در بن بست قرار دارد و طبیعی است که هر از گاهی حساسیت‌ها و جاه طلبی‌ها و گریز از مسئولیتها و غیره زمینه انشعاب جدیدی را فراهم کند.

وضع «حزب کمونیست ایران» اما از این لحاظ، تا یکی دو سال پیش، از سایر سازمانها متفاوت بود. البته نه به این جهت که رگه «سوسیالیسم کارگری» در آن قوی بود بلکه به این جهت که سرمایه اصلی آنرا کومله و پیشمرگان آن و مبارزه مسلحانه‌ای که به هر حال صورت می‌گرفت تشکیل میداد و کومله تا حدی در کردستان پایگاه اجتماعی داشت ولی این پایگاه اجتماعی ظاهراً در این چند ساله اخیر دستخوش چنان تحولات عمیقی نشده که انشعاب حزب کمونیست را توجیه کند. از قضا این انشعاب زائیده شرایط دشواری است که در این اواخر پیدا شد. پیشبرد مبارزه مسلحانه در کردستان نیازمند یک سازماندهی جدید و خط مشی و تاکتیکهای تازه بود. یا باید این گره باز میشد^{۱۲} یا شجاعانه بوجود بن بست اعتراف میگردید.

^{۱۲} ما در اینجا ادعای حزب کمونیست ایران را در مورد سراسری بودن حزب و غیره جدی نمیگیریم که به آن پردازیم. از این

در دهسال اول تئورسین کومله بودن برای آقای حکمت کار آسانی بود و ایشان خودشان توضیح داده‌اند که چگونه نقش «ناجی سیاسی» را بازی کرده‌اند. ولی توپچی را دهسال نان میدهند برای اینکه یک روز توپ در کند. آقای حکمت دهسال تئورسین بودند برای اینکه در این شرایط دشوار راهگشائی کنند. ولی ایشان از مدتها پیش که بن بست را مقابل خود میدیدند شروع کردند به نق زدن که اختیاراتشان کافی نیست، بحثها بخوبی پیش نمیروند. «دیگران» مرتباً به ایشان امتیاز دادند: هر بحثی را که خواستند راه انداختند و همه تأیید کردند. هر پستی را که خواستند به ایشان و مریدانشان دادند. خلاصه، بعد از همه این کارها همه انتظار داشتند که توپچی توپش را در کند و راه جدیدی جلوی پای «حزب» بگذارد. اما توپچی زرنکتر از اینها بود. او ناگهان و بطور انفرادی از «حزب» خارج میشود، فراخوان میدهد و بقیه قضایا را همه میدانند: سازمان جدیدی آنطرف بن بست «حزب کمونیست ایران» بوجود می‌آید. تا جائی که به آقای حکمت مربوط میشود ایشان هم از زیر بار مسئولیتی که بر عهده‌شان بود با زرنکی خاص خویش شانه خالی کردند و هم عرصه جدیدی از تئوری بافی در مقابل خود بازکردند. خود رئیس‌اند و مریدان در اطراف به چاپلوسی و قملق گوئی مشغول. مرید باید به مراد خود وفادار و سر سپرده بماند اما این مسئله در مورد مراد صادق نیست. او باید همواره مرید را در شرایطی قرار دهد که احساس گناه و تقصیر و ناامنی کند. دل مرید همواره می‌تپد که مبادا مورد بی‌وفائی و بی‌مهری مراد قرار گیرد و آقای حکمت از این لحاظ از کارکشته‌ترین شیخ‌ها هم کارکشته‌تر است. در همین مقاله با گفتن مطالبی از این قبیل که می‌خواهم حرفی بزنم که شاید بعضی از شماها قبول نداشته باشید، برای روز مبادا و برای انشعاب یا خروج بعدی و یا خالی کردن زیر پای بعضی از همین مریدان زمینه چینی میکند.

بگذریم، «تحولات اجتماعی» که وسیله توجیه کردن باصطلاح حزب کمونیست ایران قرار گرفت و آنرا دچار «تحول و تغییر» کرد، در عین حال دستاویز توجیه تشکیل باصطلاح حزب کمونیست کارگری ایران نیز میباشد. کسی که همه این «تحول» و «تغییر» ها را غیر از این بفهمد و کوچکترین سوء ظنی به نقش خود آقای حکمت و دار و دسته‌شان در این جریان داشته باشد «تصویر نازل» خودش از حزب کمونیست را نشان میدهد. در سراسر این مقاله که ظاهراً مانیفست دومین حزب آقای حکمت یعنی «حزب کمونیست کارگری ایران» میباشد همه چیز به «تحولات اجتماعی»، «شرایط عینی تاریخی و اجتماعی» و ... نسبت داده شده و آقای حکمت ظاهراً به عنوان تجسم اراده این شرایط دست اندر کار تخریب باصطلاح حزب کمونیست ایران و سر هم بندی کردن باصطلاح حزب کمونیست کارگری ایران میباشند. ایشان اراده تاریخ‌اند و در عین حال بازوی آن.

اما از این لفاظی‌های ایشان که بگذریم ایشان هم مانند تمام فرصت طلبان مقام پرست در درون سازمانهای چپ ایران بعد از قیام ۲۲ بهمن، همه اشیاء و اشخاص را مسئول میدانند تا از مسئول اصلی یعنی خودشان و دار و دسته چاپلوسان اطراف خود در بپا شدن سازمانهایی که هیچ پاسخی برای نیازهای مبارزاتی زمان خود ندارند و همچنین از هم پاشاندن آنها، باز به همان دلائل فرصت طلبانه و جاه طلبانه، سلب مسئولیت کنند. اگر باصطلاح رهبران سازمان چریکهای فدائی این سازمان را به دهها تکه تقسیم کردند ولی هر یک به هر حال بخشی از تابلوی آنها هنوز در دست دارند در حالیکه آقای حکمت حزب و

تابلو و همه را میگذارد و میآید، طبیعت رفتار این دو با هم فرقی نمیکند، «شرایط» شان متفاوت است. آن باصطلاح فدائی‌ها میدانند که این نام در میان مردم ایران سمبل مبارزه‌ای تا پای جان برای رهایی است. لذا همان فرصت‌طلبی به آنها حکم میکند بخشی از این تابلو را با خود نگاهدارند، شاید زمانی بدرد خورد. ولی وضع آقای حکمت متفاوت است. ایشان چند سال پیش یک «حزب کمونیست ایران» ساختند که جز در نشریات و تبلیغات خودشان هرگز در خارج از کردستان کسی آنرا بجد نگرفت و شاید نامش را نشنید و در صحنه کردستان نیز هر چه سعی کرد نتوانست در ذهن مردم حساب خودش را با حساب کومله یکی کند. پس رها کردن حزبی بی‌افتخار، بی‌اصل و نسب، خلق الساعه و فاقد هرگونه سنت مبارزاتی (حساب کومله جداست و آقای حکمت اینرا خوب میدانند) برای آقای حکمت کاری نه تنها آسان بلکه مفید بود. وقتی این روش انتخاب شد یعنی قرار شد که حزب را بگذاریم و برویم و خود را از زحمت اداره و تغییر آن در شرایط پر «تحول و تغییر» کنونی برهانیم دیگر شکل آن و نحوه توجیه آن مخصوصاً برای آدمی مثل آقای حکمت که در طی چندین سال تئوری بافی خود نشان دادند وقتی توجیه امری برایشان عملاً لازم است بدون پایبندی به هیچ اصل و بدون رودربایستی اقدام میکنند کار آسانی است.

ایشان تا اینجا میخواستند که کسی حزب جدید را انشعابی از «حزب کمونیست ایران» «تلقی» نکند. کاری که جز در نزد مریدان ایشان در نزد کس دیگری جا نمیافتد. ولی حالا که خیال میکنند این سنگر را فتح کرده‌اند ناگهان ایشان را بر فراز قله دیگری می‌بینیم و هر چه سطور این مقاله بیشتر میشود فتوحات آقای حکمت حیرت‌انگیزتر میگردد. ایشان اینبار قلم بدست گرفته‌اند و به فتح قله‌ها میروند. باصطلاح حزب کمونیست کارگری ایران نه تنها انشعابی از «حزب کمونیست ایران» نیست، نه تنها حزب جدیدی نیست که آقای حکمت و مریدانشان در خروج از «حزب کمونیست ایران» ساخته‌اند بلکه «پاسخی است از جانب عده‌ای کمونیست با نگرش و افق معین به معضلات کمونیسم و جهان سرمایه‌داری امروز و دیگر نباید به آن در چهارچوب تکوین و تکامل چپ ایران نگاه کرد».

بنابراین، این حزب نه تنها از «حزب کمونیست ایران» بیرون نیامده بلکه حتی حاصل تحول چپ ایران هم نیست.^{۱۳} اگر بپرسیم که از کجا آمده منشأ آن کجاست یک پاسخ منطقی دارد و یک پاسخ به سبک آقای حکمت. پاسخ منطقی این است که این حزب نیز مانند «حزب کمونیست ایران» حزبی خلق الساعه و بی‌ریشه در واقعیات است و به همین جهت میتواند هر ادعائی بکند. پاسخ آقای حکمت اما رجوع مضحکی است به تاریخ و خواستن از خواننده که با کشف و شهود در تاریخ گذشته جنبش کمونیستی و کارگری، تیره‌ای را که حزب نوساز ایشان به آن تعلق دارد باز شناسند - امری که ما بعداً به تفصیل خواهیم دید. اما مقدمتاً آقای حکمت مطلبی را ابراز میکند که اگر به معنای واقعی‌اش گرفته شود تا حدی به جواب منطقی ما نزدیک است. ایشان میگویند: «ما، هر یک از ما، هر تاریخچه سیاسی و تشکیلاتی که داشتیم^{۱۴} بهر حال در مقطعی به این نتیجه رسیدیم که دنیا دستخوش تحولات و تغییرات اساسی‌ای است و ما باید بعنوان کمونیست پاسخ خود را بدهیم» (تأکید از ماست).

^{۱۳} امر اخیر صد در صد مورد توافق ماست.

^{۱۴} در بالا گفتیم که آقای حکمت همیشه زمینه را برای انشعابات بعدی باز میگذارد و برای اینکه یک روزی بگوید که ما از همان آغاز گفته بودیم این عبارت «هر تاریخچه سیاسی و تشکیلاتی که داشتیم» را فعلاً در اینجا می‌آورد تا بعداً در صورت لزوم با اتکاء به آن بتواند پاره‌ای از مریدان امروز را نیز بسبب سوابق متفاوتشان مورد انتقاد قرار دهد.

مشخصات اساسی حزب نوساز آقای حکمت

زیر عنوان مشخصات اساسی حزب کمونیست کارگری، آقای حکمت به توصیف آن خصوصياتی میپردازند که به گمان ایشان حزب نوسازشان را از سایر احزاب و سازمانها جدا میکند. ضمن انجام این کار ایشان فرصت می‌یابند تا بسیاری از مسائل را از نظر خودشان روشن کنند و ما ایشان را قدم به قدم در این کار دنبال می‌کنیم تا ببینیم که این حزب چگونه حزبی است و سازنده آن خود آنرا چگونه می‌بیند.

تا اینجا بیشتر بحث روی حزب سابق بود و از اینجا به بعد روی حزب جدید. ولی همین جا توجه به خصوصیت هر یک از این دو بحث بصورتی که آقای حکمت پیش میبرد جالب است. تا وقتی که پای حزب سابق در بین بود حرف ایشان روی این دور میزد که ما دیگر هیچ ارتباطی به آن حزب نداریم، هرکه بوده و هر چه بوده به ما مربوط نیست. حتی از خواننده می‌خواهد که این امر که تشکیل دهندگان حزب جدید از کادرهای حزب قدیم هستند را امری تصادفی تلقی کند که میتواند اینطور هم نباشد. عده‌ای آدم «کمونیست» فراخوانی داده‌اند و عده‌ای آدم «کمونیست» دیگر نیز به این فراخوان پاسخ داده‌اند. آن فراخوان زائیده «شرایط عینی تاریخی و اجتماعی» متحول و متغیر بوده و این جمعیت برای پاسخگویی به نیازهای این شرایط متحول و متغیر بوجود آمده است. زمانی آقای حکمت می‌گفت «حزب کمونیست ایران» کومله نیست و حالا می‌گوید «حزب کمونیست کارگری ایران»، «حزب کمونیست ایران» نیست و هیچگونه ربطی به آن ندارد. ولی وقتی صحبت از خود «حزب کمونیست کارگری ایران» میشود موضع سابقه‌گریزی آقای حکمت عوض میشود و از اینجا دیگر به سوابقی مراجعه میدهند که بیشتر به همان «حزب کمونیست ایران» و جریانات واقع در درون آن بر میگردد و مثلاً در مقدمه کار خود برای بر شمردن خصوصیات «حزب کمونیست کارگری ایران» می‌گوید: «گمان میکنم در این چند ساله درباره تفاوت‌های

خود بعنوان کمونیستهای کارگری با گرایشات دیگر چپ به اندازه کافی گفته‌ایم و نوشته‌ایم».^{۱۵}

۱ خصلت عینی-اجتماعی سوسیالیسم کارگری

خصوصیت اول سوسیالیسم کارگری آقای حکمت خصلت «عینی-اجتماعی» آن است. در اینجا آقای حکمت در صدد شناساندن جریانی است که حزب نوساز ایشان به آن تعلق دارد و برای انجام این کار روش مفیدی را در پیش می‌گیرند. از یک طرف می‌گویند این جریان چه هست و از یک طرف می‌گویند چه نیست. مثلاً ما می‌فهمیم که این جریان «یک جنبش اجتماعی قائم بذات است و در عین حال «مشتق فعالیت مارکسیستها و کمونیستها نیست»». یک سنت زنده در درون طبقه کارگر از نظر ایشان عبارت است از مبارزه علیه سرمایه‌داری برای رسیدن به سوسیالیسم از طریق انقلاب کارگری. از نظر ایشان این سنت همیشه بوده. یک طیف و یک گرایش در درون طبقه را نمایندگی می‌کرده که سعی می‌کرده «کل طبقه را به این سمت بکشاند». «حال اگر روز اول این نیاز وجود داشته است که کسی چهارچوب فکری این جریان را خاطرنشان کند، بهر حال امروز، سالها پس از این اقدام مارکس، سوسیالیسم کارگری یک حرکت موجود و در جریان است».

چنین به نظر می‌رسد که این جریان قبل از مارکس هم بوده و مارکس فقط چهار چوبه فکری آنرا تشریح نموده است. وقتی این «رگه» در طبقه کارگر توصیف (نه تشخیص) شد آقای حکمت آنرا در همه جا می‌بینند، حتی در نزد راست‌ترین اتحادیه‌ها و رهبران کارگری، کار تا آنجا پیش می‌رود که حتی ایشان «در ورای سخنان رهبران عملی جنبش کارگری ... ولو این سخنان سست و توهم آمیز باشند، حقایقی از موجودیت سوسیالیستی طبقه کارگر را» می‌بینند. خوب، پس این گرایش همه طبقه نیست ولی همه جای طبقه میتوان آنرا گیر آورد. اما نمیتوان از آقای حکمت پرسید که مثلاً در همین طبقه کارگر کشورهای اروپائی آن «طیف» - که در جای دیگر به عنوان یک طیف مستقل توصیف شده - کجاست و چگونه خودش را نشان میدهد، یا کدام سازمان و با کدام فرد یا افراد را میتوان «سوسیالیست کارگری» دانست. نه، این سوالها سطح تئوریک بحث را پائین می‌آورد و نشان میدهد که خواننده هنوز نفهمیده آقای حکمت چه میخواهند بگویند. جنبش سوسیالیست کارگری، سنتی است که وجود دارد و سوسیالیستهای کارگری هم ظاهراً بدون نام و نشان وجود دارند و از همان آغاز تا به امروز برای «سوسیالیسم» یک انقلاب کارگری را تدارک می‌بینند: انقلابیونی بی‌نام و نشان و انقلابی بی‌سر و صدا و خاموش، بطوریکه اگر آقای حکمت پیدا نشده بود هنوز حتی بهترین کمونیستها و سوسیالیستها نیز از وجود هیچیک آگاه نبودند. وانگهی، ظاهراً اطلاع خود آقای حکمت نیز در مورد این جریان و افراد آن چندان زیاد نیست و از حدّ یک احساس ضعیف فراتر نمیرود، بطوریکه خواننده نباید انتظار داشته باشد که آقای حکمت حزب کمونیست کارگری خود را با این گرایش متحد کند و کسانی را پیدا کند که در طبقه برای سوسیالیسم تدارک انقلاب کارگری ببینند و مجبور است برای ساختن حزب کمونیست کارگری از همان چند روشنفکری که با خود از «حزب کمونیست ایران» آورده استفاده نماید و برایشان از جریانی که در درون طبقه بوده و هست و خواهد بود

^{۱۵} آنقدر صداقت دارد که نگویید «عمل کرده‌ایم». فقط گفته است و نوشته است.

و از انقلاب کارگری که با همه افت و خیزها هرگز تدارک آن در درون طبقه تعطیل نشده است، صحبت کند. این است همه آن چیزهایی که میشود از خواندن این قسمت فهمید. ولی آیا آقای حکمت که با این لحن نسبتاً تحقیر آمیز از کار مارکس صحبت میکنند و به خواننده حتی اینطور القاء میکنند که اگر مارکس هم پیدا نمیشد بالاخره ما بودیم و احیاناً «چهارچوب فکری» را تعیین میکردیم حق دارند برای اثبات نظرات خود نظرات دیگران و مخصوصاً نظر مارکس را تحریف کنند؟ مارکس در کجا ادعا کرده که تئوری او صرفاً متوجه «طیفی»ی در درون طبقه کارگر است و در کجا گفته است که بک جریان سوسیالیستی و تدارک انقلاب کارگری برای آن همواره در طبقه کارگر در کار است و جلوه آنرا «در وراء سخنان رهبران عملی جنبش کارگری... ولو این سخنان سست و توهم آمیز باشند» میتوان دید؟ چرا ایشان اسم مارکس را می‌آورند ولی حرفهای مارکس را نمی‌آورند؟ برای اینکه ایشان هنوز احتیاج می‌بینند که - به این ترتیب که مریدان پیش می‌روند شاید فردا احتیاج نبینند - خود را پشت سر مارکس پنهان کنند. در حالیکه بخوبی میدانند بین خودشان و مارکس حتی رابطه لفظی نیز وجود ندارد. مارکس در تئوری خود کل طبقه کارگر را در نظر داشت و جریان سوسیالیسم را به این جهت جریانی عینی توصیف میکرد که این طبقه از لحاظ عینی در جامعه موجود بود و حیات اجتماعی ضامن عینی بودن جریان سوسیالیستی در درون جامعه سرمایه‌داری میباشد. از نظر مارکس، سوسیالیسم نه به این دلیل امری عینی است که «طیف»ی از طبقه کارگر خواهان آن است و برای انقلاب کارگری تدارک می‌بیند، بلکه از نظر او سوسیالیسم به این دلیل جریانی عینی است که در درون جامعه سرمایه‌داری، طبقه کارگر نیروی اصلی مولد و تحت استثمار جامعه، برای رهایی خود از شرایط خفت‌بار استثمار سرمایه‌داری، هم دلائل و هم نیروی یک انقلاب سوسیالیستی را دارد. ولی اینکه از لحاظ تئوریک و در عمل چه نیروها و چه جریاناتی و چه شرایطی این امر بالقوه و غریزی را به یک جریان آگاهانه تبدیل میکنند امری است که مارکس بر خلاف آقای حکمت هیچ محدودیتی برای آن قائل نمیشود و با وضعیت اجتماعی موجود در جامعه سرمایه‌داری این امر که سوسیالیسم علمی، یا اگر آقای حکمت دوست دارند «کارگری»، از لحاظ تئوریک از طرف روشنفکرانی که منشأ بورژوازی دارند تنظیم شود و از بیرون بدرون طبقه برده شود امری اجتناب ناپذیر است. مارکس فقط تا آن حد خود را کارگر میدانست که به عنوان یک روشنفکر با منشأ بورژوازی، خود و تمام توان علمی و مهارتهای تشکیلاتی‌اش را در اختیار طبقه کارگر گذاشته بود. خود آقای حکمت، و شاید اکثر مریدان ایشان نیز منشأ بورژوازی دارند و تنها فرقشان با مارکس این است که با طبقه کارگر رابطه برقرار نکرده‌اند. پس کسی نمیگوید که سوسیالیسم «مشتق فعالیت مارکسیستها و کمونیستها» میباشد که آقای حکمت آنرا نفی کند. ولی یک چیز مسلم است و آن این که تحقق سوسیالیسم بدون فعالیت انقلابی و سازماندهی «مارکسیستها و کمونیستها» غیر ممکن است و این «مارکسیستها و کمونیستها» نیز لزوماً همگی مانند خود مارکس از درون طبقه پدیدار نشده‌اند بلکه در جریان زندگی اجتماعی خود به این طبقه پیوسته‌اند.

این قسمت از نوشته‌های آقای حکمت درباره وجود جریان ظاهراً خودبخودی «کمونیسم کارگری» و معجزاتی که از آن ناشی می‌شود بیش از اینها جای بحث دارد ولی بهتر است بگذاریم آقای حکمت حزبشان را راه بیندازند و اندکی پیش ببرند تا روشنتر مقاصدشان را از این مطالب درک کنیم و آنوقت اظهار نظر نمائیم. زیرا چه بسا که ما، چون باندازه مریدان ایشان شیفتگی و ارادت نداریم، خیلی از کلمات و جملات برایمان نامفهوم و حتی پوچ و توخالی جلوه کند که شاید بعداً معلوم شود اینطور نبوده. مثلاً وقتی آقای

حکمت میگویند: «مبارزه ضد سلطنتی، مبارزه ضد رژیم اسلامی، مبارزه ضد استبداد و دیکتاتوری، مبارزه ضد امپریالیستی، هیچکدام سرچشمه سیاسی و اجتماعی این حزب را تشکیل نمیدهند»، این جمله در وهله اول، در نظر ما، قلبه گوئی بی معنائی جلوه میکند. مگر حزب کمونیستی (حتی از نوع «جهان سومی» اش!) هست که «منشأ سیاسی و اجتماعی» اش این مبارزه ها باشد؟ تا جائی که معلوم است احزاب کمونیست لاقلاً به ادعای خودشان در ارتباط با صف بندی طبقاتی جامعه و در جهت منافع طبقه کارگر بوجود می آیند و خود بخود در جریان مبارزه بسته به مورد (جز در مورد مبارزه ضد امپریالیستی که حسابش جداست) به مبارزاتی که آقای حکمت اشاره کردند دست میزنند، بدون آنکه این مبارزات «منشأ سیاسی و اجتماعی» آنها باشد. ما نمی فهمیم آقای حکمت با گفتن این جمله حساب خودشان را از چه کسانی جدا میکنند و همچنین ما از این جمله این را نمی فهمیم که بالاخره «سوسیالیسم کارگری» اصولاً اعتنائی به اینگونه مبارزات دارد و یا خود را ورای آنها قرار میدهد.

و یا مثال دیگر: حزب آقای حکمت بر «سنت مبارزه کارگری برای برابری اقتصادی، که مداوماً در متن جامعه سرمایه داری جریان داشته است تشکیل میشود و قدرت و نیروی خود را اینجا جستجو میکند». ما نمی فهمیم که «مبارزه کارگری برای برابری اقتصادی» در جامعه سرمایه داری توسط کدام کارگران صورت میگیرد که آقای حکمت «قدرت و نیرو» ی حزب خود را در آنجا جستجو می کنند؟ کارگران در «جامعه سرمایه داری» برای «برابری اقتصادی» با چه کسی مبارزه میکنند؟ آیا می خواهند با سرمایه دارها از لحاظ اقتصادی برابر شوند؟ که ما فکر نمیکنیم که حتی یک کارگر چنین چیزی به فکرش رسیده باشد، یا اینکه برای «برابری اقتصادی» با سایر کارگران مبارزه میکنند؟ به هر صورت ما به هر ترتیب که میخواهیم این جمله را بفهمیم جز به نتایجی پوچ و یاوه نمیرسیم. ولی بعید است که آقای حکمت منشأ قدرت و نیروی حزب خود را روی یک چنین «مبارزه اقتصادی» پوچ و بدون مابازاء در خارج قرار داده باشند. حتماً مریدان چیزهائی فهمیده اند که ما نمی فهمیم. لذا اینگونه جملات را فعلاً رها میکنیم و به آن قسمت هائی از نوشته ایشان می پردازیم که برای ما نیز مفهوم است.

۲ انترناسیونالیسم

دومین خصوصیت حزب نوساز آقای حکمت انترناسیونالیسم آن است. در این قسمت از نوشته ایشان این فکر القاء میشود که گویا این اولین بار است که حزبی «انترناسیونالیسم» را در برنامه مبارزاتی خود وارد میکند، که گویا «بلشویسم دوره لنین» هم شباهتی به آن دارد. وقتی «انترناسیونالیسم» را به عنوان دومین خصوصیت حزب خود عنوان میکنند وارد پلمیک بسیار سطحی با مخاطبانی میشوند که نام نمی برند: کمونیستهای که در واقع «ناسیونالیست» هستند و از «کارگران میهن ما» صحبت میکنند و ایشان مفتخرند که کلمه «ملی» را نه تنها خودشان بکار نمی برند بلکه آنرا از زبان دیگران هم انداخته اند. ایشان در انترناسیونالیسم خود ابتدا تا آنجا پیش میروند که در مورد تقسیم بندی های سیاسی - جغرافیائی جهان میگویند: «اما خود این تقسیم بندی ها نقطه عزیمت و یا پایه فعالیت سیاسی و تشکیلاتی ما را تشکیل نمیدهد» (تأکید از ماست).

تا آنجا که به «نقطه عزیمت تشکیلاتی» آقای حکمت مربوط میشود کافی است به کلمه ایران در

نام حزب نوساز توجه کنیم: «حزب کمونیست کارگری ایران!» چنین حزبی ادعا میکند که نقطه عزیمت تشکیلاتی‌اش هیچگونه مرز شناخته شده نیست. و تا آنجا که به جنبه سیاسی قضیه مربوط میشود و پس از آنهمه گنده گوئی درباره انترناسیونالیسم بی‌حد و مرز بالاخره میگوید: «به عنوان بخشی از آن استراتژی جهانی در ایران که آشنائی و نفوذ مستقیم داریم برنامه عمل سیاسی مستقیم‌تر و جامع‌تری را دنبال می‌کنیم». پس ایشان نیز تأکیدشان در وهله اول بر کار در ایران است البته با توجه به یک «استراتژی جهانی».

حال ببینیم کمترین «کمونیستهای جهان سومی» که آقای حکمت آنها را تحقیر میکنند در این زمینه چه می‌گفتند: آنها با استناد به مانیفست (اغلب شاید «کم اطلاع» بودند ولی مانیفست و نقد برنامه گوتا را حداقل خوانده بودند) می‌گفتند کارگران، میهن ندارند و لاقلاً با هواداری از انترناسیونال سوم خود را انترناسیونالیست میدانستند و می‌گفتند طبقه کارگر در سراسر جهان در مقابل بورژوازی و امپریالیسم منافع واحد دارد. ولی وظیفه انترناسیونالیستی هر کمونیستی ایجاب میکند که در وهله اول سعی کند که در کشور خود^{۱۶} که با آن آشنائی و پیوند (آقای حکمت کلمه فاقد صراحت «نفوذ» را بکار میبرد) مستقیم دارد با در نظر گرفتن شرایط ویژه (زیرا قبول اتحاد منافع کارگران در سراسر جهان مانع از اذعان به ویژگی موقعیت هر بخش از این طبقه در کشورهای مختلف نیست) آن کشور به سازماندهی مبارزات طبقه کارگر در تمام سطوح دست بزنند. و اگر در نوشته‌های آنها کلمه «ملی» دیده میشد در اشاره به دو موضوع بود: یکی همین تقسیمات کشوری جهان بود که در مقابل طبیعت انترناسیونالیستی مبارزه خویش بر لزوم توجه به «عرصه ملی» آن استناد میکردند و ثانیاً در زمینه اقتصادی و تقسیم اقتصاد جهانی بر «اقتصادهای ملی» نظر داشتند و این هم نتیجه طبیعی انترناسیونالیسم آنها بود. وقتی میبایست سیاست انترناسیونالیستی خود را در کشوری که در آن هستیم بکار ببندیم در نتیجه باید «عرصه ملی» مبارزه و ویژگی‌های اقتصاد ملی که هیچ معنایی جز اقتصاد ملی آن کشور را نمیدهد داشته باشیم. حال این کلمه «ملی» را آقای حکمت در دهسال اخیر از زبان چه کسانی انداخته است و این ناسیونالیسمی که یکی از مشکلات آقای حکمت عبارت است از اینکه از مریدان خود بخواهد «در حمله» به آن «جانب اعتدال را رعایت کنند»، در کجا نهفته است؟ در واقع آقای حکمت نام مخاطبین خود را به این جهت نمی‌برد که مریدان گمان کنند ایشان در عرصه جهانی، در عرصه «کمونیسم جهان سومی» و یا حداقل در عرصه چپ ایران مشغول پرواز تئوریک هستند. ولی تمام بحث ایشان اگر قرار باشد مخاطبی داشته باشد پیش از هر کس همین کومله‌ای‌هائی هستند که از فرط فلاکت تئوریک دست در یوزگی نزد آقای حکمت و همکارانش دراز کردند و در سازمانهای «چپ» ایران بیش از همه این کومله بود که بخاطر استفاده‌های عملی و مقطعی، همچنین به خاطر ترکیب طبقاتی اعضاء خود و در رقابت با حزب دموکرات، در صحنه مبارزه کردستان به ناسیونالیسم، بطور آشکار و پنهان، تکیه میکرد و روزی که عقد پیوند با آقای حکمت و گروه او می‌بست به احتمال قوی آقای حکمت از این بیماری کومله مطلع بود. انترناسیونالیسم بی‌در و پیکر آقای حکمت در پیوند با ناسیونالیسم بی‌برو و بر گرد کومله خود بخود و پس از دوران ماه عسل

^{۱۶} تقسیمات کشوری جهان چیزی است که مستقل از اراده ما بوجود آمده و نادیده گرفتن و انکار آنها به نبوغ تئوریک خارق العاده احتیاج دارد.

اولیه و ایجاد دلزدگی‌ها و رشد تضادهای شخصی میتوانست خوراک تئوریک برای قلمی فراهم کند که تئوری را در خدمت تمایلات عملی و شخصی خود قرار میدهد. آنوقت دیگر اتهامات به چپ ایران در مورد ناسیونالیسم و میهن پرستی و ... صرفاً حاشیه این مانور تئوریک است. ولی آقای حکمت که در تهمت زدن سر پوشیده و بدون ذکر نام به دیگران بی‌پروا و بی‌پرنسیپ است در عین حال فاقد آن شجاعتی است که لازمه یک پلمیک جدی و مشخص با سازمان و یا شخص معین بر سر سیاستی مشخص میباشد. او از وجود ناسیونالیسم بطور کلی در چپ و میهن پرستی بطور کلی در چپ صحبت میکند بدون آنکه بگوید کجا و از طرف چه کسی و در چه مواردی این ناسیونالیسم ابراز و اعمال شده و نتایج عملی آن کدام بوده است. وقتی آقای حکمت میگوید: «خود ما کلمه ملی را بعنوان کلمه‌ای با بار مثبت از زبان چپ ایران انداختیم» باز بیشتر به احتمال قوی منظورش همین کومله‌ایست و او استعمال این کلمه را نه در طی ده سال بلکه در همان آغاز و احیاناً به عنوان شرط ضمن عقد از طرف کومله‌ایها ممنوع کرد ولی در عین حال به آنها اطمینان داد که میتوان بدون کلمه «ملی» و حتی با لفاظی‌های فوق انترناسیونالیستی نه تنها سیاستهای ناسیونالیستی بلکه دعوای قومی و قبیله‌ای و حتی خرده حسابهای شخصی را توجیه کرد و به عنوان بهترین نمونه به کومله نشان داد که چگونه میتوان جنگ حزب دموکرات را با کومله (که اکنون بطور ضمنی ناسیونالیست خوانده میشود) بعنوان جنگ بورژوازی و پرولتاریا تئوریزه کرد. دعوای آقای حکمت پیش از هر چیز با شرکای سابق خود ایشان است و نوسازی حزب و تشخیص کمونیسم کارگری در طبقه کارگر، «تغییر و تحول» در شرایط متحول و متغیر کنونی همه پوششی است بر این دعوای بین دو شریک سابق که در عین حال هیچیک از ترس افشاگری دیگری جرأت مراجعه مستقیم به حساب و کتابها را ندارد. ممکن است کسانی پیدا شوند که بگویند: «به هر حال آقای حکمت مسائلی را مطرح میکند که در این بن بست بهتر از هیچ است». اینگونه افراد به نظر ما در دامی که آقای حکمت پهن کرده افتاده‌اند. آقای حکمت با تئوری بافی‌های خود بن بست را تئوریزه میکنند و نیروها را به هرز میرند. تمام گذشته را نفی میکنند و برای حال و آینده نیز هیچ نقشه‌ای ندارند. ایشان در کار حزب‌سازی برای خودشان‌اند نه برای طبقه کارگر ایران.

شیوه کار آقای حکمت در این قسمت همان شیوه‌های همیشگی ایشان است: امور بدیهی را با ظاهر بحث‌های تئوریک و تازه عنوان کردن، نسبتهای ناروا به مخاطبان ناشناس دادن، لاف زدن که بحمدالله ما از این نسبت‌ها بری هستیم و طفره رفتن از طرح مسائل واقعی و عملی که در شرایط دشوار کنونی از اهمیت ویژه برخوردارند.

۳ سوسیالیسم به عنوان هدف نهائی

سومین خصوصیت حزب نوساز آقای حکمت بنا به ادعای خود ایشان این است که: «امروز تنها جریانی که تأکید میکند منظورش از سوسیالیسم برانداختن مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و از بین بردن مزد و

پول بعنوان اشکال اقتصادی و لغو کار مزدی است ما هستیم».^{۱۷}

ساده لوحانه‌تر از این نمیتوان مخاطب خود را ساده لوح تصور کرد. در تعریف سوسیالیسم به عنوان یک نظام اجتماعی، همه احزاب و سازمانهایی که در جهان خود را به نحوی کمونیست میدانند و حتی بخشی از چپ سوسیال دموکرات، حداقل حرفی که میزنند همین است. چنین تبیینی نه تنها «جریان ما [منظور آقای حکمت است] و مارکس» را «از همه گرایشات چپ» جدا نمیکند بلکه همه «گرایشات چپ» با قبول این تعریف از سوسیالیسم که مارکس با روشنی بخشیدن به نظر سوسیالیستهای قبل از خود ارائه نمود در طی صد و پنجاه سال گذشته بیکدیگر مرتبط میشوند. ولی در کنار این تعریف، مارکس که برخلاف اتویست‌ها و آنارشئیست‌ها میدانست چنین نظامی یک شبه و بطور حاضر و آماده نازل نمیشود و پیدایش آن نتیجه مبارزه انقلابی طبقه کارگر در درون جامعه سرمایه‌داری برای کسب قدرت و پس از آن تلاشی بی‌وقفه در رسیدن به چنین نظامی است، در جریان مبارزات خود و مخصوصاً پس از تجربه کمون و رشد مبارزه طبقه کارگر آلمان جمع‌بندی‌ای ارائه کرد که اکنون مارکس و قسمت عمده‌ای از «چپ» را از سوسیالیست‌های دو آتش‌ای نظیر آقای حکمت جدا میکند. حتی «چپ‌های کم اطلاع» هم در خود ایران یکی از اولین کارهایی که کردند ترجمه نقد برنامه گوتای ۱۸۷۰ مارکس بود. مارکس در این نامه طرح کلی نیل به جامعه‌ای با این مشخصات را ترسیم میکند. طبقه کارگر باید انقلاب کند و قدرت دولتی را تسخیر نماید و «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» (آقای حکمت ترجیح میدهند عبارت خوش آیند «حکومت کارگری» را بجای آن بگذارند، ولی خوب فرق مارکس و ایشان در همین چیز هاست) را برقرار کند و با قبول اینکه جامعه پس از این انقلاب نیز داغ روابط جامعه سرمایه‌داری را بر پیشانی دارد بازسازی و تجدید سازمان اقتصاد و تولید را در مقابل خود قرار دهد. در این دوره مخصوصاً تأکید مارکس بر این است که صحبت از «برابری» و برانداختن «کارمزدی» خاک به چشم پرولتاریا پاشیدن است. خلاصه، برای آنکه به چنان جامعه‌ای برسیم مارکس یک دوران گذار را لازم میداند و کلمه سوسیالیسم را به این دوران اطلاق میکند و هدف آنرا رسیدن به جامعه‌ای میداند که در آن «لغو کارمزدی و تبدیل وسائل تولید و کار به دارائی جمعی جامعه» و خیلی چیزهای دیگر که آقای حکمت ذکر نکرده‌اند برقرار میشود. این دوره را مارکس برای مشخص کردن آن، مخصوصاً از لحاظ بی‌طبقه بودن جامعه و برآورده ساختن نیازهای فردی از طریق اجتماع، دوره کمونیسم میخواند. از این جا به بعد کمونیست‌های مارکسیست در برنامه‌های خود این مرحله بندی و این واژه‌ها را به معنایی که مارکس در برنامه گوتا بکار برده مورد استفاده قرار میدهند. ولی این مانع از آن نیست که کلمه سوسیالیسم را در معنای اصلی خود یعنی جامعه کمونیستی نیز بکار ببرند. در این صورت کلمات کمونیسم و سوسیالیسم مترادف میشوند. ویژگی کار آقای حکمت این است که بدون اشاره به چنین بحثی خود را تنها کسی میداند که سوسیالیسم را به آن معنا میفهمد و خود را به مارکس هم می‌بندد. به این معنا سوسیالیسم از نظر مارکس مثلاً نه تنها به معنای برانداختن کارمزدی نیست بلکه بر پرچم این دوران گذار، بقول مارکس، شعار «به هر کس به اندازه کارش» حک شده است و اگر کارمزد را ما به‌ازائی از حاصل تولید بدانیم که به کارگر داده میشود در این جامعه بر کارمزد تأکید

^{۱۷} حرف پوچی که بدون تصور جامعه‌ای که بتواند تمام نیازهای افراد را برآورده کند و تقسیم کار را از بین برده باشد هیچ مفهومی ندارد.

ویژه‌ای میشود و معیار توزیع در کل جامعه قرار میگیرد. حال اگر کسی مانند آقای حکمت بلافاصله پس از انقلاب جامعه‌ای میخواهد که در آن ابزار تولید اجتماعی شده باشد و کارمزد برافتاده باشد و همه افراد به «برابری اقتصادی» رسیده باشند باید توضیح دهد که چگونه چنین معجزه‌ای صورت میگیرد ولی آقای حکمت برای ردّ گم کردن، مدام عبارت «ما و مارکس» و یا «مارکس و ما» را تکرار میکند. مارکس میخواست به پرولتاریا راه انقلاب کردن را نشان دهد و او را از همان جایی که بود تا رسیدن به جامعه سوسیالیستی کامل راهنمایی میکرد ولی آقای حکمت برای خواب کردن مریدان خود - بحمدالله صدای او به پرولتاریا نمیرسد - نسخه جامعه سوسیالیستی‌تر و تمیز حاضر و آماده‌ای را مینویسند.

۴ جهان‌نگری و انتقاد مارکسیستی

چهارمین خصوصیت حزب نوساز آقای حکمت این است که «این حزب در سنت مارکسیستی و در دفاع از مارکس تشکیل میشود» ولی دفاع ایشان از مارکسیسم و معجزاتی که به مارکسیسم نسبت میدهند هیچگونه ارتباطی با روحیه یک مارکسیست واقعی ندارد. ایشان به همان سبکی دچار عشق به مارکس شده‌اند که در اویش، عاشق علی میشوند. چرا حزب کمونیست کارگری آقای حکمت مارکسیسم را می‌پذیرد؟ زیرا «این انتقاد صحت و حقانیت خود را از نظر ما به ثبوت رسانده است» (تأکید از ماست)، و می‌افزاید: «شخصاً نمیتوانم تصور کنم که چه واقعه‌ای در دنیا میتواند من را از اعتقاد به آنچه عمیقاً به صحت آن پی برده‌ام منصرف کند» و بالاخره «کسی که یکبار در این نقد اجتماعی با مارکس شریک شده باشد، دیگر نمیتواند از یک روز صبح تصمیم بگیرد خود را به حماقت تئوریک بزند».

می‌بینیم که در اینجا از مارکسیسم دفاع نمیشود. بلکه به همین اکتفاء میشود که اعلام کنند مارکسیسم به همین دلیل که حقانیتش برای آقای حکمت ثابت شده و ایشان شخصاً نمیتوانند از آن دست بردارند و اصولاً گمان میکنند که هر کسی یکبار مارکسیسم را شناخت دیگر نمیتواند به شکل دیگری فکر کند (حرفی که با تحوّل بسیاری از مارکسیستها مغایرت دارد) باید از طرف «حزب کمونیست کارگری ایران» پذیرفته شود. ایشان مارکسیسم را به یک امامزاده تبدیل کرده‌اند. در حالیکه مارکسیسم نه تنها باید حقانیتش در ذهن آقای حکمت ثابت شده باشد بلکه باید هر روز و هر ساعت و مخصوصاً در شرایط «تحوّل» و «تغییر» کنونی حقانیتش در جهان واقعی از طرف کمونیستها با تکیه بر همین واقعیات از نو ثابت شود. همانطور که بورژوازی پس از آنکه به خیال خودش هزار بار مارکسیسم را ردّ کرده برای هزار و یکمین بار به ردّ آن می‌پردازد، کمونیستها نیز باید حقانیت مارکسیسم را در جریان پراتیک زنده خود ثابت کنند و مخصوصاً در شرایط کنونی که از هر سو مارکسیسم زیر ضربه است دفاع از مارکسیسم به معنای آنست که ما بتوانیم شرایط و اوضاع جدیدی را که بوجود آمده با تکیه بر آموزشهای مارکس و به نحوی مارکسیستی تحلیل کنیم. وقتی می‌گوئیم به «نحوی مارکسیستی» منظورمان این است که تنها به تفسیر آنچه روی داده اکتفاء نکنیم و ببینیم به چه نحو و با کمک چه نیروها و وسائلی میتوان این جهان کنونی را به سوی سوسیالیسم سوق داد. اگر مارکسیستها در این دوران نتوانند چنین کاری بکنند باید لااقل از شکست موقت مارکسیسم صحت کرد. اینکه آقای حکمت پس از قبول حقانیت مارکسیسم لم بدهند و خیالشان را راحت کنند که دیگر تا آخر عمر مارکسیست مانده‌اند و هیچ چیز نمیتواند ایشان را از مارکسیست بودن باز دارد

برای خودشان و مریدانشان مخدر خوبی است ولی یک مارکسیست واقعی، امروز و در شرایطی که همه چیز در این سمت به هم ریخته باید شب و روز نداشته باشد و مدام از خود بپرسد که آیا ما قادریم در این اوضاع راهی باز کنیم؟ و معنای این سؤال این است که آیا ما قادریم در این شرایط مارکسیست بمانیم؟ مارکسیست بودن به شناخت مارکسیسم ختم نمیشود. مارکسیست بودن به تطبیق مارکسیسم با شرایط و راهیابی و مبارزه تا پای جان برای تحقق این راه معنا میشود. وقتی مارکسیست بودن را به این شکل بفهمیم بهترین و با حسن نیت‌ترین مارکسیستها وقتی به جایی رسیدند که نمیتوانند راهیابی کنند و مبارزه سوسیالیستی خود را پیش ببرند دیگر از مارکسیست بودن به معنای انقلابی این کلمه باز مانده‌اند. مارکسیسم متحجری که آقای حکمت از آن صحبت میکنند بیشتر به مایخولیایی شبیه است که وقتی ذهن دیوانه‌ای را گرفت بر طرف کردن آن کار آسانی نیست. اینکه اگر یکبار مارکسیسم را شناختی تا آخر عمر مارکسیست میمانی مگر آنکه حقه‌ای در کارت بوده باشد - خلاصه صاف و ساده‌ای از گنده‌گوئیهای آقای حکمت در این زمینه - بیشتر به یک مخدر شبیه است تا به راهنمای عمل.

قسمت پلمیکی این بخش از تئوری‌بافی‌های آقای حکمت نیز بسیار پیش پا افتاده و مضحک است. ایشان در مقابل مارکسیسم دو آتش خود کسانی را می‌بینند که به نحوی دیگر مارکسیست هستند و وقتی میخواهند اشاره کنند از کسانی صحبت مینمایند که میخواهند «دموکراسی و یا بازار» را با «سوسیالیسم و مارکسیسم» «وفق» بدهند. اینکه اکثر اینگونه افراد امروز دیگر زیاد خود را پایبند به مارکسیسم نمیدانند امری است که بر همه روشن است و اینها آماج‌های خیلی آسانی برای پلمیک هستند. ولی آقای حکمت باید لااقل به یک دسته دیگر هم اشاره میکرد: آنهایی که با قبول مارکسیسم و شناخت از مارکس در شرایط کنونی با همه تلاشی که میکنند لااقل تاکنون نتوانسته‌اند راهجویی کنند و به نیروی در جهان کنونی تبدیل شوند. البته، وقتی از راهجویی صحبت میکنیم منظور ما راهجویی واقعی به آن صورتی که وظائف انقلابی کمونیستها را با تشکیلات مناسب، شرایط و استراتژی و تاکتیک آن تشریح نماید است و لااقل راهجویی‌هایی از قبیل آنچه آقای حکمت کرده‌اند یعنی رها کردن و بی‌پدر گذاشتن یک حزب دهساله و به ساختن حزب دیگر مشغول شدن کار آسانی است که تنها براننده آقای حکمت و مریدان ایشان است و مارکسیستها مجبورند که اطوارهای اینگونه روشنفکران بورژوا را که ماسک مارکسیسم به چهره زده‌اند و در همه جا سعی در مخدوش کردن اذهان دارند به عنوان جزئی (اگر چه بسیار کوچک و ناچیز) از شرایط دشواری که پیش آمده تلقی کنند. در واقع اینگونه حزب سازان و اینگونه احزاب خود برای مارکسیستها مسئله‌ای هستند که باید حل شوند نه آنکه آنها مسئله حل کن باشند.

۵ سیر سوسیالیسم و علل ناکامی کمونیسم کارگری

اگر بخواهیم خصوصیت اصلی «حزب کمونیست کارگری ایران» آقای حکمت را تشخیص دهیم و طرز کار و نحوه «تبیین» آنرا از مسائل خوب بفهمیم بهتر است این خصوصیت پنجم یعنی «سیر سوسیالیسم و علل ناکامی کمونیسم کارگری» را با دقت بخوانیم. زیرا به نظر ما الحق آقای حکمت در این قسمت واقعاً از خود مایه گذاشته و دست خود را کاملاً رو بازی کرده است. در این قسمت است که ایشان مدعی میشوند که پاسخ تقریباً تمام مسائلی را که مارکسیستها امروز بر سر آنها کار می‌کنند در جیب دارند و حتی آنها

را شماره میکنند و تا آنجا پیش میروند که با ذکاوت تئوریک ویژه خود مدعی میشوند «ما ابهامی نداریم و غور و تفحص خاصی نباید در باب مبانی نظری و مقدرات آنی کمونیسم بکنیم». مثلاً «تلاشی بلوک شوروی» از نظر ایشان به بن بست رسیدن «جنبش اجتماعی - طبقاتی دیگری بود که قربانی جز در اسم با سوسیالیسم و مارکسیسم و جنبش اجتماعی طبقه کارگر نداشته است» و ایشان مدعی‌اند که تبیین آنرا هم دارند.

ولی بقول ایشان مسئله در این نیست که امروز چه وضعی وجود دارد و این وضعیت چه تاثیری بر «کمونیسم کارگری» ایشان گذاشته است. ایشان مسائل امروز را رها میکنند تا در گذشته دور بدنبال شکست تاریخی خود بگردند. اگر «کمونیستهای رسمی» امروز احساس شکست میکنند «کمونیسم کارگری» آقای حکمت «در تجربه انقلاب روسیه شکست سختی از بورژوازی» خورده است که «تا امروز از آن قد راست» نکرده است.

با این فرار به گذشته که به نظر ما در واقع برای گریز از حال صورت میگیرد آقای حکمت ظاهراً به توضیح سیر تحول «کمونیسم کارگری» که بحث اصلی این قسمت از نوشته ایشان است میپردازند. ولی چنین بنظر میرسد که چیز چندانی در این زمینه ندارند که بگویند جز آنکه: «کمونیسم کارگری برای دوره‌هایی در اوائل قرن بیستم زنده و به شدت فعال و موثر بود. در قبال جنگ اول، در انقلابات روسیه و آلمان این جنبش بشدت فعال و موثر است». این تنها موردی است که ایشان از فعالیت «کمونیسم کارگری» صحبت میکنند و در این دوره ظاهراً میخواهند همه چیز را به حساب «کمونیسم کارگری» بگذارند و سعی نمی‌کنند که مثلاً در درون نیروهای فعال در انقلاب روسیه نمایندگان کمونیسم کارگری را از نمایندگان کمونیسم احیاناً غیرکارگری جدا نمایند. البته این را هم تصریح نمی‌کنند که آیا همه آنهاست که در قبال «جنگ جهانی اول» و در «انقلابات روسیه و آلمان» فعال بودند نمایندگان «جنبش» کارگری هستند یا نه؟ این مجمل‌گوئی به هرحال ایشان را از زحمت دادن مدال به کسانی که بعداً ناچار خواهند شد مدال را از سینه‌شان بکنند نجات میدهد. ولی بلافاصله پس از انقلاب روسیه می‌فهمیم که «هیچیک»^{۱۸} از رهبران جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر روسیه با چنین نگرشی [ظاهراً منظور نگرش «کمونیسم کارگری» است] وارد این دوره [یعنی دوره پس از انقلاب روسیه] نشد.

پس اتفاق عجیبی افتاده است: «کمونیستهای کارگری»، «رهبران جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر روسیه»، بلافاصله پس از آنکه مطابق میل آقای حکمت یعنی براساس اصول مورد قبول «کمونیسم کارگری» ایشان انقلاب را در روسیه انجام دادند همگی خصلت کمونیسم کارگری بودن خود را از دست دادند و جنبش «کمونیسم کارگری» در شوروی پس از انقلاب یتیم و بی‌نماینده ماند و بنا به توضیح ایشان نیمی را پراگماتیسم و ناسیونالیسم استالین و نیمی دیگر را انترناسیونالیسم تروتسکی با خود برد و به این ترتیب به قول آقای حکمت کمونیسم کارگری، و یا به بیان روشن‌تر، «ما» «در تجربه شوروی شکست خوردیم». اگر قبل از انقلاب روسیه آقای حکمت زحمت جدا کردن کمونیستهای خوب از کمونیستهای بد را به خود نمیدهند در بعد از انقلاب کار تاریخ نویسی ایشان از این هم سطحی‌تر میشود و ایشان زحمت اثبات وجود

^{۱۸} حتی لنین هم مستثنی نمیشود. وقتی بحث از سیر تاریخ است آقای حکمت کاملاً قاطع عمل میکنند و حاضر به دادن هیچگونه امتیازی به هیچکس نیستند.

«کمونیسم کارگری» را به عنوان یک جریان در شوروی بعد از انقلاب به خود نمیدهند. از حرفهای ایشان ما می‌فهمیم که در این دوره «کمونیسم کارگری» «نماینده‌گی» نمیشود. در عین حال هیچ اثری را هم ارائه نمیکنند که ما گمان کنیم این جنبش واقعاً و در عمل وجود داشته بدون آنکه نمایندگی شود. فقط میگویند نیمی از جنبش را استالین و نیم دیگر را تروتسکی با خود برده‌اند و نمیگویند که مکانیسم این کار چه بوده است و اینها چگونه «کمونیستهای کارگری» ای بوده‌اند که به این سادگی و بدون برجای گذاشتن هیچ ردّ پائی از مقاومت بدنبال استالین و یا تروتسکی روان شدند. آیا حال که آنها به این سادگی فریب خورده‌اند و بدون مقاومت تسلیم این دو نفر شده‌اند نباید گمان کنیم که «کمونیسم کارگری» مورد نظر آقای حکمت کمونیسم دنباله روها و نان به نرخ روز خورها و یا کمونیسم ترسهای اطاعت کورکورانه‌هاست.

ولی بحث با آقای حکمت در این مورد را نباید تا اینجا پیش برد. ایشان بیش از آن در سطح قضیه میمانند که حق داشته باشیم اینگونه با ایشان پلمیک کنیم. ایشان از مریدان خود میخواهند که جنبش «کمونیسم کارگری» را در روسیه بعد از انقلاب با اتکاء به کشف و شهود و نه به تجربه و دلائل تاریخی فرض بگیرند و وقتی از این لحاظ مطمئن شدند اعلام میکنند که این «کمونیسم کارگری» «در تجربه شوروی» شکست خورد. وقتی از «شکست» صحبت میکنیم معمولاً نبردی قبل از این شکست را فرض میگیریم و برای نبرد نیز وجود کسانی که این نبرد را صورت دهند فرض است. آقای حکمت شکست را اعلان میکنند ولی از نبرد خبری ندارند و یا لاقلاً از آن به ما اطلاعی نمیدهند و از آن بدتر همانطور که در بالا دیدیم از رزمندگان این نبرد هم خبری در دست ندارند. ظاهراً احساسشان به ایشان میگوید و یا بهتر تئوری بافی‌شان اقتضاء میکند که چنین نبردی وجود داشته باشد. در هر صورت، بر شکست بدون نبرد و بی‌سرو صدای پس از انقلاب روسیه و «کمونیسم کارگری»، آقای حکمت آثار خارق العاده‌ای بار میکند و تا آنجا پیش میرود که میگوید: «اگر از ما بپرسند چرا کمونیسم یک قرن و نیم پس از مارکس به جایی نرسیده است، پاسخ ما اینست که ما در تجربه انقلاب روسیه شکست سختی از بورژوازی خوردیم ...». وقتی کسی مثل آقای حکمت لباس مورخ به تن کند حاصل کار نیز جز این نباید باشد: تحوّل صد و پنجاه ساله جنبش کمونیستی با یک «شکست» خیالی که اگر آقای حکمت از آن صحبت نکرده بود هیچ مورخی از وجود آن مطلع نمیشد - زیرا جز این ادّعا هیچ آماره دیگری از آن در دست نیست - تبیین میشود. الحق که اگر همه ادّعاهای آقای حکمت پوچ باشد این ادّعاى ایشان که «تبیین ما از تاریخ تلاشی سوسیالیستی طبقه کارگر و علل ناتوانی تاکنونی کمونیسم خود یک وجه مشخصه و معرف سنت ماست» واقعیتی را بیان میکند.

تا اینجا ما دیدیم که آقای حکمت چگونه سیر تحوّل سوسیالیسم و بقول خودشان «کمونیسم کارگری» را «تبیین» کرده‌اند و دیدیم که ایشان در این زمینه حتّی حاضر نشدند به لنین هم امتیازی بدهند. حال ببینیم که ایشان در مورد حال حاضر چه میگویند. ایشان میگویند: «کمونیسم مورد نظر مارکس و ما، وارد دوره جدیدی از حیات خود شده است ...» و باز به خود زحمت نمیدهند که بگویند که این «دوره جدید» چگونه بوجود آمده و مشخصات آن کدام است؟ در اوائل مقاله ایشان ما دیدیم که ایشان تلاشی بلوک شوروی را زمین لرزه‌ای جلوه دادند که حتّی «حزب کمونیست ایران» را نیز لرزاند و ظاهراً حزب سازِ جدید آقای حکمت هم وقتی به فکر ایشان زد که لازم دیدند برای اینکه بر اثر این زلزله سقف بر سرشان خراب نشود از این حزب بیرون بروند. ولی در این قسمت ظاهراً ایشان سراسیمگی اولیه را ندارند و توانسته‌اند بر اعصاب خود مسلط شوند و فروپاشی «بلوک شوروی» را شکست «جنبش اجتماعی خاصّ»

جلوه بدهند که ارتباطی به وضعیت کنونی کمونیسم کارگری ندارد. اگر اندکی بخواهیم در حرفهای آقای حکمت دقیقتر شویم (کاری که ایشان معمولاً از مریدان خود میخواهند که نکنند زیرا «ابهامی» نیست) حداکثر این است که آن «جنبش اجتماعی خاص» در گذشته بسیار دور با «کمونیسم کارگری» دست و پنجه نرم کرده و آنرا شکست داده است و خود بخود امروز که خود شکست میخورد تا حدی موجب انبساط خاطر آقای حکمت هم میشود. ولی ایشان زیاد به این قسمت توجهی ندارند و ظاهراً اهل چوب زدن به مرده نیستند. پس چه چیزی «کمونیسم کارگری» را وارد «دوره جدید» کرده؟ اصولاً «کمونیسم کارگری» که، چنانکه ما قبلاً دیدیم، باید رگه‌های آنرا با ذره بین در درون طبقه کارگر سراسر جهان جستجو کرد، چه تحولی کرده است که وارد «دوره جدید» شده است؟ آقای حکمت کلمات را براحتی بکار می‌برند بدون آنکه اعتنائی به بار سیاسی و تاریخی آنها داشته باشند. دیدیم که ایشان پیروزی انقلاب اکتبر را درسته به اسم خود ثبت دادند بدون آنکه اعتنائی به تفکیک سند داشته باشند و بعد شکست بعد از این انقلاب را مطرح کرد بدون آنکه داستان نبرد را تعریف کنند و حالا هم از «دوره جدید» صحبت میکنند بدون آنکه اتفاقی جز پیدایش آقای حکمت و حزب نوسازشان رخ داده باشد. آیا واقعاً همانطور که ده یازده سال پیش آقای حکمت در مورد «حزب کمونیست ایران» می‌نوشتند و آنرا دوران ساز میخواندند، این حزب جدید هم دوران ساز است یا دلائل دیگری برای ورود «کمونیسم کارگری» به «دوره جدید» وجود دارد؟ به هر صورت این همه آن چیزهایی است که میشود از حرفهای ایشان فهمید.

آقای حکمت را در جریان باز گوئی سیر تحول «کمونیسم کارگری» تعقیب کردیم و دیدیم که مورخ زبردستی است که میتواند به گذشته استناد کند بدون آنکه اعتنائی به جریان واقعی امور داشته باشد. اکنون ایشان را در نقش دیالکتیسین تعقیب میکنیم تا ببینیم تحول آینده امور را چگونه می‌بینند. ولی پیش از آنکه به این قسمت بپردازیم بک یاد آوری مختصر را لازم میدانیم و آن این است که در ابتدای مقاله، ایشان خودشان را جای مارکسیست‌هایی جا زدند که یکبار مارکسیست شده‌اند و دیگر هم چاره‌ای ندارند جز آنکه تا آخر عمر مارکسیست بمانند و حساب خودشان را از کسانی که در مارکسیسم تجدید نظر میکنند جدا کردند.

در مورد اینکه آینده به چه صورتی در خواهد آمد آقای حکمت دیدگاه خود را اینطور مطرح میکند: «تحقق سوسیالیسم جبر تاریخ نیست». و گوینده و تکرار کننده عبارت «مارکس و ما» به روی خودش نمی‌آورد که این درست عکس گفته مارکس است. حتی تجدید نظر در آن نیست و کسی که این حرف را می‌زند اصولاً هیچ دلیلی ندارد که خود را مارکسیست بداند. در تفسیر اوضاع جهان از زمان مارکس تاکنون حتی سرسخت‌ترین ایدئولوگهای ضد کمونیست بورژوازی نیز سعی کرده‌اند و ناچار شده‌اند اینجا و آنجا از ابزار تحلیلی بزرگی که مارکس بر جای گذاشته استفاده کنند. ولی بحث بر سر اعمال این ابزار بطور پیگیر جهت تغییر جهان است. اگر نویسنده‌ای هست که برای او «تحقق سوسیالیسم جبر تاریخ نیست» باید از مارکس فاصله بگیرد و او را رد کند و آقای حکمت هم بهتر بود این کار را بکنند. ولی ظاهراً دکانی که ایشان باز کرده و تابلویی که بالا برده‌اند بدون عکس مارکس مشتری جلب نمیکند. خود او متوجه این تفاوت بزرگ با مارکس هست و سعی میکند آنرا توجیه کند، وقتی میگوید: «شاید^{۱۹} در قرن نوزدهم دست و بال

^{۱۹} دقت علمی در تحلیل را می‌بینید؟ با این «شاید» است که آقای حکمت میخواهند نظریه مارکس درباره ناگزیر بودن سوسیالیسم

بورژوازی بسته‌تر از این حرفها بنظر میآمده است». این هم ردّ مارکس! حتی «تجدید نظر» در آن نیست. مستقیماً ردّ است و با اشاره به قرن نوزدهم مارکس را نشانه میگیرد بدون آنکه شجاعت طرح نامش را داشته باشد. البته ما منکر آن نیستیم که امروز باید مارکسیستهای واقعی با توجه به تحولات کنونی و سطح تکامل فعلی نظام سرمایه‌داری آنچه را مارکس و انگلس در قرن نوزدهم گفته‌اند با شرایط کنونی تطبیق دهند ولی این بحث از آنچه آقای حکمت میکند جداست. ایشان ابتدا سوسیالیسم را به عنوان جبر تاریخی ردّ میکنند و بعد دیالکتیک را کنار میگذارند و به لباس استاد بنا میروند و با دیدی ولونتاریستی میگویند: «خوب کار کنیم میشود بد کار کنیم نمیشود. هیچ جبر تاریخی اینجا وجود ندارد». و ایشان که آنقدر از مارکسیست شدن خودشان در آغاز مقاله با احساسات سخن گفته بودند آنقدر دیالکتیک را نفهمیده‌اند که نمیدانند اگر «هیچ جبر تاریخی وجود نداشته باشد» هر چه هم خوب کار کنی باز سوسیالیسم نمیشود. بله، این باصطلاح تئوریسین اینگونه تئوری‌بافی میکند، اینگونه تاریخ را مینویسد و پیدایش خودش بعد از مارکس را بطور تلویحی بعنوان «دوره جدید» به مریدانش می‌قبولاند.

در پایان این قسمت خالی از تفریح نیست که ببینیم اگر سوسیالیسم جبر تاریخ نیست و تحقق آن صرفاً به خوب یا بد کار کردن آقای حکمت و مریدانش بستگی دارد چه آلترناتیوهای از نظر آقای حکمت قابل پیش بینی است؟ ما در آغاز مقاله آقای حکمت دیدیم که ایشان درباره سرنوشت جنبش کمونیستی که آن را با عناوین تحقیرآمیز گوناگون مورد تمسخر قرار دادند تقریباً همان حرفهائی را زدند که بورژوازی بظاهر پیروز پس از تلاشی شوری میزند. در اینجا نیز ایشان باز به حساب قدرت بورژوازی برای تطبیق خود با شرایط و با فرض شکست کامل پرولتاریا از اینکه بورژواها میتوانند: «کره زمین را غیر قابل استفاده کنند میتوانند کاری کنند که آنقدر همه محتاج نان و اکسیژن^{۲۰} باشند که کسی به صرافت سوسیالیسم

را ردّ کنند. وضع مریدان آقای حکمت از وضع مذهبی‌ها مشکل‌تر است. لاف‌آبائی را که برای اینها نازل کرده‌اند با یقین و اطمینان انشاء شده است. در حالیکه مریدان آقای حکمت حتی حدسیات ایشان را نیز باید به عنوان وحی منزل تلقی کنند. آیا یکی از انگیزه‌های رفتن به دنبال سوسیالیسم نمیتواند همین جستجوی «نان و اکسیژن» باشد؟ وقتی آقای حکمت جستجوی «نان» را از مبارزه برای سوسیالیسم جدا میکنند و گمان میکنند که جستجوی «نان» میتواند همه کس را از «صرافت سوسیالیسم» بپندارد نشان میدهد که جز روشنفکر خرده بورژوائی نیست که تا وقتی شکمش سیر است فیلش یاد سوسیالیسم میکند و نمیفهمد که اتفاقاً حرف مارکس در این بود که پرولتاریا بواسطه شرایط مادی خود یعنی از جمله در جستجوی همین «نان» به سوسیالیسم می‌گروند و هر چه گیر آوردن «نان» دشوارتر باشد او در این فکر خود راسخ‌تر میشود که باید این نظام را خراب کرد و جای آن نظام سوسیالیستی را برقرار نمود.

نیافتد» و بالاخره «یک برده داری مدرن»^{۲۱} هم میتواند سرنوشت آتی جهان، لااقل برای چندین نسل،^{۲۲} باشد» سخن میگویند.

۶ انقلاب و اصلاحات

زیر عنوان رابطه بین «انقلاب و اصلاحات»، آقای حکمت ضمن آنکه آنرا یکی از «خصوصیات» حزب خود میدانند، مطالبی میگویند که جز در شیوه گفتن و طرحشان در واقع چیز تازه‌ای نیست که خصوصیت حزب ایشان باشد. این مطلب که کمونیستها باید کار انقلابی خود را در درون طبقه کارگر و در رابطه با مبارزات روزمره این طبقه پیش ببرند امری است که مورد اعتقاد همه کمونیستها حتی «کم اطلاع‌ترین» آنها قرار داشته است و طرح آن با این طمطراق از طرف آقای حکمت به عنوان یکی از خصوصیات «کمونیسم کارگری» در واقع یکی از شگردهای تئوری بافی ایشان است.

اما اگر اصلی که ایشان اعلام میکنند تازگی ندارد ولی طرز طرح آن ویژگی‌ای دارد که نشان میدهد چگونه ایشان درست‌ترین بحثها را نیز از مسیر خود منحرف میکنند. ایشان در آغاز بحث باز به سراغ آن «رادیکالیسم» اختراعی و خیالی خود میروند و با آن به پلمیکی می‌پردازند که خود بخود از آن پیروز بیرون می‌آیند. ایشان میگویند: «مشخصه جریان‌های رادیکال چپ تا کنونی انزوا از جنبشهای عملی و ریشخند شدن آنها توسط فعالین این جنبشها بوده است». ما سعی میکنیم ما به ازاء این کلمه «رادیکالیسم» را در جهان خارج پیدا کنیم.

مثلاً سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در دوران شاه میتواند مثالی پیروزمند برای «رادیکالیسم منزوی» از «جنبشهای عملی» باشد. اگر این نمونه را انتخاب کنیم آیا دلیل این انزوا آنست که آنها معتقد به شرکت در «جنبشهای عملی» طبقه کارگر نبودند؟ آیا آنها نمی‌گفتند که تا از توده‌ها جدا هستیم مانند ماهی خارج از آب هستیم؟ ولی آنچه باعث انزوای آنها از «جنبشهای عملی» میشد نه درک آنها از رابطه بین انقلاب و اصلاحات که حتی استالین هم آنرا برایشان توضیح داده بود، بلکه شرایط اختناق و سرکوبی بود که حتی امروز آقای حکمت را هم ناگزیر کرده است نه تنها خارج از طبقه کارگر ایران بلکه خارج از

^{۲۱} به فرض هم که چنین باشد. وقتی برده‌داری کهن که در نهایت ناآگاهی و فلاکت انسانها برقرار شد پایدار نماند و سرانجام برده‌ها بر علیه آن قیام کردند و آنرا در هم شکستند، آقای حکمت، برای اطمینان خاطر بورژوازی، چه دلیلی در دست دارد که این بردگان «مدرن» با تمام تاریخ مبارزاتی‌ای که پشت سر و آگاهی و وسائل «مدرن» که در اختیار دارند، بر ضد آن قیام نکنند و آنرا در هم نشکنند و به جای آن جامعه دلخواه «برندگان مدرن» را بنا نکنند؟ البته شرایط پرولتاریا و کمونیستها همانطور که آقای حکمت در آغاز توضیح دادند در حال حاضر بسیار دشوار است. ولی آقای حکمت هم حالا نباید اینطور فرصت‌طلبی کند و از قول بورژوازی پرولتاریا را بیش از پیش بترساند. یک نگاهی به اطرافشان بیندازند، درست است که طرف ما اوضاع روبراه نیست ولی بورژوازی هم بازارش چندان گرم نیست و نمیداند با «پیروزی» هائی که در سالهای اخیر بدست آورده چگونه دردهای خود را درمان کند. گفتن اینکه جنبش کمونیستی و پرولتری در وضعیت دشواری بسر میبرد حقیقتی غیر قابل انکار است ولی در این جانب غلو کردن و در جانب دیگر بورژوازی را آنچنان قدر قدرت دیدن که هر کاری از او ساخته است کاری است که یا از تبلیغات‌چی‌های بورژوازی ساخته است یا از کسانی که تا مغز استخوانشان از این بورژوازی ترسیده‌اند.

^{۲۲} و نمیگویند بعد از این «چندین نسل» چه میشود چرا که بحث بر سر طول مدت نیست بحث بر سر جهت حرکت است.

کشور ایران به تئوری بافی مشغول باشند. ولی این قسمت که فعالین «جنبشهای عملی»، «رادیکالها» و در این مورد چریکهای فدائی را به ریشخند می‌گرفتند دیگر معلوم نیست از کدام تجربه آقای حکمت ناشی شده است.

اگر به «رادیکالیسم» اروپا هم نگاهی بیندازیم و مثلاً سازمانهای چپ خارج از احزاب کمونیست «رسمی» را در نظر بیاوریم می‌بینیم که آنها نیز همواره هدفشان این بوده و هست که در «جنبشهای عملی» طبقه کارگر رخنه کنند. حوادث سال ۶۸ مخصوصاً در فرانسه نشان داد که تا چه حد به این امر اهمیت هم میدهند. ولی مسئله بر سر این است که آقای حکمت دستی از دور بر آتش دارند و نمی‌بینند که اپورتونیسم کار کشته چنان بر اتحادیه‌های کارگری در این کشورها چنگ انداخته است که کار کردن و تأثیر گذاشتن بر این «جنبش عملی» آنقدرها هم که آقای حکمت می‌گویند آسان نیست. البته به این سبکی که آقای حکمت می‌خواهند انقلاب کارگريشان را پیش ببرند یعنی کار خود را منحصر به این کنند که ضمن شرکت در جنبش‌های عملی روزمره (کاری که گرچه در ایران امروز عملی نیست ولی ما می‌پذیریم که در اروپا عملی است) رهبری چنین جنبشی را با «این سؤال هم روبرو کند که بالاخره وقتی پس از سی سال اتحادیه دموکراتیزه شد بعدش چه میشود، نظر آنها درباره کمونیسم و سوسیالیسم و مارکسیسم چیست، آلترناتیویشان برای جامعه چیست، رهائی نهائی کارگر به زعم آنها بالاخره چگونه بدست می‌آید»، میتوانند سالها با این رهبریهای اپورتونیست همکاری و همزیستی نمایند. ولی اگر هدف از شرکت در «جنبشهای عملی» کارگران علاوه بر تأمین خواسته‌های فوری، بدست گرفتن رهبری کارگران و سازماندهی «فعالین» آنها در یک سازمان انقلابی و آماده کردن آنها برای یک انقلاب سوسیالیستی باشد آنوقت نقش اکثر همین «رهبران کارگری» مورد نظر آقای حکمت تا حد نقش جاسوسان پلیس و نوکران بورژوازی پائین می‌آید^{۲۳} و آنگاه سوسیالیست واقعی به دشواری کار خود پی میرسد و ناگزیر به طرقي از مبارزه و سازماندهی دست می‌یازد که از نظر آقای حکمت «رادیکال» میباشد^{۲۴} و کار خود را در درون طبقه ناگزیر بصورتی کم و بیش پنهانی و یا بقول آقای حکمت «منزوی» انجام میدهد. ولی مطمئن است که فعالین «جنبشهای عملی» بهیچوجه آنها را به «ریشخند»^{۲۵} نمی‌گیرند.

جنبه مضحک بحث آقای حکمت استنادشان در این جهت به فعالیت «فعالین» حزب خودشان در درون طبقه کارگر میباشد. یکی دو جا به این فعالیتها اشاره میکنند و آنها را جمع‌بندی مینمایند و حتی این تذکر را میدهند که: «وجه مشخصه سنت ما، که حتی هم اکنون بارقه‌هایی از آن را در فعالیت برخی رفقای که در همین حزب گرد آمده‌اند میتوان دید اینست که انقلابیگری کمونیستی‌اش نه فقط با تکالیف

^{۲۳} اگر قرار باشد این «فعالین جنبش عملی» کسی را ریشخند کنند بیشتر شامل حال آنهاست میشود که مانند کمونیستهای کارگری آقای حکمت ضمن دنباله روی از جنبش خودبخودی و ضمن رها کردن کارگران تحت رهبری غالباً فرصت طلبانه سندیکاها، آنها را در مقابل این سؤال قرار میدهند که «چرا کمونیست نیست، چرا در قبال بنیادهای اقتصادی نظام موجود، دولت، مذهب، آموزش و پرورش، برابری زن و مرد، جنگ طلبی قدرتها و غیره و غیره کم حرف و بی‌وظیفه است».

^{۲۴} ادعان به دشواری کار به معنای غیر ممکن بودن آن نیست. همین سازمان چریکهای فدائی خلق ایران که کار خود را بقول آقای حکمت «منزوی» از طبقه شروع کرد، در شرایط دیگر - به خاطر همین روشهای «رادیکال» خود - با استقبال توده‌ای کارگران روبرو گردید.

^{۲۵} خود آقای حکمت در جای دیگر به این نقش «فعالین» سندیکائی در خدمت بورژوازی - البته به شیوه خودشان - اشاره میکنند.

روزمه برای بهبود اوضاع مردم، اوضاع طبقه کارگر و وضعیت اقتصادی و سیاسی و حقوقی و فرهنگی جامعه سازگار است [نخندید!] بلکه رابطه تنگاتنگی با آن دارد».

۷ حزب و طبقه

نظرات مالیخولیائی آقای حکمت درباره وجود یک گرایش خیالی «کمونیسم کارگری» در درون طبقه کارگر در این قسمت یعنی در توضیح رابطه حزب و طبقه بسیار به کار ایشان می‌آید. معمولاً احزاب و سازمانهای کمونیستی بخصوص در کشورهایمانند کشور ما که اختناق و سرکوب بویژه تشکّل طبقه کارگر را با مشکلات فراوان روبرو میکند، از روشنفکران و کارگران پیشرو تشکیل میشود و سعی میکند صفوف خود را در درون طبقه کارگر بسط دهد و در اینجاست که مسئله‌ای با اسم «رابطه با طبقه کارگر» برای آنها پیش می‌آید. ولی آقای حکمت با چنین مسئله‌ای روبرو نیست. ایشان از پیش وجود «رگه» کمونیسم کارگری در طبقه را کشف کرده‌اند که «البته نامحرمان آنرا نمی‌بینند» و بعد حزب خود را به عنوان «حزب سنت مبارزاتی خاص» مستقیماً «درخود طبقه» می‌بینند. به این ترتیب مشکلی که برای کمونیستهای واقعی هست برای آقای حکمت مطرح نیست. ایشان از راه نرسیده در درون خود طبقه هستند و تا کمونیستها به دنبال گذار بگردند این دیوانه از آب گذشته است. برای کسانی که مانند ما بدانند این حزب را از اول تا آخر آقای حکمت سر هم بندی کرده چقدر باعث تفریح است که بخوانیم این «حزبی است که بخش و گرایشی در درون طبقه کارگر برای متحد کردن و هدایت کل طبقه کارگر در جهت اهداف طبقاتی‌اش تشکیل داده است». در واقع آقای حکمت خود را با «بخشی از طبقه کارگر» مساوی قرار میدهند و با کمال غرور اعلام میکنند که «ما خود را یک حزب سیاسی خارج طبقه نمی‌بینیم». در آغاز مقاله، آقای حکمت درباره دشواری شرایط بسیار قلمفرسائی کرده بودند و حالا با چه نبوغ و آمادگی این مشکلات را از سر راه برمیدارند.

اما این باصطلاح مارکسیست گوینده و تکرار کننده «مارکس و ما» در این قسمت نیز مانند دیدشان درباره سوسیالیسم نظر مارکس را در باره حزب رد میکنند ولی این بار ترجیح میدهند مریدان را متوجه این امر نکنند. مانیفست، حزب کمونیست را حزب تمام طبقه و منافع طبقه در کل توصیف کرده بود^{۲۶} ولی حزب کمونیست کارگری ایران آقای حکمت بقول خود ایشان «حزب «همه کارگران»، مستقل از نگرش و اهداف سیاسی و اجتماعیشان نیست...». در دنباله همین جمله مطلبی اضافه میکند که نشان میدهد که این حزب-ساز حرفه‌ای که در عرض یک دهه دو حزب ساخته هنوز فرق شرائط عضویت در حزب و نمایندگی حزب برای طبقه را درک نکرده است: «کارگری جایش در این حزب است که در نگرش و اهداف انقلابی این حزب شریک است».

^{۲۶} ما دیگر در اینجا به جمع‌بندی‌های مارکس پس از تجربه کمون و تأمین هژمونی مارکسیستی در جنبش طبقه کارگر و تثبیت مارکسیسم به عنوان تنها ایدئولوژی این طبقه و تشکیل انترناسیونال دوم بر این اساس اشاره نمی‌کنیم زیرا میدانیم که اغلب کمونیستهای مصلحتی از قماش آقای حکمت «مارکس جوان» را بیشتر از مارکس پس از کمون و مارکس «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» می‌پسندند.

در هر صورت، در این قسمت حرفهای زیادی میشود زد و تقریباً تمام جملات آن مستقیماً با آموزشهای مارکسیسم در زمینه حزب کمونیست بعنوان حزب طبقه کارگر مغایرت دارد. ولی در این زمینه که تاحدی به مسائل عملی نزدیک میشود، برخلاف زمینه‌های دیگر، آقای حکمت بنحوی بیسابقه «کم حرف» شده‌اند و ما نیز در اینجا بهمین دو تذکر فوق اکتفا میکنیم.

۸ جنبش شورائی

هشتمین خصوصیت حزب نوساز آقای حکمت تعلق این حزب به «سنت شورائی» است و ایشان که در هر مورد سعی میکنند اختلافشان را با دیگران توضیح دهند، بطوری بی‌سابقه ولی قابل فهم در اینجا در زمینه تشکیلات شورائی و شرائط پیدایش آن هیچ نمیگویند و فقط به این اعلان تعلق اکتفا مینمایند که: «در زمینه سازمان یابی عمومی مبارزاتی طبقه کارگر ما به سنت شورائی تعلق داریم». در حالیکه، هروقت که مسئله تشکیل شوراها مطرح میشود بلافاصله این مسئله مطرح میشود که در چه شرایطی میتوان شورا تشکیل داد و ترکیب آن باید به چه صورت باشد و چگونه تصمیم‌گیری کند و تصمیمات خود را چگونه به اجرا در آورد.^{۲۷}

مخصوصاً برای آقای حکمت که بالاخره تواضع نموده‌اند و در قسمتی از این نوشته قبول کرده‌اند که توجه بیشترشان به ایران است که با آن آشنائی بیشتری دارند این مسئله اهمیت بسیاری دارد که توضیح دهند چگونه در شرائط اختناق کنونی شورا بوجود می‌آید و کار خود را پیش می‌برد. ولی اگر در این زمینه آقای حکمت ساکتند، در عوض با طول و تفصیل به بحث بین رابطه شورا و سندیکا می‌پردازند و باز طبق معمول بدون آنکه مخاطب خود را مشخص کنند با افراد موهومی که این

^{۲۷} ما میدانیم که حزب نوساز آقای حکمت طی قطعنامه‌ای که در نشریه انترناسیونال شماره یک منتشر شده، قطعنامه «حزب کمونیست ایران» درباره «تشکل‌های توده‌ای طبقه کارگر» آبان ماه ۶۶ را تنفیذ کرده است. قسمت اول این قطعنامه به تشکیل شوراها می‌پردازد. ولی در آنجا نیز هیچ پاسخی به سؤالات فوق داده نمیشود. در همانجا میخوانیم که: «در دوره انقلاب بخش وسیعی از فعالین و پیشروان جنبش کارگری به جنبش شورائی روی آوردند و در بسیاری از واحدهای تولیدی شوراها کارخانه و در برخی مناطق، شوراها منطقه‌ای کارگران تشکیل شد. این جنبش، با سرکوب ۳۰ خرداد و اختناق پس از آن، در ابعاد محدودتری در شکل جنبش مجمع عمومی ادامه یافت.» نتیجه‌ای که از همین مطلب میتوان گرفت اینست که در جریان انقلاب، شورا بوجود می‌آید و در شرایط اختناق شورا سرکوب میشود. اگر امکانات تشکیل شورا در شرایط اختناق نیز فراهم بود اصولاً چه دلیلی داشت که شوراها «دوره انقلاب» - که ظاهراً هیچ انتقادی هم از نظر نقادین موشکافی هیچیک از دو حزب آقای حکمت به آنها وارد نیست - از بین بروند تا لازم باشد بار دیگر آنها را بیا کنیم.

مطلب دیگری که این قطعنامه بدان توجه ندارد آنست که شوراها «دوره انقلاب» از لحاظ ترکیب و طرز انتخاب با آنچه در این قطعنامه به عنوان شورا آمده تفاوت اساسی دارد. در آنجا کسی نمیگفت: «شورا، مجمع عمومی منظم و سازمان یافته کارگران است.» بلکه میگفتند شورا است و برای تعریف شورا به تمام تجربه انقلابی پرولتاریا تکیه میکردند. وقتی قطعنامه لفظ شورا را انتخاب میکند ظاهراً به چه می‌رود ولی وقتی آنرا با مجمع عمومی یکی میگیرد به همان جای اصلی خود یعنی متنها الیه راست باز می‌گردد. شورای این قطعنامه از «سندیکاها زرد» هم بی‌بو و بی‌خاصیت‌تر است. ما دیگر نمی‌پرسیم که اکنون که پنج سال از صدور این قطعنامه می‌گذرد حاصل پراپیک «حزب کمونیست ایران» در زمینه تحقق مفاد همین قطعنامه بی‌بو و خاصیت نیز چه بوده است؟

عقیده عجیب را ابراز میکنند که باید بر «علیه اتحادیه‌ها» «فراخوان» داد به پلمیک میپردازند و خطاب به آنها اخطار میکنند که: «مادام که آلترناتیو شما یک تشکیلات واقعی و موجود نیست، مادام که یک سازمانیابی واقعی و در دسترس برای کارگران نیست که بتواند همان مسائل را بدست بگیرد و پاسخ بدهد، فراخوان دادن علیه اتحادیه‌ها بنظر من کاری جداً ضد کارگری است».

از این گفته معلوم میشود که آقای حکمت نیز اگر روزی شورای خودشان را تشکیل دادند میخواهند علیه اتحادیه‌ها «فراخوان» بدهند. ولی این موضوع را کاملاً باز نمیکنند که چرا نمیتوان هم شورا داشت و هم اتحادیه. اگر ما «در خود طبقه» آنقدر قدرت گرفته‌ایم که میتوانیم شوراها را تشکیل دهیم آیا قادر نیستیم که رهبری سندیکاها را نیز بدست بگیریم؟ در هر صورت، چون در اینجا آقای حکمت وظائف شوراها را تعیین نکرده و جنبه‌های سیاسی و اقتصادی و صنفی آن را تفکیک ننموده صحبت کردن در این زمینه با ایشان بی‌ثمر است.

* * *

در پایان این قسمت ما نیز به سبک خود آقای حکمت میگوئیم که «طبعاً میشود» در مورد نظرات آقای حکمت پیرامون خصوصیات حزبشان با «جامعیت و دقت بیشتری» سخن گفت.

نکاتی درباره وظائف و شیوه‌های حزب نوساز آقای حکمت

ما کار یادداشت برداری پیرامون اظهارات آقای حکمت را بهمین جا تقریباً خاتمه می‌دهیم. بررسی بخش «نکاتی در باره وظائف و شیوه‌های ما» فاقد هرگونه ارزش پلمیکی است. بخصوص که ایشان هنوز در سطح جهانی پرسه می‌زنند و وظائف «کمونیستهای کارگری» سراسر جهان را تشریح میکنند و چون ناگهان متوجه شده‌اند که «تیت‌ر جداگانه‌ای در کنفرانس» به «اولویتهای عملی و عرصه‌ای حزب، بویژه در ایران و منطقه که عرصه مستقیم فعالیت» سازمانی ایشان است تخصیص داده شده است، فعلاً از بحث درباره ایران صرفنظر میکنند. ما ترجیح می‌دهیم که اگر قرار باشد با آقای حکمت در زمینه «وظائف و شیوه‌ها» بحث کنیم این کار را در همان «عرصه ملی» یعنی وقتی ایشان در مورد کارگران در ایران صحبت میکنند صورت دهیم. زیرا تا وقتی بحث در سطح جهانی دور می‌زند هم ضبط و ربط آن مشکل است و هم کلی‌گوئی و تئوری بافی، بجای ارائه وظائف، تا حدی میسر. آقای حکمت نیز در این زمینه تا توانسته‌اند از این دو «شیوه» استفاده کرده‌اند. ما صرفاً به چند نکته از این قسمت آخر مقاله اشاره می‌کنیم و کار خود را خاتمه می‌دهیم.

اولین نکته‌ای که در اظهارات آقای حکمت در این قسمت می‌خواهیم به آن اشاره کنیم نظریه ایشان درباره دموکراسی بعنوان شکلی از حکومت بورژوائی است که ایشان درباره آن می‌گویند «من نه اینجا و نه عموماً از این کلمه با یک بار مثبت صحبت نمی‌کنم». این نظر با برخورد مارکسیسم با دموکراسی بورژوائی کاملاً مغایر است. درست است که دموکراسی یک شکل حکومتی بورژوائی است ولی، تا آنجا که به طبقه کارگر مربوط میشود، این شکل حکومتی بورژوائی بهترین شکل آن است. یعنی طبقه کارگر در شکل دموکراسی حکومت بورژوائی با سهولت خیلی بیشتری از اشکال دیگر میتواند به تشکل و آگاهی دست یابد و مبارزات اقتصادی و سیاسی خویش را پیش برد و بهمین جهت است که کارگران دموکراسی‌های بورژوائی در مقابل نیروهای فاشیست با سرعت و حساسیت عکس العمل نشان می‌دهند. بخصوص قائل

نشدن هیچگونه «بار مثبت» برای دموکراسی - که البته شکلی از اشکال اعمال دیکتاتوری بورژوازی است - از طرف مارکسیستی که «عرصه مستقیم فعالیت سازمانی» وی ایران است و بقول خودش «امکانات ما برای تبلیغ توده‌ای وسیع در ایران بدلیل اوضاع سیاسی جامعه محدود است» عجیب‌تر مینماید. آیا این «محدودیت» و آن «اوضاع سیاسی» هر دو حاصل یک رژیم سیاسی استبدادی نیست؟ آیا اگر در ایران نیز دموکراسی بورژوائی لااقل در حد کشورهای اروپای غربی برقرار بود، آقای حکمت باز مجبور بودند از ایران خارج شوند و در خارج از کشور از این «محدودیت»‌ها صحبت کنند؟ اصولاً، اگر مثلاً در ایران نوعی دموکراسی برقرار نشود «سوسیالیسم کارگری» را با این همه این و تُلُپ^{۲۸} و آن همه یال و کوپال چگونه میتوان از جلو چشم پلیس مخفی و آشکار گذراند و وارد طبقه کرد و حتی برضد سندیکا فراخوان داد و شورا تشکیل داد و انقلاب سوسیالیستی کرد؟ گوینده و تکرار کننده عبارت «مارکس و ما» نمی‌بینند که فرق ایشان با مارکس چیست؟ مارکس حکومت انگلیس را بورژوائی ارزیابی میکرد ولی فرق آن را مثلاً با حکومت‌های فرانسه لوئی ناپلئون و پروس میفهمید و با استفاده از همین دموکراسی بود که مارکس توانست مثلاً کتاب سرمایه را بنویسد و اکنون هم آقای حکمت میتوانند مانیفست حقیر حزب خود را بطور علنی منتشر کنند. کمونیستها سلطه بورژوازی را مورد هجوم قرار میدهند نه شکل دموکراتیک آن را. شکل دموکراتیک حکومت بورژوائی بدلیل محدودیتها و عوامفریبی‌های خود مورد انتقاد کمونیستهاست ولی در عین حال آنها از کمترین آزادیهای دموکراتیک مراقبت میکنند و سعی میکنند با استفاده از آنها مبارزات طبقه کارگر را سازماندهی نمایند.

در زمینه دموکراسی آقای حکمت یک خلط مبحث دیگر نیز میکنند که از آن نتایج مضحکی نیز میگیرند و آن این است که دموکراسی بورژوائی به سبک پارلمانی را با حکومت دموکراتیکی که «کمونیستهای جهان سومی» و یا لنین در ۱۹۰۵ خواستار آن بودند و نقش رهبری پرولتاریا در آن تأکید میشود یکی میگیرند و هر دو را به یک چوب میرانند. اینگونه ندیدن تفاوتها از طرف تئوریسینی که ظاهراً مو را از ماست میکشد و رد مورچه را روی کاسه چینی برمیدارد بسیار بعید است. ولی او این خلط مبحث را برای این میکند که همانطور که گفتیم به این نتیجه مضحک برسد که امروز «اجزاء متشکله چپ تاکنونی [منظور ایشان ناسیونالیسم و دموکراسی است] در مقابل هم قرار گرفته‌اند». اگر «چپ تاکنونی» میگفت «ملی»، آقای

^{۲۸} یکی از دلایل آنکه کمونیستهای کشورهای وابسته و تحت سلطه قائل به یک فاز انقلاب دموکراتیک قبل از انقلاب سوسیالیستی بودند همین لزوم وجود دموکراسی برای تشکل طبقه کارگر و آماده شدن او برای انجام انقلاب سوسیالیستی بود که بحث آن با آقای حکمت بی‌مورد است. تردیدی نیست که این نظر اکنون و در شرائط جدید نیاز به بازبینی جدی دارد. امروز می‌بینیم که پاره‌ای از کسانی که تا دیروز از «جمهوری دموکراتیک خلق» صحبت میکردند بی‌سر و صدا آن را کنار میگذارند و مستقیماً «زنده باد سوسیالیسم» میگویند و پاره‌ای دیگر ترسان از بورژوازی برای برقراری دموکراسی بورژوائی مثلاً در ایران نامه‌های چند امضاء جمع میکنند، اگر دسته اخیر را عموماً در صف بورژوازی ببینیم، از دسته اول باید بپرسیم که چگونه است که وقتی شرایط را برای یک انقلاب دموکراتیک تحت رهبری طبقه کارگر آماده نمی‌بینند فکر میکنند یک انقلاب سوسیالیستی امکان پذیر است؟ در هر صورت، این بن بست تئوریکی است که در مقابل کمونیستهای کشورهای وابسته در شرائط کنونی پراکندگی صفوف پرولتاریا در سطح جهانی قرار دارد و بدترین برخوردها با آن طفره رفتن از آن و یا دادن جوابهای حاضر و آماده به آن است. روی سخن ما در این زیرنویس با آقای حکمت نبود. ایشان را با این مسائل کاری نیست. ایشان جادویی میدانند که بر اثر آن با چرخش قلم هم حزب بوجود می‌آید و هم انقلاب سوسیالیستی سازماندهی میشود و خلاصه در مقابل این جادو هیچ بن بستی تاب مقاومت ندارد.

حکمت آن را تعبیر به «ناسیونالیسم» میکنند و اگر میگفت «دموکراتیک»، آن را به دموکراسی پارلمانی بورژوازی نسبت میدهند و بعد در صحنه جهانی آنها را در مقابل هم می‌بینند بدون آنکه مشخص کنند کجا و به چه صورت. این حرفها را مریدان باید در بست قبول کنند. ولی تئوریسینی مانند ایشان، که هر کجا خود را قبل از مارکس ذکر نکرده‌اند بلافاصله پس از او ذکر میکنند، باید از چنین شبیه سازیهای ساده انگارانه پرهیز میکردند.

واقعیت این است که ایشان تئوریسین همین کارند. تا جایی که ایشان از مبارزه با بورژوازی دم میزنند در سطحی سیر میکنند که اصولاً حرفهایشان بجائی بر نمیخورد ولی کینه ایشان نسبت به «چپ تاکتونی» و خوشحالی‌شان از وضعیت دشواری که برای کمونیستها پیش آمده سراسر تئوری بافی ایشان را فرا گرفته و اگر زمانی بر کار ایشان در تمام دنیا اثری مترتب باشد همین است که در شرائط بویژه دشوار برای کمونیستهای ایرانی، ایشان نیز با استفاده از امکانات مادی که از آسمان در دامانشان افتاده و ایشان را قادر ساخته تا بخیال خودشان «یک سر و گردن» از دیگران بلندتر جلوه کنند آب را بیش از پیش گل آلود نمایند. وقتی آقای حکمت میگویند عرصه اصلی کار ایشان انترناسیونالیسم و صحنه جهانی است خودشان نیز میدانند که دروغ میگویند و یک کلمه از تئوری بافیهایشان جز در درون محیط روشنفکران ایرانی در جای دیگری از دنیا به گوش کس دیگری نخواهد رسید. عرصه اصلی کار ایشان اینجاست و وظیفه اصلی ایشان دادن چشم‌اندازهای کاذب و غیرعملی برای صدا در صدا انداختن است. بهر حال، همانطور که خود آقای حکمت هم قبول دارند وضع دشواری است و در این وضع دشوار قورباغه‌ها ابوعطا میخوانند.

مطلب دومی که از این قسمت اخیر انتخاب میکنیم و از قضا در آن آقای حکمت تاحدی به عرصه عمل نزدیک شده‌اند و رهنمود عملی داده‌اند تحلیلی است که ایشان از وضعیت سندیکاها در غرب (مسلاً در غرب، والا در ایران که خود ایشان میدانند وضع از چه قرار است) میکنند و رهنمود عملی که به مریدان خود در مورد لزوم ارائه «آلترناتیو شورائی» میدهند.

آقای حکمت به «بحران یونیونیزم» اشاره میکنند و مثلاً میگویند: «اتحادیه‌ها در بسیاری کشورها بشدت عضو از دست میدهند...» و غیره و غیره. انتظار خواننده این است که تئوریسینی که با این موشکافی حتی ظاهراً آراء دادگاهها راجع به تری‌دیونیونها را نیز بحساب می‌آورد به علت یا علل این بحران نیز نظری بیفکند. مخصوصاً که میخواهد از «خلأ» ناشی از ضعف اتحادیه‌ها استفاده کند و به مریدانش نصیحت مینماید که: «جنبش شورائی بعنوان آلترناتیو اثباتی سوسیالیسم کارگری در قبال سازمان یابی توده‌ای میتواند و باید در این خلأ با جدیت مطرح بشود».

اگر ندانیم که این «خلأ» چرا بوجود آمده چگونه میتوانیم آن را با «جنبش شورائی» پرکنیم. آیا «جنبش شورائی»، آکوستیک حاضر و آماده‌ای است که هر جای خالی را میتوان با آن پر کرد و یا برای آنکه «جنبش شورائی» بخواهد خلأیی را پر کند باید دید که در آن «خلأ» شرائط برای رشد «جنبش شورائی» فراهم است یا نه؟ اگر مثلاً یکی از دلایل کم شدن نفوذ سندیکاها در میان کارگران فروپاشی شوروی و سرخوردگیهای ناشی از آن و سیاست‌گریزی پاره‌ای از آنها باشد (امری که مثلاً در فرانسه با توجه به وابستگی بزرگترین اتحادیه کارگری آن به حزب کمونیست تا حد زیادی صادق است) در آن صورت معجزه نخواهد که کارگری را که حتی کشش کار در سندیکا را از دست داده به «جنبش شورائی» کشاند. حال ما وارد این بحث نمیشویم که اساساً «جنبش شورائی» اگر واقعاً جنبش است باید زمینه‌های پیدایش و رشد آن ابتدا

در درون خود طبقه تاحدودی بطور خودبخودی پدیدار شده باشد. یعنی کسی که می‌خواهد شورا تشکیل دهد باید این زمینه‌ها را احساس کند و این را در زندگی عملی کارگران ببیند و نشان دهد. والا صرف وجود «خلاً» برای توصیه «جنبش شورائی» کافی نیست و هزار سال هم که از آن صحبت کنیم یک شورا هم نخواهیم داشت. اگر این حرف آقای حکمت را بپذیریم که کارگران در شرایط کنونی از سندیکاها بیرون می‌روند هیچ دلیلی در دست نیست که اگر روزی بخواهند به سمت تشکیلی بر گردند باز به سراغ سندیکا نروند و وارد شوراهای آقای حکمت بشوند. تاریخ سندیکاها در کشورهای اروپائی پر است از این فراز و نشیبها و تقریباً هرگز بحران سندیکاها جز در شرائط انقلابی - نظیر دوره‌های بلافاصله پس از دو جنگ و جنبش مه ۶۸ در فرانسه، آن هم تازه تاحدودی - کارگران را به تشکیلاتی جز سندیکاها علاقمند نکرده و دلیل آن هم مسلماً این نیست که کمونیستهای این کشورها از «جنبش شورائی» بی‌خبر بوده‌اند. اگر زمینه فراهم بود همانطور که در انقلاب ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه دیدیم شوراهای حتی اگر رهبران توده‌ها هیچگونه تصویری هم از آن نداشتند بوجود می‌آمد چه رسد به امروز که شورا بعنوان تشکل توده‌ای کارآئی خود را مخصوصاً در شرائط بحرانی انقلابی تثبیت کرده و از انقلاب اکتر به این طرف بعنوان یک شکل سازمانی بویژه کارآ و مؤثر در تئوری انقلابی مارکسیسم بصورت کلاسیک جا افتاده است.

در پایان خالی از تفریح نیست که از قول خود آقای حکمت ببینیم که اولین فرآورده‌های کارخانه «کمونیسم کارگری» که قبلاً در «حزب کمونیست ایران» و اکنون در «حزب کمونیست کارگری ایران» توسط آقای حکمت تئوریزه می‌شده و میشود چه سرنوشتی پیدا کرده‌اند. خود ایشان مینویسند: «همین امروز ما اینجا و آنجا باید جواب کسانی را بدهیم که به یمن وجود همین جریان کمونیسم کارگری و مباحثات چندین ساله‌اش در جنبش کارگری فعال شده‌اند و حال امروز از موضع اتحادیه با خود ما برخورد میکنند، تحزب کمونیستی از چشمشان افتاده است و حواسشان نیست که در غیاب کمونیسم، در غیاب یک نگرش مارکسیستی و یک تعلق سیاسی جدی به یک جریان حزبی کمونیستی، در بهترین حالت به یکی دیگر از رهبران عملی فلان اتحادیه تبدیل میشوند که ۹۰ درصد اوقاتش را باید به آرام کردن کارگران و سر کار فرستادنشان بگذرانند». آقای حکمت میتوانند این عیب پاره‌ای از دست پرورده‌های سابق خود را به خود آنها نسبت دهند و بگویند که تقصیر آنها این است که «کم مارکسیست» هستند. ولی بنظر ما سرنوشتی که این بیچاره‌ها امروز پیدا کرده‌اند حاصل آن است که حرفهای آقای حکمت را جدی گرفته‌اند و سعی کرده‌اند از آن در زندگی واقعی و عملی رهنمودی بیرون بکشند.

آخرین مطلبی که از نوشته آقای حکمت انتخاب میکنیم مخصوصاً به این جهت است که نشان دهیم ایشان با چه تبختری به دیگران و بویژه به گذشته جنبش کارگری نگاه میکنند.

گرچه با اساس حرف ایشان در این قسمت موافقیم که شرایط کنونی نیاز به تبیین جدید دارد و مثلاً نمیشود صرفاً با تکیه به تحلیل لنین از امپریالیسم و مبرا دانستن خود از هرگونه تطبیق آن با شرایط کنونی در کار مبارزه پرولتاریا و تشکیلات ویژه این مبارزه نقشی ایفا کرد، ولی ببینیم همین حرفهای درست را آقای حکمت به چه صورت مطرح میکنند: «دنیا دستخوش یک تلاطم و سردرگمی اجتماعی وسیع است... همه آن موازینی که تا چند سال پیش مفروض گرفته میشد زیر سؤال رفته است...». تا اینجا حرف درستی است فقط باید مراقب بود در آن اغراق نشود و وقتی آقای حکمت میگویند: «این دوره، دوره روشنی و قطعیت نیست» باید مراقب بود که این فکر به کسی منتقل نشود که تا جائی که به کار کمونیستی

و انقلاب پرولتری مربوط است در گذشته دوره‌ای «روشن و قطعی» وجود داشته است. برعکس، تجربه گذشته نشان داده که حتی در نمونه‌ای مانند انقلاب آلمان پس از جنگ اول، اطمینان بوجود آمده واهی و بی‌اساس از کار در آمد. نباید فکر کنیم که اگر ما امروز در وضع دشواری قرار داریم اسلاف ما در گذشته وضعیت سهل و آسانی داشته‌اند. اگر چنین کنیم - که بنظر ما آقای حکمت چنین کرده است، به آن منشی دربار قاجار میمانیم که وقتی نفوذ افکار مشروطه را در بخشی از هیئت حاکمه آن زمان دیده بود سر درگم و سراسیمه گفت «دوران پر آشوبی است کاش یا پنجاه سال زودتر به دنیا آمده بودم با پنجاه سال دیرتر» (نقل به معنی).

حالا ببینیم اگر آقای حکمت سی سال پیش به دنیای سیاست پا گذاشته بودند به خیال خودشان اوضاع چگونه بود: «۳۰ سال قبل شاید باز تحلیلگر ما به حدس و گمان متوسل شده است. اوضاع اینطور نبود. سازمانهای قالبی با جوابهای حاضر و آماده و استاندارد وجود داشتند و هر یک سهمی از بازار سیاست را به خود اختصاص میدادند» (تأکید از ماست). در ذهن آقای حکمت، سی سال پیش، وضع به این صورت بوده. ولی آیا در واقعیت سی سال پیش وضع چگونه بود؟ سی سال پیش یعنی سالهای دهه ۶۰ [میلادی] ما با دو عرصه کار کمونیستها و بقول روشنفکر متفرعن با «بازار سیاست» آنها روبرو بوده‌ایم: یکی عرصه نظری و دیگری عرصه عملی.

در عرصه نظری اگر آقای حکمت به مدارک موجود مراجعه کنند غوغائی بود: خروشچف از استالین انتقاد کرده بود و زمین لرزه حاصل از این انتقاد در دنیای روشنفکری آن زمان ولوله‌ای براه انداخته بود و مخصوصاً در اروپا سرخوردگی و «سردرگمی» بسیاری ایجاد نموده بود. انقلاب کوبا به شیوه‌ای کاملاً متفاوت با شیوه‌های شناخته شده مبارزه به نتیجه رسیده بود و علاوه بر آثار عملی احتیاج به تبیین تئوریک داشت. چین به عرصه مبارزه‌جویی با شوروی آمده و زیر عنوان مبارزه با رویزیونیسم خروشچفی در جنبش کمونیستی سراسر جهان جنجالی بپا کرده بود. بسیاری از روشنفکران و نویسندگانی که تا دیروز جزو احزاب کمونیست بودند و یا از آنها هواداری میکردند اکنون به افشاگری و مبارزه ایدئولوژیک با کمونیستها برخاسته بودند و از سوی دیگر شرایط اجتماعی مخصوصاً در اروپا مکتبهای فلسفی و سیاسی غیرمارکسیستی را شدیداً فعال کرده بود و هر یک از آنها نیز در مقابل مارکسیسم که در هر صورت در آن زمان مهمترین جریان فکری به حساب می‌آمد موضع میگرفتند و کمونیستها چه در داخل احزاب کمونیست و چه در خارج از آنها میبایست برای همه این مسائل پاسخگو باشند و کم و بیش بودند.

خلاصه، در آن زمان نیز کار در زمینه تئوریک آسان نبود بخصوص که در آن زمان رسمی غریب برای آقای حکمت، نیز رعایت میشد و آن این بود که هر کس حرفی میزد و سازمانی «قالبی» بوجود می‌آورد میبایست بلافاصله بر اساس «جوابهای قالبی» خود دست به عمل بزند و معمولاً میزد و اگر ریگی به کفش داشت بلافاصله معلوم میشد. البته شارلاتانها و نسخه پیچهای سیاسی همیشه وجود داشته‌اند و اختصاص به سی سال پیش ندارند. اتفاقاً «بازار»^{۲۹} آنها در آشفته بازار امروز از هر زمان دیگری داغ‌تر است و اگر آقای حکمت امروز خود را «یک سر و گردن» از دیگران بلندتر میبینند یکی از دلالت‌های همین آشفته بازار

^{۲۹} اگر «بازار» جایی است که در آن معامله‌ای میکنند و سودی میبرند، این کلمه در مورد اکثر کمونیستها و سازمانهای کمونیستی که در سالهای ۶۰ به میدان آمدند و تا باختن جان خود پیش رفتند و کسانی چون چه‌گوارا را بعنوان سمبل خود ارائه نمودند و نامشان را بر بیرق مبارزه کمونیستی افزودند صادق نیست. ولی، اتفاقاً در مورد آقای حکمت همین ترکیب «بازار سیاست»

است. آدمی مثل ایشان اگر اتفاقاً در آن زمان پیدا میشد حتی بنظر خودش هم «یک سر و گردن» از دیگران کوتاه‌تر مینمود.

اما در زمینه عملی: انقلاب کوبا به نتیجه رسیده بود. جنگ چریکی ملهم از این انقلاب در اکثر کشورهای وابسته در دستور روز قرار گرفته و کمونیستهای جان برکف به سازماندهی این مبارزه پرداختند. آشکال سازمانی بسیار بسیار بی‌سابقه و نوینی بوجود آمد که امروز در تئوری بافی آقای حکمت جزو «سازمانهای قالبی» قرار گرفته‌اند. در هندوچین جنبش تحت رهبری کمونیستها (بقول آقای حکمت «کمونیستهای رسمی») پس از دین بین فوی فرانسویها اکنون با آمریکا در گیر بود. ما دیگر از اروپا و آنچه به جنبش مه ۶۸ در فرانسه منجر شد و تا حد زیادی چهره جامعه اروپائی را عوض کرد و خیلی مبارزات دیگر که در آن زمان در جریان بود اشاره نمیکنیم. جالب این است که در بحبوحه همه اینها انقلاب الجزایر با رهبری غیرکمونیستی در طی یک جنگ توده‌ای طولانی به نتیجه میرسد و این امر مخصوصاً قشرهای میانی کشورهای وابسته، مستعمره و نیمه مستعمره را فعال میکند و در کار رقابت بر سر بدست گرفتن رهبری جنبشهای آزادیبخش با کمونیستها خون تازه‌ای در کالبد آنها میدمد.

خلاصه، در آن زمان اوضاع از لحاظ دیگری «آشفته» بود و ما اگر کمونیستهای خوبی باشیم برای آنها که در آن زمان باندازه «اطلاع» خود در راه هدفهایی که لاقلاً خودشان فکر میکردند (و آقای حکمت امروز قبول ندارند) رهائی زحمتکشان است مبارزه کردند با احترام یاد می‌کردیم و اگر با بُعد زمانی، امروز مسائلی برای ما روشن است که آن روز برای آنها نبوده این را حمل بر «اطلاع» خود و بی «اطلاعی» آنها، مارکسیست و انقلابی بودن خود و غیر مارکسیست و غیر انقلابی بودن آنها نمیکردیم.

در اشاره به همین گذشته است که آقای حکمت میگوید: «دوره چپ کم اطلاع، کلیشه‌ای، کم حرف و غرق در مباحثات فرقه‌ای و مشغله‌های تشکیلاتی بسر رسیده است»، و به این واقعیت اعتناء ندارند که همین «کمونیسم رسمی» مورد تحقیر ایشان از ۱۹۱۹ به این طرف و مخصوصاً پس از استالینگراد بهترین نیروهای روشنفکری را بویژه در اروپا به خود جذب کرد و آنها در جریان ریز تمام آنچه در دنیا میگذشت قرار داشتند و بهیچوجه هم «کم حرف» نبودند. ما دیگر از انبوه روشنفکران مارکسیست که مخصوصاً پس از انتقاد خروشچف از استالین در خارج از احزاب کمونیست پا به میدان گذاشتند صحبت نمیکنیم. پس، این بحث «کم اطلاع» و «کم حرف» آقای حکمت با کیست؟ آقای حکمت بظاهر در فضائی به بزرگی تمام جهان پرواز میکنند ولی در واقع گوشه‌ای چمباتمه زده‌اند و رهبران کومله را می‌پایند و این «کم اطلاعی و کم حرفی» را که در آنها میبیند به تمام «چپ گذشته» تعمیم میدهند.

گویای خیلی چیزهاست. ایشان حتماً بارها در ذهن خود این حساب را کرده‌اند که در هنگام فروختن «توان تئوریک» خود و یارانشان به کومله چند نفر بودند و چقدر امکانات مادی در اختیار داشتند و هنگام خروج از «حزب کمونیست ایران» و تشکیل «حزب کمونیست کارگری ایران» چقدر. آقای حکمت! «بازار» اینجاست. «بازار» همین امروز است و بازاریان هم اکنون در کارند نه در سی سال پیش.

ضمیمہ

انترناسیونال

ارگان حزب کمونیست کارگری ایران

خرداد ماه ۱۳۷۱

شماره دوم

مشهد: تظاهرات و اعتراض علیه تخریب خانه های مردم

مبانی و چشم اندازهای حزب کمونیست کارگری

نوشته زیر متن تلخیص و تنظیم شده سخنرانی منصور حکمت در بحث مبانی و چشم اندازهای حزب کمونیست کارگری در نخستین کنفرانس کادرهای حزب است.

روز سه شنبه ۹ خرداد (۲۱ مه) شهر مشهد شاهد یکی از بزرگترین اعتراضات دوره ای طی دهه گذشته در دوره حیات جمهوری اسلامی بود. در اعتراض به تخریب خانه های مردم در یکی از محلات زحمتکش نشین هزاران نفر دست به تظاهرات و راهپیمایی زدند و بیش از یکصد ساختمان دولتی، بانک و چند کلاتری را به آتش کشیدند.

ساختمان شهرداری، اداره کل اقتصاد استان خراسان، سازمان تبلیغات اسلامی، شعبه مرکزی بانک صادرات و چندین کلاتری سوخته و ویران شدند. مردم خشمگین در مسیر خود ۵ کلاتری را آتش زدند و مأموران انتظامی را خلع سلاح کردند. بر طبق گزارش خبرگزاری ها محاصره زندان شهر مشهد در خیابان وکیل آباد توسط تظاهر کنندگان، با تیراندازی نیروهای پاسدار مواجه شد.

به گزارش خبرگزاری رویترز شدت آتش سوزیها در مشهد چنان بود که طی ۲۵ ساعت بعد، دود غلیظی تمام فضای شهر را پوشانده بود. به گفته همین منبع صدای تیراندازی، شهر مشهد را در تمام مدت تظاهرات به لرزه درآورده بود. از همان بدو شروع تظاهرات، پاسداران بر روی مردم آتش گشودند. گفته می شود در تمام جریان حداقل ۱۸ نفر کشته شده و قریب صدعا نفر دستگیر شده اند.

واقعیه شهر مشهد نیز مانند رویدادهای دو شهر خرم آباد و اراک در طی ماه گذشته با حمله مأموران شهرداری به خانه های مردم محلات فقیر نشین آغاز شد و این جرقه ای بود که بشکه باروت ناراضی مردم شهر را منفجر کرد. اما این بار برخلاف گذشته خبر با سرعت بیشتری در مطبوعات دولتی ایران منعکس شد. ۲۵ ساعت بعد از شروع حوادث، طویترین جمهوری اسلامی صحنه هائی از اماکن سوخته و ویران شده را در برنامه خبری خود نمایش داد. وسعت اعتراضات دوه ای چنان بود که جناحهایی از خود رژیم نیز نسبت دادن مسئله به تحریک مده ای عناصر خرابکار را سطحی و نادرست اعلام کردند. روزنامه رسالت در سرمقاله ۱۲ خرداد خود ناراضی مردم از کسب و کارهای اقتصادی ناشی از اقدامات دولت رفسنجانی را در ایجاد این وضعیت مسئول

زمینه های تشکیل حزب

ظاهر مساله این است که این حزب بدنبال اختلافات و کشمکشهای درون حزب کمونیست ایران تشکیل شده است. بنظر من این تبیین، یعنی جستجو کردن ریشه های این حزب در اختلافات درونی حزب کمونیست ایران، تبیین نادرستی است. هرچند محتمل است که حزب برخی از رقبای همسر حزب کمونیست، به منظور فکر می کشد. یعنی خود را در امتداد آن اختلافات و چپ و راست شدن ها و قطب بندی های درون حزب کمونیست ایران تعریف میکنند. بنظر من دیدن این حزب بعنوان نوعی محصول حزب کمونیست ایران اشتباه است. زیرا آن اختلافات و کشمکشهای داخلی حزب کمونیست ایران و جنبه های هابی که پیش آمد، خود

محصول یک شرایط عینی تاریخی و اجتماعی بودند و این حزب هم در انعکاس به خود همان شرایط عینی تشکیل شده است و نه در امتداد آن اختلافات.

با سقوط بلوک شرق و تحولات ۷۰ سال اخیر چهره دنیا بشدت تغییر کرده است. مداخلات اقتصادی و سیاسی و وضعیت ایدئولوژیکی و رونای فکری و عقیدتی جهان در این سالها دگرگون شده است. از اقتصاد سیاسی جهان معاصر و تقسیم جهان میان بلوکهای شرق و غرب و وضعیت فکری و ایدئولوژیکی همه بشدت تغییر کرده و سوالات جدیدی جلوی جویع و طبقات اجتماعی قرار گرفته است. ای که در چهارچوب وضعیت پیشین

اختلافات درون حزب کمونیست ایران ناشی از یک وضعیت جهانی خاص بود. نوشته ای که در این سالها در این حزب قرار گرفته است. طبقا ما هم مانند سایر احزاب چپ دنیا و در این شرایط متحول شده، خیلی مانده همه کسانی که مدعی کمونیسم بودند از این وضعیت تلایر گرفتیم. خیلی جریانها متحول شدند، خیلی ها به انشعاب کشیده شدند و ما هم تغییر کردیم. بنابراین اگر در جستجوی عامل پیدایش این حزب در این دوره و مقطع معین هستیم، این عامل همان وضعیت عینی اجتماعی است که بیرون ما موجود

گفتگو با رضا مقدم

درباره اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران

صفحه ۲

اطلاعیه برگزاری کنفرانس اول کادرهای حزب کمونیست کارگری ایران

کنفرانس اول کادرهای حزب کمونیست کارگری ایران در نیمه اول اردیبهشت ۷۱ (۱ اوایل مه ۷۲) تشکیل شد. کنفرانس با شرکت بیش از ۲۰ نفر از نمایندگان کادرهای حزب از کشورهای مختلف برگزار گردید و ۵ روز بطول انجامید.

کنفرانس در مورد مبانی و چشم انداز حزب و نیز اولویتهای ملی و روشهای فعالیت در عرصه های مختلف فضلا به بحث پرداخت. اهداف و برنامه حزب دستور دیگر کنفرانس بود که بعد از مباحثه نسبتا مفصل، کنفرانس کمیسیونی را مسئول تهیه پیش نویس آن و ارائه به شورای مرکزی جهت تصویب نمود. کنفرانس همچنین تعدادی قرار و قطعنامه را تصویب کرد و سرانجام با انتخاب اعضای کمیته اجرایی و انتخاب اعضای شورای مرکزی ۲۸ نفره بعنوان عالیترین مراجع حزب به کار خود خانه داد.

در اولین نشست کمیته اجرایی اصغر کریمی بعنوان دبیر اجرایی حزب انتخاب گردید.

کمیته اجرایی حزب کمونیست کارگری ایران
اردیبهشت ۷۱ (مه ۷۲)

صفحه ۱۰

مبانی و چشم اندازهای حزب کمونیست کارگری

در جهان سوم شاهد نومی کمونیسم و سوسیالیسم جهان سومی بوده ایم، از آمریکای لاتین تا اسیای و افریقا، که مستقیم و غیرمستقیم بیشتر تحت تأثیر استالین و مانوئیسم و با در واقع ناسیونالیسم بوده اند. اینها هم از هم گسیخته اند، زیرا اولاً، از نظر اقل و برنامۀ اقتصادی با سقوط شرق زیر پای این جریانات خالی شد. اقل سومی اینها اقتصاد دولتی تحت کنترل یک جمهوری مردمی با خلقی بود و این اقل اقتصادی دیگر خریداری ندارد. و علاوه ناسیونالیسم رسمی بصورت صریح و مریای به صحنه آمده است و خود نیروی خود را مستقیماً جذب میکند. جایی برای ابراز وجود اینگونه جریانات چه در این ترتیب باقی نماند. بهر رو در جهان سوم هم نیروهای چه رادیکال این چنینی، محلی از اعراب ندارند.

واقعیتی که بخصوص به حزب کمونیست ایران مربوط میشود اینست که در معرض ضد کمونیستی سالهای اخیر دو جریان اجتماعی بعنوان هرچند ایدئولوژیک و سیاسی این تعرض به جلوی صحنه آمدند. یکی ناسیونالیسم و دیگری دموکراسی طلبی. هر دو اینها جریاناتی بودند که در معرض بورژوازی به کمونیسم میداندار شدند. این درست است که فاشیسم نیز در این میان سر بلند کرد، اما رشد فاشیسم محمول بعدی این تحولات بود و در معرض اولیه نقش نداشت. فاشیسم محمول فوریاشی موازنه قبلی است. اما آن جریاناتی که در معرض ضد کمونیستی بورژوازی، که تحت پوشش حمله بلوک شبه سوسیالیستی شرق صورت میگرفت، پرچم دار شدند، ناسیونالیسم و دموکراسی بودند. و وقتی دقت کنیم می بینیم هر دو این جریانات از اجزاء متشکله اصلی چه رادیکال و با کمونیسم جهان سومی بوده اند. عبارت دیگر در سنت سیاسی اصلی ای که در اینگونه کشورها در امتزاج با سوسیالیسم کارگران، چه رادیکال و احزاب این سنت را شکل داده بودند، اکنون در صحنه اجتماعی در سطح جهانی صریحاً در مقابل کمونیسم قرار گرفتند و به قالب اصلی جلب نیرو علیه سوسیالیسم تبدیل شدند. طبیعی است که اینگونه احزاب، احزابی که حامل این سنتهای متخاصم هستند در چنین موقعیتی از هم میباشند. وقتی این جنبشها در صحنه اجتماعی در مقابل هم قرار گرفته اند دیگر، برخلاف دهه گذشته، باقی ماندن آنها در چهارچوب تشکلهای چه رادیکال غیر ممکن میشود. بخصوص اینکه ناسیونالیسم و دموکراسی طلبی این دوره را دوره خود میدانند و لزومی به سازش و کرنش به سوسیالیسم، در هرنوع، نمی بینند. در چنین شرایطی طبعا حفظ چهارچوب های تشکلاتی خلقی برای احزاب چه غیر ممکن میشود. دموکراتها و از آن روشن تر ناسیونالیستها در جهان بیرون دارند کمونیستها، و کلاً کمونیسم به هر

و مطابق نیازهای دوره های گذشته شکل گرفته بودند، زیر سوال میروند و معضلات جدیدی رویرو میروند. حرکت های سیاسی و حزبی قرار میگیرد که دیگر با توجه به پاسخی که به آنها داده میشود میتوان از صف بندی و اتحاد های حزبی در این دوره صحبت کرد. سوالات جدید وحدتها و شکاف های جدید ایجاد میکند. پاسخ مشترک به معضلات پیشین دیگر امروز لزوماً کسی را با کسی متحد نگاه نمیدارد.

شاخه های طرفدار شوروی، چه در غرب و چه در شرق، بشما با منحل شده اند و با بطور کلی تغییر می و تغییر نام داده اند، یا بخش اعظم نیروی خود را از دست داده اند و به حاشیه رانده شده اند. بقایای این احزاب تلاش میکنند با استفاده از فضای ناراضی از عملکرد بازار در شرق و با ناراضی عینی جنبش کارگری در غرب پدیده های ده ساله حمله راست جدید، به نمایندۀ اعتراضات تحلیلی طبق کارگر تبدیل شوند و از این طریق در صحنه سیاسی باقی بمانند. یعنی روشی که تا قبل از این تحولات اساساً با آن بگانه بودند. این جریانات به هرحال بشدت منزوی شده اند و هیچکدام دیگر احزاب مطرح و نیرومندی را تشکیل نمیدهند. البته بعید نیست احزابی نظیر حزب کمونیست فرانسه و حزب کمونیست روسیه هنوز دورنمای قدرتمند شدن را داشته باشند اما این بهرحال منوط به تغییر جدی در جایگاه سیاسی و عملی و خط مشی تاکتیکال آنهاست. آینده آنها را نه چون گذشته تعلق به یک بلوک جهانی مقتدر، بلکه رابطه شان با همین جنبش اعتراضی طبقه تعیین میکند.

جنبش چه رادیکال ضد روزیونیستی هم با از میان رفتن موضوعیت خود روزیونیسم بطور کلی قطب نمای حرکت و فلسفه وجودی خود را از دست داده است. جناح رادیکال که در مقابل با بلوک های شوروی و چین و احزاب وابسته به آنها شکل گرفته بود، و طبقاتی گوناگونی را شامل میشد، امروز کلاً ملت وجودی روشنی ندارد. علاوه اینکه بخش عمده نیروی این احزاب از رادیکالیسم افشار غیر کارگری مایه میگرفت که این رادیکالیسم هم با تحولات سالهای اخیر درد شده و به هرا رفته است و آن نیروی اجتماعی که اینگونه احزاب می توانستند حول شعارهای رادیکال خود گرد بیاورند امروز دیگر ناموجود است. این رادیکال دوری نیست که احزاب بورژوازی از هرنوع، مانوئیسم، فروکسیست و غیره، بتوانند کسی را دور خود و کمیتهای سیاسی تاکتیکال شان جمع کنند و متحد نگاه دارند. همان نیروی اجتماعی محدود این جریانات هم دارد از دور آنها پراکنده میشود.

تعطیل را میکنند و طبعا کسی نمیتواند حزبی داشته باشد که در آن کمونیست و مارکسیست و ناسیونالیست و دموکرات دور هم جمع شوند و یک سازمان چه واحد را بسازند. چنین جریاناتی جیرا تجزیه می شوند و بهر رو همین واقعیت است که پشت

جدایی های اخیر در حزب کمونیست ایران قرار داشت. حزب کمونیست ایران از این نظر تافته جدا بافته ای نبود. شک نیست که سوسیالیسم کارگری در حزب کمونیست ایران قوی بود و حزب کمونیست ایران انزاسیونال بود که توسط آن کل جنبش سوسیالیستی کارگری در جامعه ایران خود آگاه تر شد و بهر رو در شرایط سخت و خطیری در صحنه سیاسی فعال ماند. اما حزب کمونیست ایران بعنوان یک حزب سیاسی تابع همان قوانینی بود که بر همه احزاب چه ناظر بود. یعنی با سقوط سوسیالیسم کاذب بلوک شرق و هجومی که بورژوازی بر متن این سقوط بر کل کمونیسم و آرمان سوسیالیسم افکار کرد، در حزب کمونیست ایران هم ناسیونالیسم و دموکراسی طلبی ای که زیر چتر سوسیالیسم جای گرفته بود شروع کرد به اینکه ساز خودش را بزند. علت انتخاب جدایی از جانب ما این بود که گرایشهای دیگر با این اوضاع بین المللی دیگر از تکلیف به کمونیسم و به خط مشی کمونیستی در حزب سر باز میزدند. با توجه به قدرت سنت کمونیستی در حزب قبل از جدایی اخیر، این جریانات این توان را داشتند که پرچم خود را صریحاً بلند کنند. قتل افق و خواستهای خود را مطرح کنند. اما این توان را داشتند که حزب را طغ کنند. فضایی از بدبینی و بی اعتمادی و غیر سیاسی گری در آن ایجاد کردند و از پائین فعالیت مورد نظر خود را دنبال کنند. علت جدایی ما این بود که ما بعینه میدیدیم که این جنبشها دارند در سطح جامعه صریحاً در مقابل هم قرار میگیرند. ظاهر مساله این بود که ما از آن حزب رفتیم. اما واقعیت این بود که آنها رفتند. گرایشهای دیگر دوسال قبل از اینکه ما از آن حزب برویم، از نظر سیاسی حزب کمونیست ایران را ترک کردند. کمونیسم دیگر، از همان مقطع کناره سوم، برای این جریانات وزن و اهمیت نداشت. به همین ترتیب حزب کمونیست و خط مشی و رهبری کمونیستی حزب هم ارزش خود را برای آنها از دست داده بود. دنبال مشروطه خودشان بودند، چرا که در صحنه جامعه میپدیدند که دوره دوره دموکراتها و ملی گراهاست. این جریانات بدلیل استبداد و سرکوب در جامعه ای نظر ایران به کمونیسم و حزب کمونیست رو آورده بودند. اکنون دیگر از خود ابرقدرتها میشنیدند که عصر سقوط دیکتاتوری ها فرا رسیده. برخی را ملی گرایی سرکوب شده شان به سوسیالیسم و شکل کمونیستی سوق داده بود. اما امروز که دیگر دارند به ناسیونالیستها جایزه میدهند، این انتساب خود به کمونیسم دیگر برای آنها نفی دیر ندارد. با تحولات بین المللی سالهای اخیر امیدهای جدیدی در دل گرایشهای دیگر در درون حزب کمونیست زنده میشود و ناگزیر رفتار سیاسی و اجتماعی آنها تغییر میکند. از این دوره است که چند

نیخواستند. در یکی از دلایل کواکولا هوابیایی از بالای کنیری عبور میکند و یکی از سر نشینان چشمش آن پائین به یک کیوسک کواکولا می افتد، همان از کف میبهد و با سر به ست کواکولا از هوابیای بیرون میبرد. اینها اینبار خیلی روشن کواکولای خودشان را روی زمین دیدند و به شمش رفتند. توری که ما زهرشان پهن کرده بودیم را مزاحم میدیدند. ما هم گذاشتیم بپرند. تفاوت این بار با دفعت قبل فقط در این بود ما اینبار علاقه ای نداشتیم وحدت حزبی خود را با این جریانات حفظ کنیم. زیرا خودمان از سه سال قبل تاکید میکردیم که فقط یک حزب یکپارچه مارکسیستی میتواند پاسخگوی شرایط امروز باشد و ما به هیچ انتلافی ملالت نداریم. شاید بیشتر تضمین دست بالای سوسیالیسم و مارکسیسم در حزب را هنوز کافی میدانستیم و به این گرایشهای بعنوان عوامل بازدارندگی نگاه میکردیم که میشود در چهارچوب یک حزب زیان شان را به حداقل رساند و به کار خود ادامه داد. اما در این شرایط، با تحولات بنیادی ای که دنیا از سر گذرانده است، این دیگر نمیتوانست خط مشی ما باشد و ملا ما را از شکل دادن به یک حرکت حزبی و مارکسیستی که در شرایط امروز بتواند نقش بازی کند بازماند.

بهرحال اصل مطلب اینست که کشمکشهای درون حزب کمونیست خود بر کشمکشهای وسیع تر اجتماعی منتهی میشود. تحولات شدن و تغییر کردن تحت تأثیر تحولات اجتماعی، نشاندهنده خلعت واقعی و اجتماعی خود ما به عنوان یک جریانی سیاسی است. کسی که پیروان حزب سیاسی اش بدلیل اختلافات میان اشخاص از هم پاشیده است، تصویر نازل خود از حزش را نشان میدهد. این اوست که حزب سیاسی خود را نامربوط به دنیا و منزوی تلقی میکند. ما برخلاف این طرز تلقی، بدینی اجتماعی و مادی از جدایی های حزب کمونیست ایران داریم. ما بسادگی میگوئیم بدلیل روند های مهم اجتماعی سالهای اخیر در حزب کمونیست ایران هم شکاف افتاد و

بنی بودن و انتلافی بودن حزب کمونیست ایران دیگر کاملاً محسوس و ملموس میشود. مباحثات دوره اخیر تأثیری در اساس این روند نداشت. شاید روز و ساعت جدایی ما را تعیین کرده باشد. اما نفس این جدایی اجتناب ناپذیر بود. گمانیکه، صحبت ما خطاب به گرایشهای دیگر از قبل این بود که اکنون که شاهرا کمونیسم دیگر خبری به شما نمیرساند بروید بگذارید این حزب یک حزب کمونیستی باقی بماند. این اولین بار نبود که در حزب کمونیست ایران ما با کسی جدل و پلیس میکردیم. تاریخ حزب کمونیست ایران تاریخ سقوط مکرر گرایشهای اجتماعی دیگر در حزب بسوی اهداف اجتماعی واقعی شان و تور پهن کردن و جلوگیری کردن از سقوط آنها توسط جریانات مارکسیستی بود. این دور آخر اولین نمونه ابراز وجود ناسیونالیسم و دموکراسیست در حزب کمونیست نبود در جنگ با حزب دموکرات، برای مثال، یک تبیین تمام ناسیونالیستی را بعنوان مبنای این درگیری پیش کشیدند. مده ای هم با افشوش باز آن تحلیل را قبول کردند. این مارکسیستی حزب بودند که جلوی این نگرش ایستادند و تاکید کردند که ملت این درگیری برخلاف تلقی آنها جدال بر سر کسب هژمونی در یک جنبش واحد ملی نیست، بلکه تقابل طبقات و جنبشهای مختلف طبقاتی است. در جریان بالا گرفتن جنگ شهرها میان ایران و صدام و به بطور برجسته تری در مقطع آتش بس ایران و عراق هم تحلیلها و خط مشی های غیر کمونیستی مطرح شدند. باز این مارکسیستهای حزب بودند که جلوی سرفوت آنان به چنان مواضع و خط مشی هایی را گرفتند. در همه این موارد، بجز مورد آخر بحث در مورد نظم نوین جهانی و اعتلای سیاسی در عراق، طرف مقابل از اینکه دستش را گرفته اند و مانع دروغطیبتش به اهرورونیسم و پروولیسم و غیره شدند و اعتبار سیاسی اش را محفوظ نگاه داشته اند منون هم شده است. اما این بار آخر، خودشان آگاهانه نیخواستند سقوط کنند. تور ایمنی و ناجی سیاسی

منتشر شده است

آرمانها و توهمات

بررسی مختصر تاریخ سوسیالیسم

آرمانها و توهمات
بررسی مختصر سوسیالیسم
نوشته جعفر رسا
انتشارات سامان
صفحه ۲۸۱

جعفر رسا در این کتاب به بررسی زمینه های عروج و افول گرایشهای سوسیالیستی و تفکیک آرمانها و توهمات این جنبش ها می پردازد.

کسی که می‌خواهد این جدایی را به‌همد باید آن روندها را درک کند.

حزب کمونیست کارگری ایران هم دقیقاً در انعکاس به همین روندها و تحولات اجتماعی تشکیل شده است. برای ما چند نفعی که فراخوان تشکیل این حزب را دادیم این فاکتور اصلی بود. اسناد این شیوه برخورد مدین است، از همان کنگره دوم و سپس کنگره سوم حزب کمونیست ایران مشخص است که جریانی در حزب وجود دارد که برای حزبی با مشخصات خاص تلاش میکند. ما با علم به اینکه در پیوستگی با سنتهای تاریخ گذشته آن حزب، و با ترکیب و بافت سیاسی و کادری آن، نمیتوان به جنگ مسائل و معضلات کمونیسم در این دوره رفت، بر آن شدیم که حزب دیگری تشکیل بدهیم. فراخوان ما هم خطاب به هیچ شاخه و جناحی در حزب کمونیست ایران نبود. بلکه خطاب به همه کسانی بود که خود را در این اهداف شریک میدانند. ما ابتدا تالیف نداشتیم که حزب جدید انشایی از حزب قدیم تلقی شود. رفاقی که در کنفرانس کمونیسم کارگری در حزب پیشین حاضر بودند پادشاه هست که ما ایده تشکیل حزب توسط فرانکسین را رد کردیم. این حزب پاسخی است از جانب مده ای کمونیست با نگرش و افق مدین به معضلات کمونیسم و جهان سرمایه داری امروز و دیگر نباید به آن در چهارچوب تکوین و تکامل حزب ایران تکرار کرد. حتی اگر تر نظر تقویمی چنین بنظر باید که این حزب بهر حال توسط فعالین پیشین حزب کمونیست ایران تشکیل شده است. ریشه این حزب در آن گذشته نیست. ما هرگز از ما، هر تاریخچه سیاسی و تشکیلاتی که داشتیم، بهر حال در مقلبی به این نتیجه رسیدیم که دنیا دستخوش تحولات و تغییرات اساسی است و ما باید بعنوان کمونیست پاسخ خود را بدهیم.

مشخصات اساسی حزب کمونیست کارگری

بنای وحدت ما و پاسخی که می‌خواهیم به مسائل امروز کمونیسم بدیم چیست؟ گمان میکنم در این چند ساله درباره تفاوت های خود بعنوان کمونیستهای کارگری با گرایشات دیگر چه به اندازه کافی گفته ایم و نوشته ایم. می‌خواهیم اینجا رنوس مهم این تفاوتها را بشماریم. طبقاً دقیق تر و جامع تر از این صحبت من هم میشود چهارچوب هویتی خود را تعریف کنیم. بهر حال من شانههایی را که به گمان من خلعت نمای سیاسی حرکت ماست و بنیاد سیاسی حزب کمونیست کارگری است می‌شمارم.

۱- خلعت عینی -

اجتماعی سوسیالیسم کارگری

اولین نکته ای که ما در این دوره بر آن تاکید کرده ایم این است که سوسیالیسم کارگری یک جنبش اجتماعی قائم به ذات است و مشتق فعالیت مارکسیستها و کمونیستها نیست. این یک حرکت تاریخا بره افنده و در جریان است. حال اگر روز اول این نیاز وجود داشته است که کسی چهارچوب فکری این

جریان را خاطر نشان کند، بهر حال امروز، سالها پس از این اقدام مارکس، سوسیالیسم کارگری یک حرکت موجود و در جریان است. مبارزه علیه سرمایه داری برای جایگزینی آن با سوسیالیسم، از طریق یک انقلاب کارگری، یک افق زنده و جا افتاده کارگری است و یک سنت مبارزاتی زنده در درون طبقه کارگر را تعریف میکند. نیروی و خود آگاهی این جنبش در هر دوره میتواند دقیقاً نادقیق، درست یا نادرست باشد. اما این طبقه و این گرایش در جنبش کارگری بهر حال همیشه وجود دارد که می‌خواهد و دانشا تلاش میکند کل طبقه را به این سمت بکشاند. اولین وجه تمایز ما اینست که می‌گوییم کمونیسم و سوسیالیسم و حزب کمونیست کارگری بر ستر یک چنین مبارزه واقعی و چنین تلاش مینی ای در این جامعه در درون خود طبقه کارگر، هرچند گاه محدود و ضعیف، شکل میگیرد. سوسیالیسم یک الگو، اتویی و یا طرحی خردمندانه برای جامعه نیست که ما قصد پیاده کردن آن را داشته باشیم. البته سوسیالیسم هم مافلات است و هم ما قصد پیاده کردن آن را داریم. اما سوسیالیسم و کمونیسم کارگری قبل از هرچیز چهارچوبی برای یک مبارزه اجتماعی است که مستقل از اینکه حزبی هست یا نیست به ناگزیر در جریان است.

اگر پادان باشد در ابتدای طرح بجهای کمونیسم کارگری تاکید ما بیشتر روی این جنبه بود. ما تاکید کردیم که کمونیسم یک طرح دلخواهی و یا نسخه صاداری از قلمرو عقل به قلمرو عمل نیست. سوسیالیسم یک تلاش اجتماعی است که کمابیش در تمام طول دو قرن نوزدهم و بیستم در جریان بوده است و امروز نیز به روشنی قابل مشاهده است. توده‌های نیست که گرایشات مختلف اجتماعی می‌کشوند بر این جنبش و این تلاش طبقاتی اعمال نفوذ کنند و آن را به سمت افق مورد نظر خود سوق بدهند. اما خود این تلاش طبقاتی علیه سرمایه داری و برای برابری اجتماعی، در درای رنگی که جنبشهای سیاسی و حزبی مختلف به آن می‌زنند مستقلاً قابل مشاهده است. این جنبش را میشود بر مبنای اهداف اجتماعی عمومی اش، اعتراض در این جامعه، و منشاء طبقاتی و اجتماعی اش از سایر جنبشهای مصر حاضر تمیز داد. هرگز از شما اگر نشریات کارگری مختلف را بخوانید، حتی نشریات اتحادیه ها را، و یا در فعالیت جاری خود در رابطه با جنبش کارگری دقیق شوید، میبینید که هست بخشی از طبقه کارگر هست که به یک مبارزه دفاعی قانع نیست، که معتقد نیست حق واقعی خود را میتواند در نظام موجود بگیرد، فکر میکند که سرمایه داری باید جای خود را به سوسیالیسم بدهد، معتقد است وسائل تولید را باید از شکله

طبقه بورژوا در آرد و فکر میکند که برای همه اینها باید متحد شد و انقلاب کرد. و این چیزی جز تعریف سوسیالیسم کارگری نیست. تاکید به «بمورد» ابوکتیو و مادی یک تلاش سوسیالیستی در خود طبقه کارگر، مستقل از قالب فکری ای که در هر مقطع ممکن است بخود بپذیرد باشد، یک مشخصه

تمایز کننده جدی جریان ماست. ما حتی در روی فعالیت راست درین اتحادیه ها حفاظتی را در درون تصایلات و تکاپوی سوسیالیستی طبقه کارگر می بینیم که سایر گرایشات چه قادر به دیدن آنها نیستند. ما در روی سخنان رهبران صلی جنبش کارگری در مبارزات اعتراضی، ولو این سخنان خود سست و توهم آمیز باشند، حفاظتی از موجودیت سوسیالیستی طبقه کارگر را می بینیم. چرا که این ترویات اکتسای است، اما تصایلات ضد کاپیتالیستی در درون طبقه کارگر که رهبران کارگری را به سخن در میارود قائم به ذات و واقعی است. سوسیالیسم کارگری آن گرایشی در طبقه است که رهبران رادیکال کارگری را میارود و فشار دائمی رادیکالیسم را روی رهبران غیر رادیکال در جنبش کارگری حفظ میکند. این یک مشخصه اساسی گرایش ماست که در روی تحرک روزمره جنبش کارگری و فعل و انفعالات سیاسی و مبارزاتی در درون طبقه کارگر، وجود ابزکتیو بر رگ سوسیالیستی را می بیند و برسمیت می شناسد و معتقد است که حریت کمونیستی باید خود را در متن این سنت مبارزاتی واقعی و جامعه کل بشکند و بعد از اینها مایه بگیرد. حزبی که ما امروز تشکیل میدیم به این سنت تعلق دارد و نه به سنت ابزکتیو رادیکال ایران یا چه رادیکال بطور کلی. مبارزه ضد سلطنتی، مبارزه ضد رژیم اسلامی، مبارزه ضد استبداد و حکومت مبره، مبارزه علیه سرمایه داری، مبارزه سرچشمه سیاسی و اجتماعی این حزب را تشکیل نمیدهند. این حزب در سنت مبارزه کارگری برای برابری اقتصادی، که مدوارا در متن جامعه سرمایه داری جریان داشته است تشکیل میشود و قدرت و نیروی خود را اینجا جستجو میکند.

۲- انترناسیونالیسم

یک وجه مشخصه دیگر جریان ما انترناسیونالیسم است. نه فقط نگرش ما و تبیین ما از جهان، بلکه روش و پراکند سیاسی ما مبنایی انترناسیونالیستی دارد. همین امروز به وضوح بیناست که کسی که کوچکترین تعلق خاطری به مقله مین دارد و آن طینی ا ز چه که وقتی از کارگران حرف میزند و مطالبه ای برای کارگران مطرح میکند هنوز آنها را کارگران مینامد! لطافت میکند، به این حزب پیوسته و میپیوندد. ناسیونالیسم در سنت ما بار منفی زیادی دارد و راستش مشکل ما اینست که کاری کنیم رفقا در حله به ناسیونالیسم جانب اعتدال را رعایت کنند! ما امروز با زبانی درباره مین و مین پرستی و ناسیونالیسم حرف میزنیم که دهسال قبل برای چه ایران غیر قابل تصور بود. خود ما کله «ملی» را بعنوان کله ای با بار مثبت از زبان چه ایران انداختیم. اما در واقعیت تنها لفظ ملی از زبانشان افتاد و خط مشی سیاسی و هویت اجتماعی شان معدا همچنان مل و ناسیونالیستی باقی ماند. حزب کمونیست کارگری مطلقاً سپاتی ملی ندارد. ملت مقله ای نیست که ما مردم را با آن دسته بندی کنیم. ما از مقله انسان بطور کلی که فراتر میرویم به کارگر

میرسیم. در این میان هیچ تقسیم بندی دیگری اعتبار مطلق برای ما ندارد. ما خواهان رفع تبعیض بر افشار و تقسیم بندی های مختلف جمعیته بشری هستیم. ما برای این رفع تبعیض مبارزه میکنیم. اما خود این تقسیم بندی ها نقطه مزیت و با پایه فعالیت سیاسی و تشکیلاتی ما را تشکیل نمیدهد. ما از هیچ مبارزه ملی ای بر نخواستیم. ما هیچ مرز ملی و کشوری را نه در تبلیغ و ترویج و نه در کار سیاسی به رسمیت نمیشناسیم و هرجا باشیم مبارزه طبقاتی را موضوع فعالیت خود قرار میدیم. این آن جنبه ای است که سنت سیاسی ما را به بلشویسم دوره لنین شبیه میکند. ما در تبیین سیاسی خود خود انترناسیونالیست هستیم. موقعیت جهانی مبارزه طبقاتی نقطه مزیت ما در تعریف وظایف ماست. هویت سیاسی، ایندولوریک و مبارزاتی خود را به هیچوجه به تقسیم بندی های ملی و کشوری ربط نمیدیم. یک استراتیژی جهانی را تعقیب میکنیم و بعنوان بخشی از آن استراتیژی جهانی در ایران که آشنایی و نفوذ مستقیم داریم برآمده اصل سیاسی مستقیم تر و جامع تری را دنبال میکنیم. ما طبقه کارگر را به آحاد ملی تقسیم نمیکند. ویژگی های شرایطی را که بخش های مختلف طبقه بدلیل وجود مرزها و بازوها و دولتهای جداگانه تحت آن پسر میبرد در نظر میگیریم. اما هرگز طبقه کارگر را به آحاد ملی تقسیم پخیر و بدلیلند و در تلاش سیاسی مان از سنت کل طبقه کارگر جهانی و کلیه بخشهای آن حرکت میکنیم.

۳- سوسیالیسم به عنوان هدف نهایی

تبیین ما از سوسیالیسم، جریان ما و جوانب مختلف آن را از کف

نشریه انترناسیونال رایگان است

نشریه انترناسیونال برایگان در اختیار خوانندگان قرار می گیرد. هزینه ایران تنها معادل هزینه پست نشریه است. بهای نشریه در کیوسکها و مراکز حرفه ای توزیع نیز تنها معادل مخارج این توزیع و حق اگرم فروشنده است.

انترناسیونال با کمکهای مالی خوانندگان و دوستان وانش تأمین می شود

هزینه انتشار نشریه انترناسیونال کم نیست. کمکهای مالی خوانندگان و علافتندان نشریه به انتشار و توزیع هر چه گسترده تر آن کمک می کند.

آبونمان نشریه ساده است

برای آبره شدن نشریه کلیتت فرم پر شده زیر و معادل هزینه پست نشریه، پول یا صیر بلال شده کشور محل اقامت تان را به یکی از آدرسهای نشریه پست کنید. توصیه می کنیم برای کف به نشریه مقدار بیشتری از صیر یا پول مورد نیاز برای دریافت نشریه تان را بفرستید.

فرم آبونمان

نام نام نشریه انترناسیونال را مشترک شوم.
تعداد نشریه
ارزشنامه تا شماره
Name:
Address:
Post Code:
City:
Country:

فلاش اجتماعی برای بهبود اوضاع خویش و جامعه خویشند. انسانها، طبقات و طبقات بعنوان مجموعه هم سرزشت و هم موقوفات انسانی را زیاد، مدام از نظر سیاسی در حرکت و در تکاپو هستند. یک کمونیست نمیتواند مبارزه ای که فی الحال در جریان است را ننهد؛ بگیرد، برای مثال به مبارزه ای که برای جلوگیری از کاهش سطح رفاه کارگر در جهان است بی اعتنا باشد، و در همان حال فراخوان یک انقلاب بدهد که ظاهراً ربطی با مبارزه موجود ندارد. کارگران سنتا چنین چه پا در هوایی را به ریشخند گرفته اند.

بحث رابطه انقلاب و اصلاحات، و لاجرم رابطه عنصر انقلابی با جنبشها و سازمانهایی که حول اصلاحات شکل گرفته اند، یکی از لولاهای اساسی دغدغه ماست. این بحث سرچشمه یک سلسله احکام برنامه ای، تاکتیکی و سبک کاری برای ماست. رابطه انقلاب کارگری با خیزشهای حق طلبانه و آزادخواهانه متعددی که در متن همین جامعه موجود با اهداف محدود شکل میگیرد، رابطه و مطالبات فوری ما در عرصه های مختلف، رابطه فعالیت قانونی و غیر قانونی و نظیر آنها، همه مبتنی بر شناخت معنی از رابطه انقلاب و اصلاحات است.

امروز میشود گفت که در تایز با سنت چه رادیکال، چه در ایران و چه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری در اروپا، بنظر میرسد که فعالیت ما اینقدر اهمیت بیشتری در اقتصاد را بدرستی دریافت اند. هرچند تصور میکنم ما هنوز باید روی این وجه مسأله انقلاب و اصلاحات، یعنی ضرورت حضور دائمی نیروی انقلابی در صف مبارزه برای اصلاحات تاکید بگذاریم. این باید به خصوصیت پایدار خود بخودی و خریزی احزاب کمونیستی کارگری تبدیل بشود. از این نظر حزب ما، اساساً به دلیل تاریخچه مشخص تشکیل حزب و رشته های مرئی و نامرئی که در عرصه ملی، حتی حزبی را که آگاهانه از سنت سیاسی پیشین میرد به این گذشته متصل نگاه میدارد، هنوز در یک مرحله انتقالی بسر میرود و ما باید برای تحکیم این سنت فعالیت هنر زحمت

لذا مقاومتی در برابر پیشروی ناسیونالیسم و اتق بورژوازی در شوری از موضع کمونیسم کارگری سازمان نیافت. نیروی جنبش ما میان دو جناح اصلی در آن مباحثات تقسیم شد. جریان استالین پرچم امکان گرایی و واقع بینی و درام و کبات شوروی را بدست گرفت و بخشی از جنبش ما را، که بهرحال امیدوار به حفظ دستاوردهای انقلاب خویش بود، به سمت خود کشید و روسکی و جناح چه هم انترناسیونالیسم، یعنی یک آرمان اساسی سوسیالیسم کارگری را به میان کشید و بخش دیگری را به خود جلب کرد. ما نتوانستیم نیروی طبقاتی خود را زور پرچم خود حفظ کنیم، زیرا در یک مقطع تعیین کننده و در قبال یک مسأله محوری دوران پس از انقلاب، ملاً پرچم و برنامه مستقلاً نداشتیم. آینده ما هم بنابراین کاملاً به این بستگی دارد که جنبش ما، و نمایان آن، در نقطه مطنها و مقاطع تاریخی مختلف ملاً چه میکنند و چه اتقی جلوی جنبش کارگری میگذارند. خوب کار کنیم میشود و بد کار کنیم نمیشود. هیچ جبر تاریخی اینجا وجود ندارد.

کمونیسم مورد نظر مارکس و ما، وارد دور جدیدی از حیات خود شده است و آینده آن را هم خود مبارزه و پراپیک طبقاتی تعیین میکند. ما ایمانی نداریم و فور و تفحص خاصی نباید در باب مبانی نظری و مقدرات آتی کمونیسم بکنیم. سرقط بلوک شرق سقوط در حرکت جنبشهای سوشالیزم معاصر است که دلائل خود را دارد و بخودی خود هیچ حسی راجع به کمونیسم و آینده سوسیالیسم کارگری نمیدهد.

۶- انقلاب و اصلاحات

مؤلفه دیگر سنت سیاسی ما درک خاصی از رابطه انقلاب و اصلاحات است. این بنظر من بسیار مهم است. مشخصه جریان رادیکال چه تاکتونی انزوا از جنبشهای ملی و ریشخند شدن آنها توسط نمایان این جنبشها بوده است. هرچه جریان رادیکال در بوده است منزوی تر شده است. هرچه جریان رادیکال در بوده است، ایجاد تغییر در اوضاع اجتماعی زمان خود ناتوان در مانده است.

گویی اصولیت سیاسی و رادیکالیسم در آرمان و برنامه با نیرو و دخالتگری اجتماعی نسبت معکوس داشته است. گویی تفکر انقلابی با فعالیت عملی تناقض داشته است. بنظر من واقعیت اینست که در دهدگاه آنها واقعا چنین تناقضی وجود داشته است. مارکسیسم برای آنها صرفاً نظریه است و نه یک جنبش اجتماعی که باید در ابعاد مختلف ابراز وجود کند. وجه مشخصه سنت ما، که حتی ما اکنون بارقه هایی از آن را در فعالیت برخی رقیبانی که در همین حزب گرد آمده اند میتوان دید، اینست که انقلابیگری کمونیستی اش نه فقط با فعالیت روزمره برای بهبود اوضاع مردم، اوضاع طبقه کارگر و وضعیت اقتصادی و سیاسی و حقوقی و فرهنگی جامعه سازگار است بلکه رابطه تناقضی با آن دارد. برای ما این بدیهی است که انسانها از نظر سیاسی هرگز ساکن و بی چهره نیستند، بلکه در هر مقطع در یک

کارگری من این را یک وجه متناهی کننده خود از سایر گرایشات میدانم که بحران فطری رسی ماسلمان را بحران کمونیسم کارگری و مارکسیسم میدانم. مشکلات ما فقهی تر است. انزوا یا فقهی تر است. ناتوانی ما یا پاسخگوئی به مسائل جهان ماصر فقهی تر از آنها است. همانطور که گفتیم پیدایش خود بلوک شوروی گوله منزوی شدن خط اجتماعی ما بود. بنابراین پاسخ عملی ما نه تجدید نظر در مبانی فکری و ملی جنبش طبقاتی مان، بلکه اینست که ما باید به تلاشنا شدت بدهیم.

در خصوص این فلاش اجازه میخوام به یک ارزیابی شخصی هم اشاره کنم که ممکن است رقیبانی در این نظر متفاوتی داشته باشند. من پیروزی این جنبش کمونیسم کارگری را ابتدا اجتناب ناپذیر میدانم. حتی رشد آن را هم اجتناب ناپذیر میدانم. این جنبش میتواند ۷۰ سال دیگر هم به همین شیوه توسط جنبشهای اجتماعی دیگر بازپرس قرار بگیرد، تحریف شود و یا راساً سرکوب شود. اعتراض کارگر علیه سرمایه داری اجتناب ناپذیر است. اما هیچکس ادعا نکرده است که اعتراض ضد کاپیتالیستی کارگر تحت پرچم کمونیسم کارگری بعنوان جنبشی با تکرش و استراتژی سیاسی و اقتصادی مشخص اجتناب ناپذیر است. من به این اجتناب ناپذیری اعتقاد ندارم و به همین دلیل برای من انتخاب آگاهانه انسانها و پراپیک مشخص جنبش ما در دوره ما و مقاطع مختلف اهمیت پیدا میکند. این انتخابها و این پراپیک ها باید درست و کمونیستی باشد تا جلو برویم. انسانهای زنده و نسلهای زنده طبقه کارگر سرزشت کمونیسم و سوسیالیسم را تعیین میکنند. تحقق سوسیالیسم جبر تاریخ نیست، چرا که بورژوازی ممکن است اساساً صورت مسأله در جهان را برای دوره های طولانی تغییر بدهد. شاید در قرن نوزدهم دست و بال بورژوازی بسته تر از این حرفها بنظر میامده است. انسان ممکن بود فکر کند آنها در برابر فشار طبقه تحت استثمار بالاخره مثلاً چکار میتوانست بکنند. اما امروز بورژوازی بطور مادی میتواند جهان را به وسطه نابودی بکشانند. میتوانست کوه زمین را غیر قابل استفاده کنند. میتوانست کاری کنند که انقدر هم محتاج نان و اکسیرن باشند که کسی به صرافت سوسیالیسم نیافتد. یک برده داری مدین هم میتواند سرزشت آتی جهان، لائل برای چندین نسل، باشد.

بحث من بنابراین اینست که سوال بر سر مقدرات یک جنبش معین است: جنبش سوسیالیستی کارگری علت وضعیت امروز جهان و بقا و بربریت کاپیتالیستی اینست که این جنبش در اسفقات خطیری در تاریخ معاصر شکست خورده است. ما اساساً در تجربه شوروی شکست خوردیم و این سرزشت جهان را برای دهها سال رقم زد. ما در مباحثات سرزشت ساز من مربوط به روند حرکت شوروی پس از انقلاب از نظر فکری و سیاسی بدست نیاوردیم نشدیم و حاضر نبودیم. آمادگی قبلی جنبش ما برای پیروزی در آن مقطع معین کافی نبود. هیچیک از رهبران جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر روسیه با چنین نگرشی وارد این دوره نشد و

نبینها و در واقع در توضیح ملل موقعیت امروز کمونیسم، ما بحث دیگری داریم. ما میگوئیم آنچه که ملاً به بین پست رسید جنبش اجتماعی - طبقاتی دیگری بود که قربانی، جز در اسم، با سوسیالیسم کارکیسم و جنبش اجتماعی طبقه کارگر نداشته است. آنچه ما شاهد آنیم شکست تاریخی یک جنبش اجتماعی خاص در قرن بیستم است. آنچه ما باید پاسخ بدهیم ملل ناتوانی تاکتونی جنبش سوسیالیستی کارگری است و نه شکست بلوک شرق و رگ های مختلف شبه سوسیالیستی که با درجات مختلف زودبکی و دوری کرد این بلوک شکل گرفته بودند. پیدایش این بلوک تاثیرات زانباری در جنبش سوسیالیستی کارگری داشته است. انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه محصول جنبش ما بود. اما ما در شوروی شکست خوردیم. نه امروز، بلکه مدتها پیش. ما مدتها پیش در شوروی شکست خوردیم، به انزوا رانده شدیم و نفوذ وسیعی را که در جنبش کارگری و در صحنه سیاسی داشتیم از دست دادیم. بنابراین اگر از ما پرسند چرا کمونیسم یک قرن و نیم پس از مارکس به جایی نرسیده است، پاسخ ما اینست که ما در تجربه انقلاب روسیه شکست سختی از بورژوازی خوردیم که با امروز از آن قد راست نگذریم. پیدایش بلوک شرق شکست کمونیسم کارگری بود و نه فروپاشی آن. و لذا آنچه ما باید توضیح بدهیم دلائل و موانع آن شکست و ناتوانی ما از تجدید قوا و ابراز وجود مستقل و موثر در تمام طول قرن بیستم است. این تبیین که تاریخ سوسیالیسم کارگری و مارکسیستی را از تاریخ شوروی و چه حاصل آن جدا میکند و آنها را در تقابل باهم بررسی میکند، مختص سنت ماست. بنظر من جنبش کمونیستی طبقه کارگر سرجای خودش در کنار حرکت کمونیسم رسی وجود داشته است و دقیقاً به همین خاطر باید به جای کله کمونیسم که این بستر رسی و غیر پروتزی را به ذهن میارود ما از مبارت کمونیسم کارگری برای اشاره به جنبش طبقاتی خودمان استفاده کنیم. کمونیسم کارگری برای دوره هایی در اوائل قرن بیستم زنده و به شدت فعال و موثر بود. در قبال جنگ اول، در انقلابات روسیه و آلمان این جنبش پشت و فعال و موثر است. در مقاطع مختلف میتوان دید که حتی اگر این جنبش با پرچم مستقل خود در راس کارگران نبوده است، رهبران موجود کارگران را به سیاست و عمل رادیکال سوق داده است. این جنبش در ابتدای قرن توسط جنبشهای اجتماعی دیگر متکوب میشود. ما علت این شکست را میتوانیم توضیح بدهیم. میتوانیم نشان بدهیم که جنبشهای دیگر چرا آرمانها و زبان جنبش ما را بهانه گرفتند. ما میتوانیم توضیح بدهیم که چگونه، بربنای کدام نقاط ضعف و ناآمادگی ها جنبش ما در تجربه شوروی در مقابل ناسیونالیسم شکست خورد. و بالاخره ما این را هم میتوانیم توضیح بدهیم که چرا خود این قلمب مسلط نهایتاً شکست میخورد و فرو میپاشد، اهداف این سوسیالیسم کاذب و پایه های اجتماعی آن چه بود و غیره.

بنابراین بعنوان یک کمونیست

نبینانم. چرا که این انتقاد صحت و حقایق خود را از نظر ما به ثبوت رسانده است. شما نمیتوانم تصور کنم که چه واقعه ای در دنیا میتواند من را از اعتقاد به آنچه مینماید به صحت آن بی برده ام متصرف کند. چطور میشود حقیقتی را "ناموزی" کرد؟ ما به ملت رنج و مشقت انسانها در این جامعه بی برده ایم. ما مکانیسم استثمار و سرکوب و تدخیر در این جامعه را شناختیم. حال چه چیز میتواند ما را به این مجاب کند که این دانسته خود را کنار بگذاریم و بدین دیگری را برای توضیح دنیای پیرامین خود اتخاذ کنیم؟ چه چیز میتواند ما را از مارکسیست به چیز دیگری تبدیل کند. ممکن است انسانها منتقدان ایجاد کنند که اعتقادی را کنار بگذارند و حرف دیگری بزنند. اما انتقاد مارکسیستی به جهان چیزی نیست که کسی بتواند از ذهن خود پاک کند. در مقایسه با عق و شمول انتقاد مارکسیستی، تنوری های اجتماعی دیگر، چه اعتقادی و چه توجیه گرانه، کورکننده و سطحی بنظر میرسند. کسی که بیکار در این نقد اجتماعی با مارکس شریک شده باشد، دیگر نمیتواند از یک روز صبح تصمیم بگیرد خود را به حماقت تنوریک بزند و جهان را طور دیگری توضیح بدهد. بنظر من تمام کسانی که دست از مارکس و مارکسیسم میکشند، کسانی هستند که از ابتدا مارکسیسم را نه بعنوان یک تکرش روشنگر و انتقادی، بلکه بعنوان یک مکتب مد روز و یا تحمیلی پذیرفته برده اند. خیلی ها کسانی بوده اند که قالب و اصطلاحات مارکسیستی را برای لوله فعالیت اجتماعی و نظریاتی بیگانه با مارکسیسم بکار میبردند. تا این اواخر جهان پر از اینگونه مارکسیستها بود.

۵- سیر سوسیالیسم و علل ناکامی کمونیسم کارگری

تبیین ما از تاریخ فلاش سوسیالیستی طبقه کارگر و ملل ناتوانی تاکتونی کمونیسم خودیک وجه مشخصه و معرف سنت ماست. سوالی که امروز هر کمونیست قدیمی باید به آن جواب بدهد اینست که چرا چنین شد؟ به سر کمونیسم چه آمده؟ خیلی ها دارند همین امروز به این سوالات پاسخ میدهند و همه میگویند و میخوانند. میگویند تنوری مارکسیسم غلط بود، مارکس اشتباه میکرد، لنینیسم درافزوده غلطی به مارکسیسم بود، سوسیالیسم بطور کلی یک آتوبی بوده است، سوسیالیسم عملی نیست و غیره و غیره. در پاسخ به این نوع

به نشریه انترناسیونال

کلمه ملی کنید

حساب بانکی

انگلسان

National Westminster Bank
Bank Sorting Code: 56-00-31
Bank Address:
95 Tottenham Court Road,
London W1A 3AJ
England
Account Name: K.K.
Account Number: 00712310

سود

Bank giro
5783-9375
S.E. Banken
Stockholm,
Sweden

بکشیم.

اما درک اهمیت مبارزه برای اصلاحات به معنی حل شدن در اصلاحات نیست. این وجهی از رابطه انقلاب و اصلاحات است که در آن به همان اندازه حیاتی است. اگر این درست است که منجر به گسست انقلابی در طبقه کارگر بدون حضور در متن اعتراض جاری در جامعه درحاشیه و غیر اجتماعی باقی میماند و سوسیالیستی اش زمینه ای برای بروز و تأثیر گذاری بر کل طبقه پیدا نمیکند، به همان درجه این هم درست است که گرایش سوسیالیستی کارگری بدون نمایندگی کردن سوسیالیسم و انقلاب کارگری در درون طبقه کارگر به هدف انقلابی خود نزدیک نمیشود بلکه جنبش های اصلاح طلبانه را هم در اسارت افق و خط مشی محدود نگارانه بورژوازی باقی میگذارد. تمام ساله بر سرورک این واقعیت است که حضور در جنبش های جاری، تقویت و هدایت مبارزه برای اصلاحات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی با ابزار وجود بنفون کمونیستی متعقد، ابرازخواه و مدعی نه فقط تناقضی با هم ندارند، بلکه مجموعاً ارکان فعالیت کمونیستی را تشکیل میدهند. این کافی نیست که اتحادیه های کارگری و رهبران ملی جنبشهای کشورهای مختلف امروز ما بتوانند یک جریان سیاسی و دخیل در اعتراضات کارگری، بنفون کمونیستی که یک پای خود این جنبش است بشناسند. تا اینجا ما تفاوت خود را با چه رادیکال غیر اجتماعی به ظهور رسانده ایم. اما کمونیسم ما اینجا شروع میشود که در خود همین جنبشها، در درون طبقه خود، بتواند یک جریان انتقادی از گرایشات غیر سوسیالیستی، جریانی که امر اساسی تر و تحولی ریشه ای تر در نظام اجتماعی را دنبال میکند، بعنوان یک جریان مارکسیست که نگرش خاصی را به درون طبقه کارگر میبرد ظاهر شود. گرایشات دیگر، با این فرض که برادری و حق آب و گل خود در جنبش طبقاتی را به روشنی ثابت کرده باشیم، باید فشار دانشی مابنفون کمونیستی متعقد را روی خود حس کنند. حمایت از اتحادیه ها و رابطه نزدیک با جناح چپ آنها، تقویت کل جنبش کارگری در برابر بورژوازی حیاتی است. اما ما باید افق و سیاست و نگرش سازمانها و رهبران کارگری را بعنوان کارگران کمونیست زیر سوال ببریم. دموکراتیزه کردن فلان اتحادیه صنعتی در آمریکا کار خوبی است. اما کمونیست کارگری باید رهبری چنین جنبشی را با این سوال هم روبرو کند که بالاخره وقتی پس از ۲۰ سال اتحادیه دموکراتیزه شد بدش چه میشود، نظر آنها درباره کمونیسم و سوسیالیسم و مارکسیسم چیست، اترنابویشان برای جامعه چیست، راهبای نهایی کارگر به زعم آنها بالاخره چگونه بدست میآید. رهبر رادیکال کارگران آمریکا و کانادا و آلمان و انگلستان، تا چه رسد به ایران که همان جنبش اتحادیه ای اش هم هنوز کل قابل ذکری به سر کارگران نزده است، باید با این

سوال ما روبرو باشد که چرا کمونیست نیست، چرا در قبال بنیادهای اقتصادی نظام موجود، دولت، مذهب، آموزش و پرورش، برابری زن و مرد، جنگ طبیبی قدرتها، و غیره کم حرف و بی وظیفه است. ما انزوا طلبی اجتماعی چه غیر کارگری را نقد میکنیم تا در گام بعد به نگرش صنفی و به همان درجه انزواطلبانه جنبشهای اصلاح طلبانه کارگری و به انزوا آنها از کل امر انقلاب طبقاتی تمسک کنیم. ما آن گرایشی در جنبش کارگری هستیم که طبقه کارگر را صاحب صلاحیت و موظف به دخالت اجتماعی در مقیاس وسیع، در قسور اقتصاد، سیاست، فرهنگ و ایدئولوژی میداند و میخواهد کارگر در قامت ارائه کننده اترنابویری برای کل جامعه بشری ظاهر شود. افق، نقد اجتماعی، تنوری، اتحاد برای انقلاب اجتماعی از نظر ما مهم است، همانطور که افترایش دستزد، بیمه بیکاری، آزادی اعتصاب و متحد شدن برای بهبود اوضاع اقتصادی و سیاسی اقشار کارکن جامعه در هر مقطع برای ما مهم است. هر یک از این وجوه مبین بعدی از حیات و مبارزه نظر ما قابل تفکیک و قابل چشم پوشی نیست. تمام آن گرایشات اجتماعی، ام از کارگری و غیر کارگری، که این کلیت را میشکنند، که انقلاب اجتماعی را از کارگر و کارگر را از انقلاب اجتماعی دور نگاه میدارند باید زیر انتقاد ما باشند.

حزب و جنبش

یک شاخص دیگر جریان ما درک مشخصی از رابطه حزب و طبقه است. حزب ما حزب سنت مبارزاتی خاصی در خود طبقه است. رابطه این حزب با طبقه کارگر در واقع مبتنی بر رابطه آن گرایش درون طبقاتی با کل طبقه کارگر است. این یعنی اولاً، این حزبی نیست که یک مدعی صلح اجتماعی برای نجات طبقه کارگر تشکیل داده باشند. بلکه حزبی است که بخش و گرایشی در درون خود طبقه کارگر برای متحد کردن و هدایت کل طبقه کارگر در جهت اهداف طبقاتی اش تشکیل داده است. رابطه حزب و طبقه به این ترتیب برای ما به معنی رابطه سوسیالیسم کارگری با گرایشات دیگر در درون طبقه کارگر و کل توده های این طبقه است. ثانیاً، به این ترتیب معلوم است که حزب کمونیست کارگری حزب "همه کارگران"، مستقل از نگرش و اهداف سیاسی و اجتماعی شان نیست. کارگری جایز در این حزب است که در نگرش و اهداف اجتماعی این حزب شرکت است. بمبارت دیگر حزب کمونیست کارگری نه حزبی است مشق از ایده و نظریه ای از پیشی که اکنون با طبقه کارگر مواجه میشود و نه حزب همه کارگران است مستقل از نظریه و نگرش اجتماعی آنان. این حزب کارگران سوسیالیستی است که انتقاد بنیادی تر و جامع تری را در مقابل نظام موجود قرار میدهند. ما خود را یک حزب سیاسی خارج طبقه نمیبینیم، بلکه حزب یک گرایش انتقادی، با نگرش اجتماعی معین، در درون خود طبقه میبینیم. مواجهه فکری و سیاسی و مقیددی با گرایشات

دیگر درون طبقه کارگر به این ترتیب برای ما جایگاه مهمی دارد.

جنبش شورایی

در زمینه سازمانیابی موسی مبارزاتی طبقه کارگر ما به سنت شورایی متعلق داریم. و این نیز یک وجه متمایز کننده جریان ماست. ما حزبی هستیم مدافع سازمانیابی شورایی و صل مستقیم کارگری و از زوایه این سنت به اشکال دیگر سازمانیابی طبقه کارگر برخورد میکنیم. اینجا نمیخواهم در مورد رابطه ما با حرکت اتحادیه ای در درون طبقه کارگر صحبت مفصلی بکنم. قبلاً در این مورد گفته ایم. اگر بخواهم اشاره مختصری بکنم باید بگویم که اگر جریانی ولفا بخشی از طبقه کارگر و در پی سازمان دادن و متحد کردن طبقه باشد، اشکال دیگر سازمانیابی طبقه را رد کند و غولان جدا شدن کارگران از این اشکال، مثلاً اتحادیه ها، باشد که در همان حال بتواند یک اترنابویری موجود را نشان کارگران بدهد که به آن پیوندند مادام که اترنابویری شا یک تفکیکات واقعی و موجود نیست، مادام که یک سازمانیابی واقعی و در دسترس برای کارگران نیست که بتواند همان مسائل را بدست بگیرد و پاسخ بدهد، فراخوان دادن علیه اتحادیه ها بنظر من کاری جدا ضد کارگری است. اما اگر جنبش شورایی با گرفته باشد و ملاً بتواند این رجوعی از مبارزه تدافعی را که اتحادیه ها سازمان میدهند اصولی کند کارگران بخواهیم از اتحادیه ها بیرون بیایند و به شورایی و جنبش شورایی پیوندند. هیچکس حق ندارد هیچ دو خشتی را که کارگران از نظر سازمانی در مبارزه جاری و صفدا دفاعی شان روی هم گذاشته اند را با این نوع استدلال کلین یکی دموکراتیک نیست و یا به اندازه کافی چپ و رادیکال نیست و غیره برچیند. برخورد به اتحادیه ها نمیتواند از نوع برخورد به نهادهای دولتی و یا مذهبی باشد. هیچکس نمیتواند خواهان انحلال اتحادیه ها باشد. اگر جنبش دیگری توانست باشد، اترنابویری بهتری را ملاً شکل بدهد، کاری که میشود کرد اینست که کارگران تشویق به پیوستن به این جنبش بهتر و اصولی تر بشوند.

به یک معنی این به بحثی که قبلاً در مورد انزوا و اصلاحات و رابطه انقلاب و اصلاحات کردم برمیگردد. اتحادیه بهرحال اصلاحات و دستاوردهای کارگری و اجتماعی خاصی را به هر شکل حفظ میکنند. سازمانی است برای کسب و حفظ اصلاحات. میتوان تصور کرد که امروز در فقدان اترنابویری سازمانی بهتر کارگری، با قلم گرفتن اتحادیه ها چه وضعیت سیاهی بر دنیا حاکم میشود. از طرف دیگر، برسیست شناختن مطلوبیت اتحادیه در خیابان یک اترنابویری شورایی کارآمد به معنی این نیست که ما این تشکله را تقدیس میکنیم و با موضوع مستقل خود در قبال آنها را از تک میگذاریم.

اینجا ام نکاتی است که بنظر من میتوانند وجوه تمایز ما و هویت اجتماعی و سیاسی و ایدئولوژیکی

ما را تعریف کند. طبقاً میشود مولفه های را که هویت ویژه سنت سیاسی و حزبی ما، بمنفون کمونیسم کارگری، را بیان میکنند با جامعیت و دقت بیشتری از این تبیین کرد.

نکاتی درباره وظایف و شیوه های ما

بخشی از وظایف یک چنین حزبی طبقاً عام و مستقل از دوره های تاریخی مشخص است و از کل بنیاد سرمایه داری مایه میگردد. وظایفی که از مقابله با سرمایه داری بطور کلی ناشی میشود. از سوی دیگر وظایفی هم هست که خلعت کاملاً دوره ای دارد و به دلیل مشخصات زمان حال در دستور ما قرار میگردد.

به وظایف کلی و هیشگی حزب فقط به اختصار اشاره میکنم.

۱- مسلح کردن جنبش سوسیالیستی کارگری به یک افق روشن و یک نگرش محکم و مستدل. این هیشک کار مارکسیستها بوده است. اساس این بردن نقد روشن مارکسیستی از کارگری به یک جنبش مدعی قدرت و به یک اترنابویری اجتماعی.

۲- متحد کردن جنبش طبقه کارگر به عنوان یک صف قدرتمند و موثر در سرنوشت جامعه درهر مقطع. تبدیل کردن جنبش طبقه کارگر تحت پرچم گرایش سوسیالیستی کارگری به یک جنبش مدعی قدرت و به یک اترنابویری اجتماعی.

۳- ارائه اترنابویری سوسیالیستی سازمان اجتماعی. ارائه سوسیالیسم بعنوان یک راه حل عملی برای جامعه معاصر.

۴- سازماندهی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر برای تحقق سوسیالیسم.

۵- شرکت در همه سنگر های مبارزه کارگری ام از دفاعی و تعرضی در برابر بورژوازی و مبارزه برای رفع تبعیض و ستم از اقشار فرودست جامعه. دفاع از انسان در تمام وجوه در مقابل نظم ضد انسانی موجود و دفاع از هر ذرم آزادی و برابری.

هر یک از اینها طبقاً به یک سلسله فعالیتهای متنوع ترجمه میشود و

مضمون اصلی فعالیت کمونیستی کارگری را تشکیل میدهد.

وظایف مشخص ما از موقعیت خاص جهان امروز ناشی میشود. راجع به این موقعیت جهانی قبلاً صحبت کرده ایم و به هرحال اینجا فرصت بحث تفصیلی راجع به آن نیست. من فقط آن نکاتی را میشارم که مستقیماً روی فعالیت ما به عنوان کمونیست کارگری تأثیر میگذارد و اولویتهای خاصی را در دستور ما قرار میدهد:

۱- دنیا دستخوش یک فلالطم و سردرگمی اجتماعی وسیع است. این دوره دوره روشنی و قطعی نیست. دوره ای نیست که مردم جهت حرکت اوضاع را تشخیص بدهند. دهه هشتاد برای مثال از این نظر بسیار روشن تر بود. در اروپا برای مثال، چهارچوب عمومی نظمگی که مرفعت جای اوضاع دهه های قبل بنشیند کابیش معلوم بود و معدناً شاهد تلاشهای فردی مردم در سطوح مختلف برای محکم کردن مرفعت خود در رابطه با روندهای اقتصادی و سیاسی ظاهراً معلوم بودیم. اما این دوره ای است که در آن همه معادلات پیشین به هم ریخته است. همه آن موازینی که تا چند سال پیش مفروض گرفته میشد زیر سوال رفته است. بطور کلی انسانها در ابهام و تردید هستند. چهره سیاسی و اقتصادی جهان دگرگون میشود و به این اعتبار محاسبات فاکتونی افراد در تلاش برای بهبود زندگی و تأمین رفاهیت به هر نوعی در معرض تغییر اساسی جامعه در بین مردم موج میزند. یک سلسله معضلات مشخص طرح شده است که هنوز پاسخی، که درست یا غلط خیال این نسل مردم را راحت تر کند، یافت نمیشود. بسر محیط نیست چه دارد میاید، وحدت اروپا به کجا میرسد، شکاف شمال و جنوب، چه عاقبتی پیدا میکند، رابطه آمریکا با اروپا و ژاپن چه میشود، نظم نوین چیست، روندهای حرکت آلمان چیست، رشد فاشیسم و ناسیونالیسم دنیا را به کجا میبرد، فقر در جهان سرم چگونه مغب رانده میشود، دولت و آموزش و پرورش غیر مذهبی تا چه حد زیر فشار تحرك جدید جریانات مذهبی مورد تجدید نظر قرار میگردد، جنگ و

تجدید نظر قرار میگردد، جنگ و

آدرسهای پستی و حساب بانکی حزب کمونیست کارگری ایران

K.A.K
Box 29065
10052 Stockholm
Sweden

BM Box 8927
London WC1N 3XX
England

K.K.
Box 14112
400 20 Goteborg
Sweden

National Westminster Bank
Bank Sorting Code: 56-00-31
Bank Address:
95 Tottenham Court Road,
London W1A 3AJ
England
Account Name: K.K.
Account Number: 00712310

Bankgiro
5783-9375
S.E. Banken
Stockholm,
Sweden

آوارگی و مهاجرت دنیا را با چه موفقیتی روبرو میکند و غیره و غیره. دهها سوال حیاتی از این نوع طرح شده است که برای هیچیک حتی سرنخی از یک جواب درست و عمومی وجود ندارد. این ابهام، سردرگمی و عدم اطمینان یکی از مشخصات اصلی این دوره است.

هر نیروی سیاسی که بخواهد در یک چنین دوره ای عرض اندام کند باید حرف داشته باشد، باید پاسخ داشته باشد. ۲۰ سال قبل شاید اوضاع اینطور نبود. سازمانهای قلابی با جوابهای حاضر و آماده و استانداردها وجود داشتند و هر یک سهمی از بازار سیاست را بخود اختصاص میدادند. امروز هر نیروی سیاسی، هر گرایش مبارزاتی و هر سیاستمداری باید از نو پاسخی اساسی خود را به مسائل گریه جهان امروز ارائه کند. مقولات بنیادی ای دارند در دهه نود از نو تعریف میشوند. حق، برابری، هويت ملي، بازار، جایگاه دولت در جامعه و غیره. و آن نیروی سیاسی که نتواند پاسخ خود را به این مسائل بدهد نیروی اجتنامی نخواهد شد. سوسیال دموکراسی با آن پال و کوبالش فلج شده است. در انگلستان حتی وقتی روزنامه های سنتا محافظه کار از پشت دولت محافظه کار کنار میروند، باز سوسیال دموکراسی انگلستان رای نیارود. بدون پاسخ، بدون خط، هیچ جریان سیاسی ای در این دوره بجایی نمیرسد.

بنابراین اولین نتیجه این وضعیت برای ما بنظر من اینست که ما باید در قبال مسائل مهمی در مقیاس جهانی نظر و پاسخ داشته باشیم. این یعنی توان تحلیلی و نظری این حزب باید بالا باشد. مسائل جهانی باید مسئله این حزب باشد و صاحب نظر بودن راجع به آنها خصوصیت اولیه کادر و فعال این حزب باشد. ما به حزبی با صلاحیت و توان نظری و تئوریکي بالا احتیاج داریم.

۲- تعرض وسیعی به کمونیسم در جریان است. تا جایی که میکوشند کلمات سوسیالیسم و کمونیسم را به الفاظی زننده در افکار عمومی تبدیل کنند. بنظر من بورژوازی مصمم است که این تعرض به کمونیسم را تا آخر ادامه بدهد. در مقابل، باید از سوسیالیسم بعنوان یک جنبش، یک راه حل و یک بدیل قابل تحقق قاطعانه دفاع کرد. باید توان این دفاع را داشت. حزب ما باید حزبی باشد که بتواند بعنوان یک انوریت در صحنه جدال نظری و فکری ظاهر شود. حزب باید مدافع قدرتمند آرمان سوسیالیسم باشد. بتواند ادبی رایج مبنی بر پیروزی و جاودانگی سرمایه داری را بگوید و افشاء کند.

وجود یک بلوک جهانی مدعی سوسیالیسم، بهر حال مارکسیسم و سوسیالیسم را بعنوان دم مایه مینی در زندگی فکری جهان بطور کلی زنده نگه میداشت. نظرات چه منتقد شوروی و چین، ملایم کم نفوذی سیاسی و عملی خود این جریانات، در چنین فضای بهر حال مورد توجه بود. امروز اوضاع فرق کرده است. کمونیسم کارگری خود باید بار دیگر سوسیالیسم و کمونیسم و تئوری مارکسیستی را

در دستور بحث و مبارزه فکری در جامعه قرار بدهد. بورژوازی میخواید مارکس-لنینیسم سوسیالیستی به فراموشی سپرده شوند. ما باید توجه جامعه را به این جلب کنیم. این توان نظری و فکری بالایی میخواهد. در یک کلمه، دوره چه کم اطلاع، کلتش ای، کم حرف و غرق در مباحثات فرقه ای و مسئله های تشکیلاتی بسر رسیده است. کمونیست امروز باید نظیر کمونیست اول قرن برتری فکری خود را در برابر سخنگویان درجه یک تفکر بورژوازی به کرسی بنشاند.

۲- یک واقعیت دیگر بحران پوپولیسم است. این بحران مدهات شمع شده است. اتحادیه هادر بسیاری کشورها شدت عضو از دست میدهند و در موارد زیادی اتحادیه هایی که پیش از این بسیار با نفوذ بوده اند، امروز تنها بخش کمی از کارگران رشته خود را متشکل کرده اند. در اکثر کشورهای اروپایی شدت بر تعداد کارگران خارج اتحادیه ها افزوده شده است. در طی دهه هشتاد اختیارات قانونی اتحادیه ها یکی پس از دیگری لغو شده است. کار به قدری افتاده است که حمایت و پاضبط اموال اتحادیه ها توسط دادگاهها کشیده، بجز در موارد معدود، مثلا در آلمان، مبارزات اتحادیه ها دیگر کمتر به نتیجه میرسد و بسیاری از اتحادیه ها خود از قبال جدی با کارفرما و دولت اجتناب میکنند. با این صف میلیوری بکارگران و ناامنی وضعیت شغلی و اقتصادی کارگران شاغل در دورهای کار اتحادیه ها. حتی از این هم تیره تر است.

بحران اتحادیه و اشکال سازمانیابی دائمی و غیر سوسیالیستی تاکتونی کارگران، موقعیت حساسی را ایجاد میکند. از یکسو نفوذ و اقتباس و رقابت در میان کارگران افزایش پیدا میکند. و از طرف دیگر نیاز به یک انترناسیونال جدید برای سازمانیابی توده ای کارگران و متحد نگاه داشتن آنها در برابر بورژوازی شدت محسوس میشود. اینجا هم یک فضای خالی و یک نیاز جدی برای حرکت کمونیسم کارگری بوجود آمده است. جنبش شورایی، بعنوان انترناتیو آلبانی سوسیالیسم کارگری در قبال سازمانیابی توده ای میتواند و باید در این خلاء با جدیت مطرح شود. جنبش کمونیستی کارگری و چه بطور کلی بدون وجود یک جنبش توده ای و پر تحرک کارگری به جایی نمیرسد. هیچ شکل حزبی ای نمیتواند جای خالی اعتراض متشکل و توده ای دائمی کارگران در مقیاس وسیع را پر کند. حزب کمونیستی کارگری ای که میخواهد در این شرایط پیروزی کند، باید بداند که یکی از مسائل میری که با آن روبروست امر سازمانیابی توده ای طبقه در اشکال مناسب و کارآمد است. امروز دیگر اتحادیه ها به صورت قبل ظرف این کار نیستند. ضربات ده هشتاد و یککاری و ناامنی اقتصادی اتحادیه ها را از متشکل نگاه داشتن اکثریت کارگران نافون کرده است. کمونیسم کارگری باید انترناتیو شورایی خود را با جدیت طرح کند.

۳- یک وجه دیگر شرایط اخیر افسارگسیختگی جریانات اردجانی است. نظیر فاشیسم، راسیسم،

ناسیونالیسم و مذهب. اینها بجان مردم و جامعه افتاده اند. بعنوان یک نیروی طبقاتی پیشرو، حزب کمونیست کارگری باید در صحنه دفاع از بشریت در مقابل اینها حضور داشته باشد. این خود طبقی از وظایف و اولویتها را برای ما مطرح میکند.

۴- نکته دیگر این است که هژمونی دموکراسی بعنوان منضم اصلی ایدئولوژی رسمی بورژوازی تحکیم شده است. همینجا باید بگویم که این دموکراسی معادل آزادی و آزادخواهی نیست و من نه اینجا و نه عموما از این کلمه با یک بار مثبت صحبت نمیکند. دموکراسی مقوله ای است معین و مضمون اینش اجتماعی معینی است. منظور از دموکراسی شیوه و رژیم سیاسی مشخصی است که بورژوازی برای تصمیم گیری سیاسی در نظام سرمایه داری تجسم میکند و محور آن پارلمان و انتخابات پارلمانی (هرچند نیم بند) و پارلیامنت و ضد احزاب بورژوازی برای نمایندگی کردن خطوط مختلف در طبقه حاکمه است. این دموکراسی هائیکر از آزادی سیاسی ربط دارد که نظام شوروی به سوسیالیسم ربط داشت. هر دو حاصل منع انماهای اصل انسانی توسط طبقات حاکمه اند. دموکراسی، با این معنی، در قبال گرایشهای دیگر جامعه بورژوازی، نظیر ناسیونالیسم، که آنهم به سهم خود در این دوره به تحرک درآمده است، هژمونی بدست آورده است.

برای دوره ای طولانی، آنچه که کمونیسم اطلاق میشد در یک هژمونی و استراج سیاسی و فکری با دموکراسی و ناسیونالیسم بسر میرد. اگر وقت کنیم میبینیم که در آن کمونیسم، مارکسیسم زبان و ظاهر را تعریف میکرد اما دموکراسی و ناسیونالیسم مضمون واقعی سیاست و اقتاد و اعتراض را تعیین میکردند. امروز دموکراسی و ناسیونالیسم در شکل مستقل و متین خود و بدون پوشش چه در سطح جامعه میلندار شده اند. اجزاء متشکله چه تاکتونی در مقابل هم قرار گرفته اند. این واقعیت، یعنی به پیش رانده شدن دموکراسی و ناسیونالیسم بعنوان گرایشهای صریحا ضد کمونیست، بعنوان گرایشهای که علنا و رسماً خود را در مقابل با کمونیسم بدین میکنند، امر تعریف کمونیستی که آنهم صریحا منتقد ناسیونالیسم و دموکراسی باشد را صد مرتبه میرم تر میکند. بدست دادن تصویری از سوسیالیسم و جنبش کمونیستی که دموکراتیک و ناسیونالیسم اجزاء متشکله آن نیستند حیاتی است. این به یک اعتبار به معنی زنده کردن انتقادهای اولیه مارکس علیه این گرایشهای بورژوازی و کوپین توهان وسیعی است که در جامعه و در درون طبقه کارگر نسبت به دموکراسی و ملت گرایی وجود دارد. ما باید پوشالی بودن دموکراسی و پوپولیسم بورژوازی را بعنوان الگوهای جامعه آزاد سیاسی افشاء کنیم. ما باید در مقابل دموکراسی تصویر واقعی آزادی ای را که طبقه کارگر نرید میدهد قرار بدهیم. در مورد ناسیونالیسم سوال حتی از این هم روشن تر است. همین امروز جنابانی که بدست ناسیونالیسم در کشورهای مختلف، فقط بعنوان نمون در پوکوسازی و

جمهوری های شوروی سابق، صورت بگیرد ابمادی باورنکردنی و سرسام آلود بخود گرفته است. نباید بگذاریم بشریت جنایات این جنبش سیاسی را که عقاید اردجانی اش را نهایت ذاتی و قابل احترام بشری قلمداد میکند فراموش کند. طبقه کارگر باید گوش ملی گرایی را در انتظار عام بگیرد و مسئولیت جنایاتش را بدوشش بگذارد.

بعلاوه، این تا حدودی ما را با آن چپهای روبرو میکند که تصور میکنند راه خروج از فشاری که بر سوسیالیسم وارد میاید تسلیم به ایدئولوژی بورژوازی و اخذ مقولاتی است که دموکراتیک و ملی گرایی امروز جار میزنند. کسانی که میخواهند سوسیالیسم را دموکراتیک کنند، با بازار وقت بدهند و غیره. بخشی از مبارزه ما علیه آن چپهای است که زیر این فشار به صرافت اصلاح مارکسیسم افتاده اند. باید جلوی این خود شیرینی های خرده بورژوازی را گرفت.

۶- یک خصوصیت دیگر این دوره اینست که طبقه کارگر از نظر اقتصادی و معیشتی بشدت در تنگنا است و مبارزاتش اساسا ددالنی است. ما باید نقش و هدف و سیاست عملی و سازمان مان برای خروج از این وضعیت را به روشنی بیان کنیم و در این مرسه راه نشان بدهیم.

۷- و بالاخره، یک نکته اساسی اینست که ما بعنوان یک جریان انترناسیونالیست متشکل و بالاخره هرکس امروز این را نفهید است که سرلشت جوامع در یک مقیاس جهانی تعیین میشود. راه حل ما و استراتژی ما هم باید جهانی باشد. انترناسیونالیسمی که ما در هر مرسه مبارزه ارائه میکنیم باید خصلتی جهانی داشته باشد. پاسخ ما به مساله وحدت بین المللی طبقه کارگر در سطح مختلف چیست؟ چه حزبی و چه توده ای. این یک سوال عام است. اما مضامین مللی کنکرتی هم اکنون در این مرسه مطرح است. برای مثال در ۱۲ فرار است مرزهای اقتصادی در اروپای غربی برداشته شود. کالاه و انسانها فرای مرزها آزادانه جابجا شوند، اما اتحادیه ها همچنان کشوری باقی میمانند. در آن شرایط با این اتحادیه دیگر اصلا کاری نمیشود کرد. کار بجایی رسیده است که برخی از کمپانی هایی که فقدان تشکلهای کارگری در مقیاس اروپا آنها باشند نگرانان کرده، خودشان دارند به شاخه های اتحادیه ای التماس میکنند که نوعی ارگانهای بین المللی بوجود بیاورند. بازار مشترک آمریکای شمالی، آمریکا، کانادا، مکزیک، به همین ترتیب مسائل اساسی را مطرح میکنند. جنب و جوش برای ایجاد بازار مشترک اسامی توسط ایران و جمهوری های به اصطلاح مسلمان نشین شوروی همینطور. حتی در غیاب این طرح ها و نقشه ها و معین، خود بازار جهانی بشدت اقدام شده است و سرزنش کارگران در حوزه های مختلف به یکدیگر و به مداخلات اقتصادی جهانی کره خورده است. همه اینها داشتن طرح هایی برای وحدت بین المللی طبقه کارگر را بعنوان یک نیاز مبرم و کنکرت طرح میکند.

در سطح حزبی و سوسیالیستی به همین ترتیب جای خالی یک جمعیت و مرکز هدایت کننده جهانی که فعالیتهای سوسیالیستی کارگری در مرسه های مختلف را به هم ربط بدهد و وصل کند خالی است. در یک کلمه انترناسیونالیسم بعنوان یک مرسه عملی فعالیت باید توسط حزب ما جدی گرفته شود.

موخره

نقد داشتن راجع به اولویتهای مللی و مرسه ای حزب، بریزه در ایران و در منطقه که مرسه مستقیم فعالیت سازمانی ماست هم اینجا صحبت کنم که ظاهرا بتر جداگانه ای درکنفرانس به آن اختصاص داده شده است. بنابراین بحث امروز را جمع بندی میکنم.

الگویی که از حزب کمونیست کارگری در ذهن من هست اینست: یک حزب انترناسیونالیست مارکسیست، جایگیر در جنبش کارگری و متشکل کننده بخش سوسیالیست و رادیکال این جنبش، مدعی، دخالت گر و بشدت روشن بین و مسلط به جنبه های نظری فعالیت خویش، و طبعاً منضبط، مومن و خوش بین. هر تصویری کم تر از این نسخه ای برای شکست است. اگر ما توجیه به این تصویر از خودمان مادی به بدعیم نیتوانیم کاری صورت بدهیم. گردن ما از بقیه جریانات بهتر باشیم. اما اگر هدف ما این باشد واقعیت این دهه تاثیر بر بگذاریم بجز نزدیک کردن خود به این تصویر راهی نداریم. اینجا روی چند نکته بعنوان کمبودها و نواقص امروزان انگشت میگذارم.

۱- ما یک پشتوانه قوی نظری که در سطح جهانی نمایندگی بشود نداریم. ما یک ستون فقرات مرجعیت تئوریک معتبر در مقیاس بین المللی که لافل وجود خود را به خطوط اجتماعی دیگر تحویل کرده باشد و یک پای مباحثات نظری و جدال ایدئولوژیک در جامعه امروز باشد نداریم. بدون این، کار ما پیش نمیرود. بحث من این نیست که این مرجعیت را حزب کمونیست کارگری باید شکل بدهد. بلکه اینست که باید بعنوان یک جریان و نیز بعنوان افراد کمونیست کارگری برای رفع این کمبود کار کنیم. بروز مقتدی ما در سطح بین المللی ناچیز است و باید این مساله را حل کرد. باید در سطح جهانی ارگانها و تریبونهای بوجود بیاید که مدام بدین مارکسیستی از مسائل اجتماعی و مبارزه طبقاتی را با قدرت طرح کند و در مصافهای مختلف ایدئولوژیک که سخنگویان اصلی جامعه بورژوازی مللی سوسیالیسم و کارگران قرار میدهند قاطعاً شرکت کند. ما هم به بلوک بین المللی خودمان احتیاج داریم.

۲- لازم است خود ما بعنوان یک حزب و مجموعه ای از فعالین کمونیست، حزب مارکسیست قوی از آنچه امروز هستیم باشیم. بنظر من بافت عمومی ما از بالا تا پایین، در قیاس با انتظارات و نیازهای مبارزه و نه در مقایسه با جریانات دیگر چه که از همین سطح هم برخوردار نیستند، کم مارکسیست است. یک تفاوت اساسی که در طول هفت هشت سال گذشته بخشا تحت تاثیر

انترناسیونال

از صفحه ۴

در باره اوضاع ...

ایک وجود دموکراسی درون طبقه حاکم چه فرصت‌ها و مزایایی برای طبقه کارگر در بر دارد بحث دیگری است.

اینها مخالف اسامیل قهر آمیز و انقلاب علیه جمهوری اسلامی هستند و آقای حسن شریعتی‌نوی پکی از رهبران این جریان تنفر عمیق خود را از مردم انقلابی چنین بیان می‌کند، "مردم کف بر لب آورده و برانگیخته و احساساتی". از نظر این لیبرالیسم تنها شکل اصولی مبارزه، مبارزه سالیانه است و این نیز بدون همزیستی با رژیم اسلامی حرس ممکن است. به قول آقای حسن شریعتی‌نوی پذیرش مبارزه مسالمت آمیز "مستلزم پذیرش همزیستی مقطعی با رژیم جمهوری اسلامی است و گروهی بدون تعق کانی آنرا پذیرش مشروعیت رژیم می‌دانند".

لیبرالیسم قبلی ایران، در هیئت اپوزیسیون و وقتی اجازه فعالیت قانونی نداشت، عدم موافقت خود را با اسامیل قهر آمیز به شکل اظهار موضع بیان می‌کرد و تازه تقصیر را نیز اساساً متوجه رژیم حاکم که به احزاب اجازه فعالیت قانونی نمی‌داد، می‌ساخت و از قدرت نیروهای که مبلغ قیام و انقلاب بودند برای قانونی شدن خود استفاده می‌کرد. اما لیبرالیسم پس از جنگ سرد از انقلاب و مردم انقلابی ایران تنفر می‌کند و علیه نیروهای مبلغ قهر و انقلاب سنگر گرفته و مشغول مبارزه است.

این لیبرالیسم استبداد می‌کند که چون در انتخابات اولین دوره مجلس خبرگان اختلافی صورت گرفته است لذا مجلس خبرگان، قانون اساسی مصوب آن و به تبع آن رژیم اسلامی نیز نامشروع است. آقای حسن نوبی از رهبران جبهه‌خواهان در

نامه خود به جلسه بررسی لپهاد انتقادی تحت عنوان "پایگاه اتحاد برای دموکراسی" نوشته است "تصویرنامه هیئت دولت آقای مهندس بازرگان مبتنی بر استدلال فقهی و قانونی بسیار قوی و غیر قابل تخدیش و دقت بود. این تصویرنامه نقایات فاحش مجلس تحمیلی آقای خمینی را افشا کرده بود و مقرر بود بلافاصله پس از تصویب در اختیار خبرنگاران داخلی و خارجی گذاشته شود که در محل نخست زینتی از ساعت ها پیش در انتظار درها و مخابره آن بودند. ولی آقای خمینی با تهدید و اطمینان و لاهوت نسبت به نخست وزیر و وزیرا که برای تسلیم نسخه ای از تصویرنامه شبانه به دپوش می‌فرستاده بودند از لپهادی آن جلوگیری نمود".

اینها حتی قبل از اینکه از طرف جمهوری اسلامی بعنوان یک اپوزیسیون قانونی پذیرفته شوند "فیر مشروع" بودن رژیم فعلی را در چهارچوب حقوقی خلقات در انتخابات مجلس خبرگان و در هیئت یک اپوزیسیون قانونی توضیح می‌دهند. چیزی که می‌تواند در هر دادگاهی رد شود و "مشروعیت" بودن اسامیل به لایات برسد. تبدیل خلقات انتخاباتی در ایران به چیزی شبیه رسوایی "ولایت" در آمریکا یک سده انگاری محض است و طرح‌کنندگانش بدان واقفند. "ولایت" بر اساس یک ساختار اجتماعی (حقوقی، سیاسی و اقتصادی) که پیش از مرزها و مرزهاست به برکناری یکسری منجر شد. در فقدان این ساختار اجتماعی، برای سرمایه و غرب مهم نیست که در این دعوای مغربی چه کسی حق دارد. برای اینها مسئله مهم آن است که چه کسی (در اپوزیسیون یا حاکمیت فرنی ندارد) می‌تواند ایران را کنترل و از بروز انقلاب جلوگیری کند. طرح حقوقی "فیر مشروع" بودن رژیم اسلامی دعوی ای از بیان بهترین مواضع

"نهضت آزادی" است که قانون اساسی رژیم اسلامی را نیز قبول دارد. فردای اجازه فعالیت قانونی باطن نهضت آزادی و انتشار نشریه "میزان" در ایران، آغاز تبدیل شدن طرح "نهضت" به بدن رژیم اسلامی به موضوع چانه زدن برای بازگشت این جریان به ایران است.

واقعیت اینست که سیاستهای اقتصادی جناح رفسنجانی پابگاش را در میان بورژوازی ایران گسترش داده است زیرا هیچ بخشی از بورژوازی ایران در اپوزیسیون اکثریتیر اقتصادی دیگری ندارد. ادعای تمام اپوزیسیون بورژوازی به این خلاصه شده است که طرحهایش برای اداره امور جامعه تضمینی است برای اجرای موفق "جلب همکاری بین المللی برای بازسازی ایران" (ایود سرمایه خارجی به ایران) و "جلب اعتماد صاحبان صنایع" (جلب اعتماد سرمایه داران) که همان اساس سیاستهای اقتصادی جناح رفسنجانی است.

لیبرالیسم با آنکه بر سر نوع تغییرات ازیم با جناح رفسنجانی اختلاف دارد اما در اینکه تغییرات باید کنترل شده و از بالا باشد هم نظر هستند. پایگاه طبقاتی و نیروی اجتماعی لیبرالیسم در خارج کشور به همین حد از تضمینهای که تا کنون داده شده است پسند کرده اند و راهی ایران شده اند تا باری که جناح رفسنجانی در تحقق "نهضت" موفق می‌شود. لیبرالیسم کسب و قرض و با پس گرفتن سرمایه‌های دزدی می‌کنند تا پس از سالها مجدداً در زمره اعضای فعال طبقه حاکم ایران در مرصه اقتصادی باشند و نمایندگان سیاسی آنها همین دزدی را برای گرفتن اجازه فعالیت قانونی و فعال شدن در مرصه سیاسی انجام می‌دهند.

اما مسئله مهم اینست که تحقق

تغییرات مورد نظر رفسنجانی و لیبرالیسم فقط تا حدی می‌تواند از بالا و کنترل شده صورت گیرد. نیاز معین اقتصاد و جامعه ایران به یک تحول، رفسنجانی و سیاستهایش را به قدرت رساند و حزب الله را کنار زد. حال اگر کنترل این تحول از بالا خود به مانعی در برابر تحقق خود این تحول مبدل شود پای طبقه کارگر و توده های مردم را به خیابان ها باز می‌کند، صورت مسئله را از اساس تغییر خواهد داد و ما جناح رفسنجانی و لیبرالیسم را در محاق مقابل تحولات جامعه خواهیم یافت. همان بارانی که بازرگان و نهضت آزادی می‌خواستند و سیل آمد. اساس قدرت اجتماعی چپ در همینجا نهفته است و لیبرالیسم با وقوف به همین مسئله بدنبال تغییرات از بالا و بدون دخالت طبقه کارگر و مردم در خیابان است. نهایت لاف سیاسی لیبرالیسم حفظ بنیادهای همین جامعه و اداره آن به نحو سکولر است.

در چپ ایران نیز تحت تاثیر واقع شوروی و به تبع آن اوضاع جهان سازمانها و احزاب دچار تغییرات زیادی شده اند و اکثراً در تمام وجهه به راست چرخیده اند. با این حال چپ ایران هنوز چهره نسبتاً "دانشی" خود را نیافته است. حزب توده و نمایان خلق اکثریت بنیوان نیروهای چپ تمام شده هستند. سازمانهایی که هر یک به نوعی خود را در کسب شوروی می‌دانستند با شکست سوسیالیسم در شوروی و اردوگاه شرق همه وجهه اشتراکی (سیاسی، اقتصادی و...) خود را از دست داده اند. طی چند سال گذشته اینها همگام با گروباچف کوشیدند "دموکراسی" و "تعمیل مرکز" را در سیستم خود هضم کنند که نتایج متناوبی داشت. رهبر نمایان خلق اکثریت خود را در حال نوشتن نامه به رضا پهلوی یافت. بخشی خود را کنار نیروهای

در چپ ایران نیز تحت تاثیر واقع شوروی و به تبع آن اوضاع جهان سازمانها و احزاب دچار تغییرات زیادی شده اند و اکثراً در تمام وجهه به راست چرخیده اند. با این حال چپ ایران هنوز چهره نسبتاً "دانشی" خود را نیافته است. حزب توده و نمایان خلق اکثریت بنیوان نیروهای چپ تمام شده هستند. سازمانهایی که هر یک به نوعی خود را در کسب شوروی می‌دانستند با شکست سوسیالیسم در شوروی و اردوگاه شرق همه وجهه اشتراکی (سیاسی، اقتصادی و...) خود را از دست داده اند. طی چند سال گذشته اینها همگام با گروباچف کوشیدند "دموکراسی" و "تعمیل مرکز" را در سیستم خود هضم کنند که نتایج متناوبی داشت. رهبر نمایان خلق اکثریت خود را در حال نوشتن نامه به رضا پهلوی یافت. بخشی خود را کنار نیروهای

لیبرال و اعضای بیابیه های مشترک پیدا کردند. بخشی نیز در کنار بافشاری بر نومی از تنوری مارکسیسم و رادیکالیسم سیاسی خود علیه جمهوری اسلامی بدنبال یافتن یک هویت اپوزیسیون جدید در چپ هستند.

در مجموع چپ رادیکال و غیر کارگری سابق موضوعیت اجتماعی خود را از دست داده است. تنها جریان اجتماعی چپ که می‌تواند باقی بماند، چپ کارگری است و قدرتش تا بهی از نفوذ و قدرت طبقه کارگر ایران در تحولات آینده و صحنه سیاسی ایران است. در همین راستا مهمترین تحول در چپ رادیکال، در حزب کمونیست ایران که بزرگترین و قدرتمندترین حزب چپ رادیکال ایران بود رخ داد. برخلاف سیر عمومی اوضاع جهان فکلی که به چپ سوسیالیستی و چپا به ناسیونالیسم باج دادند و در اهداف و برنامه های خود بنفع گرایشات غیر کارگری و بورژوازی تئوریک را وارد کردند، دفتر سیاسی حزب کمونیست ایران و اکثر اعضای کمیته مرکزی، کادرها و فعالانش به نفع لیستادگی بر کمونیسم از این حزب کناره گیری کردند و حزب کمونیست کارگری ایران را تشکیل دادند. حزب کمونیست کارگری ایران در شرایطی که روابط جمعی بورژوازی کمونیسم را لیده ای مربوط به "مهد متین" جلوه می‌دهند بر کمونیسم پانشاری می‌کنند و کارگری را به نفع لیستادگی و سیاست سوسیالیستی و تحت سیاست سوسیالیستی و برقراری حکومت کارگری است. تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران در مین حال تلاشی است برای تضمین نمایندگی شدن حرف و سخن کارگران و سوسیالیسم در صحنه سیاسی ایران.

در چپ ایران نیز تحت تاثیر واقع شوروی و به تبع آن اوضاع جهان سازمانها و احزاب دچار تغییرات زیادی شده اند و اکثراً در تمام وجهه به راست چرخیده اند. با این حال چپ ایران هنوز چهره نسبتاً "دانشی" خود را نیافته است. حزب توده و نمایان خلق اکثریت بنیوان نیروهای چپ تمام شده هستند. سازمانهایی که هر یک به نوعی خود را در کسب شوروی می‌دانستند با شکست سوسیالیسم در شوروی و اردوگاه شرق همه وجهه اشتراکی (سیاسی، اقتصادی و...) خود را از دست داده اند. طی چند سال گذشته اینها همگام با گروباچف کوشیدند "دموکراسی" و "تعمیل مرکز" را در سیستم خود هضم کنند که نتایج متناوبی داشت. رهبر نمایان خلق اکثریت خود را در حال نوشتن نامه به رضا پهلوی یافت. بخشی خود را کنار نیروهای

لیبرال و اعضای بیابیه های مشترک پیدا کردند. بخشی نیز در کنار بافشاری بر نومی از تنوری مارکسیسم و رادیکالیسم سیاسی خود علیه جمهوری اسلامی بدنبال یافتن یک هویت اپوزیسیون جدید در چپ هستند.

در چپ ایران نیز تحت تاثیر واقع شوروی و به تبع آن اوضاع جهان سازمانها و احزاب دچار تغییرات زیادی شده اند و اکثراً در تمام وجهه به راست چرخیده اند. با این حال چپ ایران هنوز چهره نسبتاً "دانشی" خود را نیافته است. حزب توده و نمایان خلق اکثریت بنیوان نیروهای چپ تمام شده هستند. سازمانهایی که هر یک به نوعی خود را در کسب شوروی می‌دانستند با شکست سوسیالیسم در شوروی و اردوگاه شرق همه وجهه اشتراکی (سیاسی، اقتصادی و...) خود را از دست داده اند. طی چند سال گذشته اینها همگام با گروباچف کوشیدند "دموکراسی" و "تعمیل مرکز" را در سیستم خود هضم کنند که نتایج متناوبی داشت. رهبر نمایان خلق اکثریت خود را در حال نوشتن نامه به رضا پهلوی یافت. بخشی خود را کنار نیروهای

لیبرال و اعضای بیابیه های مشترک پیدا کردند. بخشی نیز در کنار بافشاری بر نومی از تنوری مارکسیسم و رادیکالیسم سیاسی خود علیه جمهوری اسلامی بدنبال یافتن یک هویت اپوزیسیون جدید در چپ هستند.

لیبرال و اعضای بیابیه های مشترک پیدا کردند. بخشی نیز در کنار بافشاری بر نومی از تنوری مارکسیسم و رادیکالیسم سیاسی خود علیه جمهوری اسلامی بدنبال یافتن یک هویت اپوزیسیون جدید در چپ هستند.

لیبرال و اعضای بیابیه های مشترک پیدا کردند. بخشی نیز در کنار بافشاری بر نومی از تنوری مارکسیسم و رادیکالیسم سیاسی خود علیه جمهوری اسلامی بدنبال یافتن یک هویت اپوزیسیون جدید در چپ هستند.

لیبرال و اعضای بیابیه های مشترک پیدا کردند. بخشی نیز در کنار بافشاری بر نومی از تنوری مارکسیسم و رادیکالیسم سیاسی خود علیه جمهوری اسلامی بدنبال یافتن یک هویت اپوزیسیون جدید در چپ هستند.

لیبرال و اعضای بیابیه های مشترک پیدا کردند. بخشی نیز در کنار بافشاری بر نومی از تنوری مارکسیسم و رادیکالیسم سیاسی خود علیه جمهوری اسلامی بدنبال یافتن یک هویت اپوزیسیون جدید در چپ هستند.

لیبرال و اعضای بیابیه های مشترک پیدا کردند. بخشی نیز در کنار بافشاری بر نومی از تنوری مارکسیسم و رادیکالیسم سیاسی خود علیه جمهوری اسلامی بدنبال یافتن یک هویت اپوزیسیون جدید در چپ هستند.

لیبرال و اعضای بیابیه های مشترک پیدا کردند. بخشی نیز در کنار بافشاری بر نومی از تنوری مارکسیسم و رادیکالیسم سیاسی خود علیه جمهوری اسلامی بدنبال یافتن یک هویت اپوزیسیون جدید در چپ هستند.

لیبرال و اعضای بیابیه های مشترک پیدا کردند. بخشی نیز در کنار بافشاری بر نومی از تنوری مارکسیسم و رادیکالیسم سیاسی خود علیه جمهوری اسلامی بدنبال یافتن یک هویت اپوزیسیون جدید در چپ هستند.

لیبرال و اعضای بیابیه های مشترک پیدا کردند. بخشی نیز در کنار بافشاری بر نومی از تنوری مارکسیسم و رادیکالیسم سیاسی خود علیه جمهوری اسلامی بدنبال یافتن یک هویت اپوزیسیون جدید در چپ هستند.

لیبرال و اعضای بیابیه های مشترک پیدا کردند. بخشی نیز در کنار بافشاری بر نومی از تنوری مارکسیسم و رادیکالیسم سیاسی خود علیه جمهوری اسلامی بدنبال یافتن یک هویت اپوزیسیون جدید در چپ هستند.

لیبرال و اعضای بیابیه های مشترک پیدا کردند. بخشی نیز در کنار بافشاری بر نومی از تنوری مارکسیسم و رادیکالیسم سیاسی خود علیه جمهوری اسلامی بدنبال یافتن یک هویت اپوزیسیون جدید در چپ هستند.

لیبرال و اعضای بیابیه های مشترک پیدا کردند. بخشی نیز در کنار بافشاری بر نومی از تنوری مارکسیسم و رادیکالیسم سیاسی خود علیه جمهوری اسلامی بدنبال یافتن یک هویت اپوزیسیون جدید در چپ هستند.

لیبرال و اعضای بیابیه های مشترک پیدا کردند. بخشی نیز در کنار بافشاری بر نومی از تنوری مارکسیسم و رادیکالیسم سیاسی خود علیه جمهوری اسلامی بدنبال یافتن یک هویت اپوزیسیون جدید در چپ هستند.

لیبرال و اعضای بیابیه های مشترک پیدا کردند. بخشی نیز در کنار بافشاری بر نومی از تنوری مارکسیسم و رادیکالیسم سیاسی خود علیه جمهوری اسلامی بدنبال یافتن یک هویت اپوزیسیون جدید در چپ هستند.

لیبرال و اعضای بیابیه های مشترک پیدا کردند. بخشی نیز در کنار بافشاری بر نومی از تنوری مارکسیسم و رادیکالیسم سیاسی خود علیه جمهوری اسلامی بدنبال یافتن یک هویت اپوزیسیون جدید در چپ هستند.

لیبرال و اعضای بیابیه های مشترک پیدا کردند. بخشی نیز در کنار بافشاری بر نومی از تنوری مارکسیسم و رادیکالیسم سیاسی خود علیه جمهوری اسلامی بدنبال یافتن یک هویت اپوزیسیون جدید در چپ هستند.

لیبرال و اعضای بیابیه های مشترک پیدا کردند. بخشی نیز در کنار بافشاری بر نومی از تنوری مارکسیسم و رادیکالیسم سیاسی خود علیه جمهوری اسلامی بدنبال یافتن یک هویت اپوزیسیون جدید در چپ هستند.

لیبرال و اعضای بیابیه های مشترک پیدا کردند. بخشی نیز در کنار بافشاری بر نومی از تنوری مارکسیسم و رادیکالیسم سیاسی خود علیه جمهوری اسلامی بدنبال یافتن یک هویت اپوزیسیون جدید در چپ هستند.

از صفحه اول

مشهد: تظاهرات و ...

باشد که رژیم بتواند بر اوضاع اقتصادی کشور فائق آید و این اقتصاد را به ریل اندازه که با شرایط جدید اقتصاد جهانی و تلاش سرمایه داری ایران برای یافتن جای مناسبی در آن سازگار آید، مجبور است فقر و فلاکت باز هم بیشتری را بر توده عظیم مردم محروم و زحمتکش تحمیل سازد. هم اکنون کاروانی ایران در قطعه بیشتر سرسیدهای ناپیزی که بر مراد غذائی و انرژی صوری وجود دارد از طرف بانک جهانی و صندوق بین المللی پول مورد انتقاد قرار گرفته است و توجع میروند که این دولت در ایجاد فلاکت میلیونی از هیچ چیز فرو گذار نکند. رفسنجانی در نایب این سمت گیری دولت خود در یکی از اظهار نظرات اخیرش ضمن مقایسه ایران با کشورهای اروپای شرقی یاد آور می‌شود که گذشت تحول اقتصادی ایران به سالها دلداری و از خودگذشتگی مردم احتیاج دارد و احاطه می‌کند که بجز این طریق راه دیگری

کارگری به سهولت نمایان چپ در جنبش کارگری را مهار میکند و به رنگ خودش درمیآورد. این را باید بهنیم که ما حتی در جنبش کارگری و در مقایسه با سایر گرایشات درون این جنبش، یک نیروی خلاف جریان هستیم. پیروزی هر گرایش خلاف جریان در گرو استحکام نظری و انتقادی و خشکی و رسمت لاف سیاسی اش است. این را باید به دست آورد و کلید این، توجه هرچه بیشتر کادرهای این حزب به مارکسیسم است.

ما کمبود زیاد داریم. امکانات مادی و مالی ما کم است. امکانات برای تبلیغ وسیع توده ای در ایران به دلیل اوضاع سیاسی جامعه محدود است. برای مثال رادیو نداریم. اما مشکل اساسی بنظر من هماهنگ است. کفتم. اگر یک سنت قوی نظری پشت ما باشد و اگر حزب از طیفی از کادرها و فعالین روشن بین و با لاف تشکیل شده باشد، فتکهای مادی و مالی در سیر حرکت ما رفع می‌شود. پیروزی و شکست ما را نه این فاکتورهای مالی، بلکه توانایی و عدم توانایی ما در بردن یک انتقاد اجتماعی معیق مارکسیستی و یک لاف سوسیالیستی شفاف به درون طبقه کارگر معین میکند.

روزی دوش بگذارد و تمام آرمانها و اعتقادات رادیکال در لو را جایی باپگانی کند. اگر ما نسبت به هویت کمونیستی خود در جنبش کارگری حساس نباشیم، اگر به بودن دیدگاه خود در این جنبش مصر نباشیم، آنوقت جنبش اتحادیه ای فعالین ما را میبلعد و هضم میکند. همین امروز ما را ببلعد و آبجا باید جلوب کسالی را بدیم که پس وجود همین جریان کمونیسم کارگری و مبارضات چندین ساله اش در جنبش کارگری فعال شده با خود ما برخورد میکنند، حزب کمونیستی از چشمانش لفته اند و حواسشان نیست که در غیاب کمونیسم، در غیاب یک نگرش مارکسیستی و یک تعلق سیاسی جدی به یک جریان حزبی کمونیستی، در بهترین حالت به یکی دیگر از رهبران محلی فلان اتحادیه تبدیل میشوند که ۱۰ درصد اوقاتش را باید به آرام کردن کارگران و سرکار فرستادنشان بگذراند. کمونیسم کارگری و حزب کمونیستی کارگری مستلزم وجود یک نگرش پخته و معیق مارکسیستی به دنیا و توانایی جدی برای متحول کردن ذهنیت کارگران است. بدون این، سنتهای ریشه دار غیر سوسیالیستی در جنبش

شرایط عینی و بخشا بخاطر مبارضات کمونیسم کارگری لپهاد شدت اینست که تیپ نمونه وار فعال حزب ما کسی است درگیر در جنبش کارگری و کاملاً متفاوت با این تیپ نمایان چپ رادیکال. این دستاورد برگشت پذیر نیست. اما قابل تبدیل به وضعیت نامطلوب دیگری هست. اگر ما به اندازه کافی مارکسیست نباشیم و هر فعال حزب کمونیست کارگری یک فرد مسلط به نگرش انتقادی مارکسیستی به جامعه نباشد که به قلب لکری در محیط فعالیت خود تبدیل می‌شود، گرایشات غیر سوسیالیستی ریشه دار در جنبش کارگری نیروی ای که ما امروز در این جنبش فعال میکنیم خواهند بود. اگر مارکسیست نباشیم، اگر چیرانی نباشیم که فعالین آن معیفا به یک اکثریت وسیع در یک نقد بنیادی تر از جامعه منتقد و مسلط هستند، آنوقت کار ما در درون طبقه کارگر جز کادر قریب کردن برای جناح چپ جنبش اتحادیه ای به چیزی منجر نمیشود. فی الواقع شواهدی از این روند را هم اکنون می‌شود دید. این یک روش جنبش اتحادیه ای است که کارگر سوسیالیست به روشی را از جنبش کمونیستی بگیرد، مهار کند و کوشه ای از فعالیت خود را

کارگری به سهولت نمایان چپ در جنبش کارگری را مهار میکند و به رنگ خودش درمیآورد. این را باید بهنیم که ما حتی در جنبش کارگری و در مقایسه با سایر گرایشات درون این جنبش، یک نیروی خلاف جریان هستیم. پیروزی هر گرایش خلاف جریان در گرو استحکام نظری و انتقادی و خشکی و رسمت لاف سیاسی اش است. این را باید به دست آورد و کلید این، توجه هرچه بیشتر کادرهای این حزب به مارکسیسم است.

ما کمبود زیاد داریم. امکانات مادی و مالی ما کم است. امکانات برای تبلیغ وسیع توده ای در ایران به دلیل اوضاع سیاسی جامعه محدود است. برای مثال رادیو نداریم. اما مشکل اساسی بنظر من هماهنگ است. کفتم. اگر یک سنت قوی نظری پشت ما باشد و اگر حزب از طیفی از کادرها و فعالین روشن بین و با لاف تشکیل شده باشد، فتکهای مادی و مالی در سیر حرکت ما رفع می‌شود. پیروزی و شکست ما را نه این فاکتورهای مالی، بلکه توانایی و عدم توانایی ما در بردن یک انتقاد اجتماعی معیق مارکسیستی و یک لاف سوسیالیستی شفاف به درون طبقه کارگر معین میکند.

روزی دوش بگذارد و تمام آرمانها و اعتقادات رادیکال در لو را جایی باپگانی کند. اگر ما نسبت به هویت کمونیستی خود در جنبش کارگری حساس نباشیم، اگر به بودن دیدگاه خود در این جنبش مصر نباشیم، آنوقت جنبش اتحادیه ای فعالین ما را میبلعد و هضم میکند. همین امروز ما را ببلعد و آبجا باید جلوب کسالی را بدیم که پس وجود همین جریان کمونیسم کارگری و مبارضات چندین ساله اش در جنبش کارگری فعال شده با خود ما برخورد میکنند، حزب کمونیستی از چشمانش لفته اند و حواسشان نیست که در غیاب کمونیسم، در غیاب یک نگرش مارکسیستی و یک تعلق سیاسی جدی به یک جریان حزبی کمونیستی، در بهترین حالت به یکی دیگر از رهبران محلی فلان اتحادیه تبدیل میشوند که ۱۰ درصد اوقاتش را باید به آرام کردن کارگران و سرکار فرستادنشان بگذراند. کمونیسم کارگری و حزب کمونیستی کارگری مستلزم وجود یک نگرش پخته و معیق مارکسیستی به دنیا و توانایی جدی برای متحول کردن ذهنیت کارگران است. بدون این، سنتهای ریشه دار غیر سوسیالیستی در جنبش